J AND K ACADEMY OF ART culture AND Lang.



J AND K ACADEMY OF ART culture AND Lang.



غنی کشمیری

احوال و آثار و سبک اشعارِ او

اثر:

دکتر ریاض احمد شیروانی

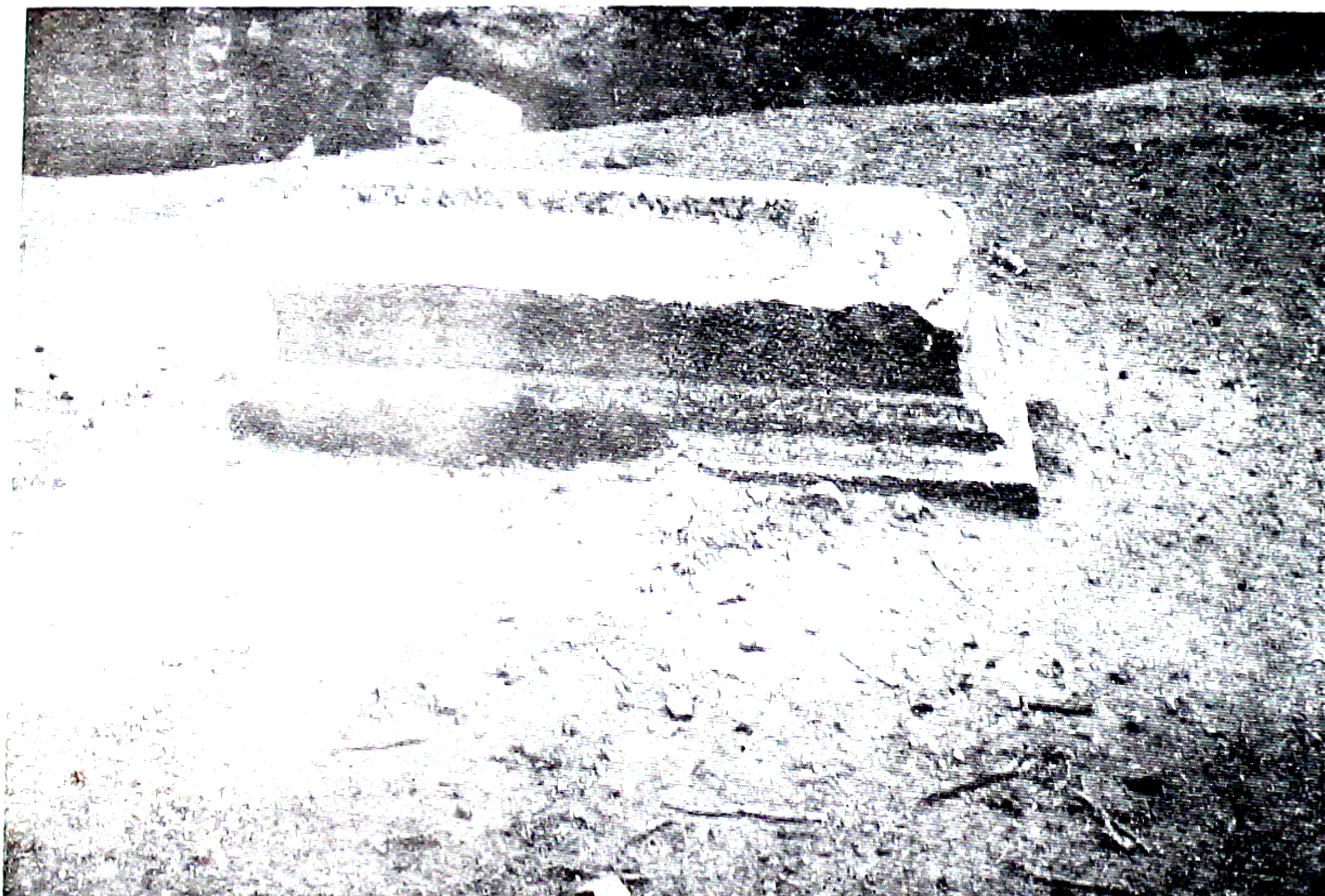
J AND K ACADEMY OF ART culture AND Lang.



فهرست مندرجات



رہائش گاہِ غنی (محلہ سید حسین بلادوری ، سرینگر)



مزاری نزد منزل غني. محققین دعویٰ دارند
که غني درین مدفون هست.

عرضِ ناشر

"دیوانِ غنیؔ" مدتی است که باکوششهای مشترکه آقایانِ محمد امین داراب و علی جواد زیدی تالیف شده بچاپ رسیده است۔ اکنون یك دیوان غنی دیگری که آں را آقای شیروانی تالیف کرده اند تقدیم بخوانندگانِ عزیز می کنیم و متوقع هستیم که این تالیف در ضمن شناسائی از غنیؔ بمنزلۂ یك پیشرفت بشمار خواهد آمد۔

غنیؔ برجسته ترین شاعرِ کشمیر می باشد واُمیدوار هستیم که ایں کتاب در همه جاها که شعر غنیؔ دراں خوانده می شود، اکادمی را متعارف خواهد نمود۔ نظر بایں که ایں تالیفِ اولین کتابی است که در آفست چاپ شده است، در همه تالیفهائے که اکادمی تا این روز بزبان های اُردو وکشمیر شائع کرده است، امتیازی بخود خواهد گرفت۔

شهید گنج۔ سرینگر

۲۰؍مارس ۷۲ء

محمد یوسف ٹینگ
ڈپٹی سیکرٹری

چھاپ : اعلیٰ پرنٹنگ پریس ۔ دہلی۔
ناشر : سکریٹری جموں اینڈ کشمیر اکیڈیمی
آف آرٹ، کلچر اینڈ لنگویجز۔ سرینگر
کتبہ : سرفراز احمد صدیقی۔

J AND K ACADEMY OF ART culture AND Lang.

مقدمه

کمال خورسندي داريم کتابي که سر از جوزاي ۱۳۴۷ بصورت اوراق متفرقه در شماره های مجلهٔ ژوندون در کابل به نشر رسيده بود اکنون در هند بصورت رساله اي جداگانه طبع ميشود. دران وقت اظهار اميد کرده بوديم که روزي بر سر اين اثر بصورت مستقل چاپ شده بتواند و اينك آرزوي ما بزودی براورده شد.

اين کتاب در شناسائی افکار و اشعار يك شاعر برجسته غني کشميري و نيز در فهم يکی از صفحات دلاويز سبك هندي شعر دری نقش و ارزش عالي دارد. شادمانيم که دوست هندی ما - دکتور رياض احمد شيرواني باينوسيله نتيجهٔ تحقيقات چند سالهٔ خود را به محيط علم و ادب که بتاريخ شعر دري علاقمند است تقديم داشته باينگونه در پيوندهای ديرينهٔ ادبي بين هند و مردمان دري زبان وصله اي مي افزايد.

ادباي افغانستان بطور خاص از نشر اين کتاب حسن استقبال ميکنند زيرا افغانستان و آن ادبا که از ينجا آمده يا آنرا عبور کرده بسوي جنوب شرق سفر ميکردند، در پرورش و پيشرفت سبك هند سهم برجسته داشتند. امروز افغانستان در جملهٔ چندين رسالت فرهنگي که دارد يکي هم مأمن سبك هندي شعر دري است که سخنوران معاصر چون مرحوم ملك الشعراء عبدالله قاري کابلي و مرحوم استاد عبد الحق بيتاب کابلي شيفتگان آن بودند.

اين انتقال متقابل فرهنگ ادب و هنر در تاريخ باستان ريشهٔ عميق دارد زيرا در آغاز ازمنهٔ تاريخي و پيش از اسلام و همچنان بعد از اسلام جريانات فرهنگي افغانستان و نيم قارهٔ هند را پيوسته مي داشت و گذرگاه هاي کهسار افغانستان عمده ترين دروازه هاي اسياي مرکزي و جهان شرق ميانه بسوي جنوب آسيا بودند.

مؤلف اين کتاب در افغانستان و ايران داراي دوستان ادبي متعددند. همه چشم آن دارند آثار و کتب ديگري درين زمينه پهناور به کوشش دکتور شيرواني به نشر

برسد تا علایق نیم قارهٔ هند با محیط دري زبان بیش از پیش به اهتمام یك دانشمند گرانمایهٔ هندي، استوار تر شود .

کابل - ٥ دلو ١٣٤٩

روان فرهادی

معین وزارت امور خارجه افغانستان

پیشگفتار

شکرو سپاس بیحد و حصر مرخدای را که بفضل و مرحمت آن کردگار متعال و مساعدت اکادمي هنر و فرهنگ وزبان استان جمووکشمیر این رساله بدست دوستداران باذوق شعروادبیات فارسي تقدیم میگردد. نگارش این صفحاتي چند و کاوش اینجانب درباره احوال وآثار و سبك آثار غني کشمیری یکي از معروف ترین شعرای پارسی گوی کشمیر جنت نظیر در اصل حلقه کوچکی است در سلسله گامهای که عده ای از دانش پژوهان برای معرفی وآشنا کردن شعرا و نویسندگان فارسی زبان هند برداشته اند. نویسندهٔ این مقالات درسال ۱۹۶۱ میلادی توفیق یافت بعنوان کارمند سفارتکبرای هند به تهران عزیمت وطی چارسال وچند ماه اقامت خود در آن مرکز علم وادب باکمك و معاونت معنوی استادان گرامی دانشگاه تهران به تدوین این رساله بعنوان پایان نامه جهت دریافت درجه دکترای ادبیات فارسي از دانشگاه تهران بپرازد. در اینجا ذکراین مطلب خالي از دلچسپی نخواهد بود که تعداد زیاد دانشجویان هندی و پاکستاني که برای تحصیلات عالی زبان وادبیات فارسي به ایران وبالخصوص به دانشگاه تهران مراجعه می کنند در ختم دوره تحصیلی خود رساله های متعددی را درباره شعراء ومعاریف پارسی گوی که در دربارهای سلاطین افغاني وگورگانی هند بسرمی بردند تالیف نموده اند وجمع آوری ونشراین رسالات بوسیله یکي یا بعضی موسسات علمی هندو ایران و یا افغانستان و پاکستان نه تنها مفید بلکه خدمت بزرگی در راه علم وادب مشترك این چهارکشور مهم منطقه خواهد بود که از هر حیث بایکدیگر نزدیك وریشه مشترك فرهنگی را دارا می باشند.

انتخاب موضوع احوال وآثار وسبك اشعار غني کشمیری برای پایان نامه درجه

دکترای چندین علت را داشت . اولا آنچه که تا انهنگام درباره شعرا ونویسندگان فارسي زبان هند تهیه شده فاقد شعرای بود که در خطه بي عدیل کشمیر بسر بردند و کمتر کسي بنحو شایسته ای باین موضوع پرداخته بود بنابرین برای اینکه سهمیکه کشمیر در خدمت زبان وادبیات فارسي در هند دارد فراموش نشود بلکه بتوان آنرا آشکار نمود اینجانب معروفترین و برجسته ترین شاعر پارسي زبان کشمیررا که در عین حال ازگویندگان سبك هندی ومعاریت آن مکتب است وخصایص آن سبك بنحو نیکو در سخنش هویدا است انتخاب نموده بمطالعه و تحقیق در باره او پرداختم . ثانیا افکار واشعاراین شاعر نامدار که شهرت و معروفیت او نه تنها درکشمیر بلکه از سرحدات قاره هند گذشته سراسر خراسان آن زمان راگرفته بود از آوان جواني نگارنده را تحت تاثیر قرار داد و خوب یادم هست سالی از سالیان که هنوز مراحل تحصیلات ابتدائی را بپایان نرسانیده بودم طبق عادت معمول در تعطیلات تابستاني از شهر خود رخت برگرفته برای گذراندن دوره مرخصي به قصبه ایکه دائی مادر گرامیم رحمهم اله درآنجا زندگي میکرد مسافرت نمودم .آن فقیدازادب ودانش بهره وافي واز معرفت و بینش نصیبي کافي برده بود مانند سایر نجباء و شرفای آن عهد بزبان فارسي علاقه بسیار داشت واشعار وامثال پارسي را همیشه درضمن صحبت و مجالست بعنوان شاهد بزبان میاورد . من بنده که دران عهد تازه مرحله پیمای طریق ادب شده بود بیش از پیش مورد لطف و عنایت آن جناب واقع شد و مرابه استادی از مشایخ قدیم سپرد تا پارسي بیاموزم و من نیز هر بامداد درکنار آن استاد زانوی ادب به زمین زده به تحصیل کتب ابتدائی چون گلستان و بوستان سعدی و صفوة المصادر و دستور زبان می پرداختم واوقاتي را نیزکه درخانه بسر میبردم از تحسین و تشویق آن بزرگوار محترم برخوردار بودم . روزی درمیان اشعاری که برای مشق بمن تکلیف شده بود این ابیات از خامه آن مرحوم تراوید

ازنم احسان کس دست طلب را ترمکن	آبرو خواهي بنان خشك چون آینه ساز
برتواضعهای دشمن تکیه کردن ابلهی است	پای بوس سیل از پا افگند دیوار را

چون معني این ابیات را برایم توضیح و تشریح مینمود متذکر گردید که این شعر از غني کشمیری است.این اشعار و نام سراینده از آن هنگام بمصداق " العلم في الصغر

[illegible]

روش کار و تقسیم مطالب

[illegible] بخش تقسیم گردیده است

سیاسی و اجتماعی

ادبی و فرهنگی

مذهبی و اخلاقی

سه قرن بعد از فوت شاعر بمطالعه و تحقیق درباره او پرداخته است مشکل مینمود تا حقیقت را از افسانه وواقعیت را از داستان جدا سازد. تذکره نویسان ایران و هند درباره غني مانند بیشتر شعراء و معاریف دیگر جز عباراتي در توصیف و تعریف و انتخاب اشعار و یکي دو داستان بي اساس چیزی ننوشته اند و این امر کار بنده را مشکلتر ساخته است - بنا براین اساس کار را بر تجزیه و تحلیل مطالب تذکره نویسان و تطبیق آن (تا جائیکه مقدور بود) باگفته خود شاعر نهادم و در مورد اقوال ضد و نقیض از قول خود شاعر که شاید قبل ازین هیچکس درباره او باین کار مبادرت نورزیده بود استشهاد جسته ام و سعی نموده ام شخصیت شاعر بزرگ کشمیر را از تاریکي داستانها و حکایات بي اساس بیرون آورده در حلقه ادب دوستان وسخن شناسان متعارف نمایم و بنحو شایسته بشناسانم. بطور خلاصه تا جائیکه توانسته ام از کاوش و جستجو کوتاهي نکرده واز پرسش ننگ نداشته ام تا آنچه که گرد آمده است باهمه بیمقداری بیکبار خواندن بیارزد و تضادت این موضوع که تاچه اندازه توانسته ام هدف خود را تعقیب نمایم با خوانندگان باذوق است -

در پایان این گفتار واجب است از همه اولتر مراتب امتنان قلبي خودرا بحضور استاد ارجمند جناب آقای دکترحسین خطیبي که رهنمائی این بنده را هنگام تالیف این رساله در دانشگاه تهران قبول فرموده بر من منت گذاشتند تقدیم بدارم. سپس از دانشمند گرانمایه وادیب وسیاستمدار بلند پایه افغانستان اعني جناب دکتر روان فرهادی که با نوشتن مقدمه این کتاب برارزش آن افزوده اند مراتب شکر و سپاس خودرا اظهار نمایم - همچنان براین بنده است که تشکرات قلبی خود را بحضور جناب آقای تي آن کاول سفیر کبیر اسبق هند در ایران و دبیر کل وزارت امور خارجه هند که در نتیجه بذل مساعي آن ذات گرامي این رساله بشکل کتاب مستقلي بکمک ومعاونت اکادمي هنر و فرهنگ وزبان جمو وکشمیر بزیور طبع آراسته میگردد تقدیم بدارم. در آخر این مقال از کمك ومعاونت دوست گرامیم آقای احمد طاهری عراقي که در تحریر این رساله بمن کمك های شایاني نموده اند واز مساعي رفیق عزیز جناب محمد بشیر رفیق مدیر اسبق باکفایت مجله وزین " زوندون"

کابل که در سال ۱۳۴۷ رساله اینجانب را بالاقساط چاپ نموده تذکر داده از همکاری و تشویق آنها سپاسگذاری مینماید.

باشد که مورد پسند و تقدیر صاحبان نظر واقع گردد —— ومن الله التوفیق ولا قوة الا بالله.

دکتر ریاض احمد شیروانی

ریاض احمد شیروانی

فصـــل اوّل

مختصری درباره جغرافیای کشمیر مناظر طبیعي وآب وهوای آن

کشور پهناور هند از هرحیث مظهرتنوع ونمونه بارز وحدت درکثرت میباشد. مردم این سرزمین دارای ادیان مختلف، فرهنگهای متنوع وزبانهای گوناگون میباشند. طبیعت نیزاین خاك پهناور را از تمام مزایا ونعمتهای جهاني سهم فراواني اعطاء کرده است - این کشور بزرگ که بیشتر به یك شبه قاره شباهت دارد دارای مناطقي است که از لحاظ آب وهوا مناظر طبیعي و وضع جغرافیائي کاملاً بایکدیگر متفاوت بل متغایراند. کشمیرکه ازقرنهای متمادی قسمتی از هند بوده منطقه ایست وسیع و پهناورله دست طبیعت چون مشاطه ای ماهرآن سرزمین را بازیبائي وجمال غیرقابل وصف زینت داده است - این خطه دردامنه کوههای پربرف قراردارد که مانند پاسبان کهنسال لباس سفید دربرکرده آمادهٔ نگهباني هستند - این کوههای بلند که قله های رفیع آن همواره مستور از برف است ازسلسلهٔ جبال معروف همالیا یعني "خانهٔ برف" میباشد - وادی کشمیر با درازای ۱۲۸ کیلومتر و پهنای تقریباً ٤٠ کیلومتر درپای این کوههای سربفلك کشیده قراردارد - این قطعه زمین با عظمت طبیعي وخداداد و مرغزارهای سرسبز وکشتزارهای زعفران و جنگلهای انبوه ودریاچه های آرام و باغهای خوش آب وهوا وچنارهای باشکوه وآبشارهای خروشان وچشمه سارهای ولوله انگیز همواره الهام بخش ساکنین و جهانگردان بوده وهست.

چگونگي بوجود آمدن کشمیر واساطیرهند دراینباب

هندیان را درباره بوجود آمدن این وادی بیضوی شکل اساطیروافسانه های است وچنانکه بعداً خواهیم دید این داستان ها بافریضه های علمي زمین شناسي نیز

مطابقت دارد - برطبق این اساطیر ملیون ها قرن پیش این وادی بشکل یك دریاچه عمیق که ژرفای آن به چند صد متر میرسد پدیدار گشت - ربة النوع شکتی (SHAKTI) که مظهر شیوا (SHIVA) یکي ازخدایان ثلاثه هندو است در محلي بنام ستي سر (دریاچه ستي) بشکل آب زلال مصفي ظاهر گردید. بعد از مدتي یکي از اهریمنان خونخوار بنام جلدیوا (JALDEEVA) (یعني آب آفرید) براین دریاچه تسلط یافت وبا پیروان و مریدان خود وضع آشفته ای در جوار این دریاچه بوجود آورد - روزی کشپ (KASHAP) نوع برهما (خدای آفریننده و نگاهدارنده و یکي از خدایان ثلاثه هندو) از جنوب هند برای زیارت مکانهای مقدس به شهر جالندرا (واقع در استان پنجاب) قدم نهاد و متوجه گردید که تمام قسمت شمال غرب کشور بعلت خرابکاریهای آن دیو ویران شده است - کشپ در صدد نابودی آن اهریمن برآمد و برای رسیدن این منظور بعبادت و ریاضتهای مذهبي پرداخت تا مگر بتواند توجه خدایان را بخود جلب و از آنها برای موفقیت در این کار استعداد بطلبد - زحمتهای کشپ بثمر رسید و بعد از ریاضات شاقه وطولاني خدایان ثلاثه (برهما - وشنو و شیوا) براو ظاهر گردیده وعده کمك به او دادند - قبل ازین ایندرا (INDRA) خدای رعد و باران بکمك همدستان خود برای نابودی وازبین بردن این دیو مهیب کوششها نموده چندین نفر از مریدان اورا کشت وآنهائیکه از دستش فرار کردند زیر آب دریاچه مخفي شدند - کشپ با کمك وشنو (VESHNU) بجنگ اهریمن درآمد - این اهریمن از ترس وشنو زیر آبها ناپدید گردید ولي وشنو بشکل گراز نر قوی الجثه (که به زبان سانسکریت وراهه (VRAHA) میگویند) درآمده با یك ضربه شدید شگاف بزرگي در کوه بوجود آورد که در نتیجه آب بجریان درآمد و دریاچه خشك گردید واین محل باسم وراهه مولا (VRAHA MULA) (بارا مولا) (۱) معروف شد - اهریمن منحوس چون نمیتوانست با قوای خدایان ثلاثه بجنگد به محلي که اکنون شهر سرینگر واقع است پناه برد ولي بالاخره

---

(۱) باره مولا شهر یست کوچك که در ۳٤ میلي سرینگر پایتخت استان جمو وکشمیر به ارتفاع ۵۱۰۰ پا واقع است.

دستگیر وکشته شد و پیروان او که جان از دست سربازان خدائي بسلامت بردند بمحل های دور و دراز فرار کردند - دیری نگذشت که حوزهٔ خشك شده آباد گردید ولي چون زمستان فرا میرسید مردم بعلت سرمای غیر قابل تحمل بسوی جنوب بحرکت درمیآمدند واهریمنان دو مرتبه بر اوضاع مسلط مي گشتند - سالي از سالها برهمني در غاری پناهنده شد وتصمیم گرفت درطول زمستان همانجا بماند ولي چون زمستان سر رسید واهریمنان بر این وادی تسلط یافتند برهمن سالخورده را دستگیر کرده آزار دادند وسپس به محلي بنام نیل ناگ (چشمه سارنیلي) برده در دریاچه ای غرق نمودند - این برهمن پارسا چون به ته دریاچه رسید خود را جلوی قصر نیل ناگ (خدای مارها) پسر کشپ دید - بحضور او باریافت و داستان مصایب وآلامي که از دست اهریمنان دیده بود برای او بازگفت - نیل ناگ بکمك او پرداخت وکتاب مقدسي را بدو داد تا پیروی از دستورهای آن کتاب مردم را از ایذا وآزار عفریتان محفوظ دارد - این برهمن پس از بازگشت بوادی اصول ومباني آن کتاب را بمردم آموخت و در نتیجه آنها توانستند در زمستان نیز در وادی کشمیر زندگي کنند و از دست عفریتان محفوظ بمانند وبدین ترتیب این قطعه زمیني که تاکنون جایگاه دیوان و عفریتان بود به آبادی انساني مبدل گردید -

تطبیق اساطیر با شواهد علمي زمین شناسي

داستان بوجود آمدن و آبادی کشمیر بنحوی که در فوق گذشت ظاهرا افسانه ای بیش بنظر نمي آید ولي تحقیقات ابتدائي وپژوهش های علمي زمین شناسي با وقایع این داستان تطبیق میکند ونشان میدهد که حوزه کشمیر در زمان پیش از تاریخ یك دریاچا وسیعي بوده است وصخره سنگ ریگي که در غرب وادی قرار داشته در نتیجه طوفان و سیل وتغییرات بزرگ ارضي سائیده شد و شگاف برداشت - همچنین درهٔ موسوم به بارا مولا نیز در نتیجه ریزش مداوم آب عمیق تر گردید وآب این دریاچه از این راه بطرف پائین جاری شد ولي این کار که نتیجه تغییرات طبیعي بوده آهسته و درمدت طولاني صورت پذیرفت و شاید صدها سال گذشت تا آب دریاچه تخلیه وخشك شد وبرای آبادی وکشاورزی حاضر وآماده گردید - در آن زمان هوای این منطقه که درکنار کوههای

پر برف قرار داشت آنقدر سرد بود که زندگي کردن در آنجا امکان پذير نبود - فقط در تابستان چادر نشينان درين منطقه بسر ميبردند و همينکه فصل زمستان فرا مي رسيد بسوی جنوب رهسپار ميشدند ولي با گذشت زمان و سپری شدن مدتي دراز هوای اين منطقه رو به اعتدال گذاشت و وادی کشمير مناسب زندگي گرديد و بتدريج اجتماعات انساني در آن تشکيل شد و آنان به کشاورزی و ديگر امور حياتي پرداختند -

علت نامگذاری آن سرزمين بکشمير

در مورد علت نامگذاری اين قطعه زمين به کشمير نيز اختلاف زياد وجود دارد - طبق افسانه ای که ذکر گرديد چون کشپ (KASHAP) قهرمان داستان بر عفريت مخوف پيروز شد و اين قطعه زمين آباد گرديد اسم آن را به افتخار نجات دهنده اش "کشپ مر" نهادند که مرکب است از اسم قهرمان "کشپ" و پسوند " مر" که بزبان سانسکريت معنی محل و مقام دارد و اين اسم بمرور ايام و کثرت استعمال به کلمه کشمير مبدل گرديد (۱)

انسايکلوپيديا بريتانيکا در ضمن کشمير ميگويد -" در همان ابتدا اسم اين سرزمين را بزبان سانسکريت کشمير گذاشتند - قديمي ترين ساکنان کشمير بقول راج ترنگيني - RAJ) (TRINGINI - مردماني بودند باسم ناگا (که بمعنای مار است) - نژادهای ديگری که در اين سرزمين و کوهستانهای همجوار آن زندگي ميکردند گاندهاری، کاسا و درادها نام دارند واحتمال ميرود واژه کشمير از نام کاساها گرفته شده باشد - مهابهارتا اساطير هندی کاسميرا و درادها را از نژادهای کشاتريا (KSHATRIA) (جنگجو) شمال هند بشمار مياورد (۲)

دکتر صوفي درکتاب خود بنام "کشير" (KASHIR) درباره نام گذاری کشمير چنين مينويسد "اسم سابق ستي سر باسم کاسميرا مبدل گرديد و معني آن قطعه زميني است که آب (کا) آن بوسيله باد (سميرا) خشك شده باشد - عقيده ديگر اينست که کلمه کاسميرا لغتي است از لهجه پراکريت (PRAKIRIT).اين واژه که از دو جزء کاس (يعني فضا) و مير

---

(۱) تاريخ حسن جلد اول تاليف پير غلام حسن کويهامي ص ۵۲ - ۵۳

Encyclopaedia Britannica 14th edition vol. XIII, page 290 (۲)

(یعني کوه) مرکب شده معني فضای بین دو کوه میدهد وچنانچه به موقعیت جغرافیای این وادی بنگریم معلوم میشود که کشمیر همچون آوندی ژرف درمیان کوهها ی بلند قرار گرفته است -

عقیده دیگر اینست که کشمیر یا کشیر اسمي است که ساکنین آنجا بعلت سکونت نژاد "کش" به آن سرزمین داده اند - کش ها یکي از قبایل سامي بوده که شهر کاش دربخش بخارا (درراه سمرقند وبلخ) که اکنون باسم "شهرسبز" معروف است وشهرکاشان در ایران وکاشغر در استان ترکستان چین را آباد کردند ودراینصورت کلمه کشمیر مرکب است از "کش" که نام قوم مذکور است و "یر" که مثل "آن" در "کاشان" و "غر" در "کاشغر" پسوند مکان ــ ولي این عقیده هنوز کاملاً محقق نشده است وفقط سرلوکاس کینگ (SIR LUCAS KING) آنرا در دیباچه توزك بابری (ترجمه انگلیسي) ذکر کرده است (۱) - دراسماء بلاد وقراء غیر از کاشان وکاشغرکه فوقاً گذشت نامهای دیگری میبینیم که احتمالاً باجزء نخست "کشمیر" یکي است مانند "کاشان" (ازشهرهای ترکستان) (۲) و "کاشان" (از شهرهای ماوراءالنهر) (۳) وکاشکن (ازقرای بخارا) (۳) و "کاشکان" (از قراء کازرون فارس) (٤) وکاسن (از قراء ماوراءالنهر) (٤) وکشفل (ازقراء آمل طبرستان) (۵) وکشمر (ازقراء نیشابور) (٦) وکشمر (از بلاد ترکستان) (۷) که "آنرا کشمي نیزگفته اند" (۸)

---

(۱) کشمیر ــ دکترصوفي غلام محي الدین جلد اول - ص ۱۲

(۲) معجم البلدان طبع بروت ج ٤ ص ٤۳۰ - صفي الدین عبد مومن بغدادی در مراصد الاطلاع علي اسماء الامکنة والبقاع (طبع ۱۳۷٤ ج ۳ ص ۱۱٤۳) ذیل "کاسان" نویسد: "من قری کازرون بفارس"

(۳) معجم البلدان ج ٤ ص ٤۳ ومراصد الاطلاع ج ۳ ص ۱۱٤۳

(٤) معجم البلدان ج ٤ ص ٤۳۰

(۵) معجم البلدان ج ٤ ص ٤٦۲

(٦) معجم البلدان ج ٤ ص ٤٦۳ در مراصد الاطلاع "کشمیر" ضبط شده است -

(۷) نزهت القلوب: حمدالله مستوفي طبع دبیرسیاقي ص ۱۷۵ وفرهنگ آنندراج طبع تهران (ج ۳ ص ۱۱٦۳)

(۸) فرهنگ انجمن آرای ناصری .... مولف افزاید "گمان آن است مخفف کشمیر باشد"

بهر حال کشمیر اسم قدیمي است و تجزیه وتحلیل این کلمه هنوز هم مورد بحث واختلاف زبان شناسان میباشد. منابع و مراجع خارجي از ابتدای تاریخ آن سرزمین آنرا فقط باسم کشمیر یاد کرده اند وبقول دکتر ستین (DR. STEIN) دانشمند بزرگ انگلیسي که تحقیقات زیادی درباره کشمیر بعمل آورده میتوان بادلایل و مدارك استعمال کلمه کشمیر را از ۲۳ قرن پیش جستجوکرد ولي خود این اسم خیلي بیش از آن قدیمي تر است. ساکنین کشمیر خاك خود را کشمیر و مردم وزبان خود راکاشور یاکوشور میگویند و ظاهرا هردو کلمه باتغییر مختصری از ریشه همان کلمه کشمیر اخذ شده است.

گاهي شعرای ایران کشمیر را بصورت "کشمر" تخفیف کرده اند وپیداست مراد از آن غیر از "کشمر" از شهرهای ترکستان است چه هیچیك از اوصاف محدوده با "کشمر" ترکستان مطابق نیست وخاص کشمیر است. خواجوی کرماني گوید :

شه آسمان قدر دریا دل آنکو　　　زسهمش همه چین وکشمر بلرزد (۱)

ونیز گوید :

همنشین ماهرویان ختا وخلخم　　　همدم نسرین بران قندهار وکشمرم (۲)

موقعیت جغرافیائي

وادی کشمیر که جزوی ازاستان جمو وکشمیر در شمال هند میباشد دارای دو بخش است. بخش اول بنام آننت ناگ وبخش دوم باسم بارا مولا معروف میباشد ـ مساحت این وادی درحدود ۵۱۲۰ کیلو متر مربع است که تقریباً یك سوم خاك سویس میباشد. این وادی بیضوی شکل خوش آب وهوا درحدود یك میلیون و نیم جمعیت دارد وگذشته ازاهمیتي که این وادی از لحاظ مساحت وجمعیت دارد ازحیث زیبائي وتنوع ووجود مناظر بدیع ومزایای دلکش عدیم النظیر وبي مثال است چنانکه اگر سیاحي ازفلات هند بسوی کشمیر مسافرت نماید در ارتفاع هرصد پا باگل وگیاه وهوای مختلف روبرومیشود و درمسافت کوتاه

---

(۱) دیوان خواجه مصحح سهیلي خوانساری ص ۲٤

(۲) ایضاً ص ۸۱

٥٤ کیلومتری از هوای گرم وسوزان به منطقه سرد وخوش آب وهوا میرسد.

وادی کشمیر با وجود یکه ارتفاعش بین ۱۵۸۵ و ۱۸۲۹ متر از سطح دریا است ولي هوای آن مانند سایرجاها ئیکه درین ارتفاع قرار دارند سرد وزننده نیست وعلتش آن است که دورادوراین قطعه زمین کوهها ی بلند ومرتفع وجود دارند که آنرا از هوای سرد شمالي و باد تند وسوزان جنوبي محفوظ و مصئون میدارد. کوهها ی که گرد این وادی حصار کشیده اند تقریباً از ۸ هزار تا ۱۷ هزار پا ارتفاع دارد - درجه حرارت سرینگر که در قلب کشمیر قرار دارد از ماه ژانویه تا میانه فوریه (از نیمهٔ دیماه تا آخر بهمن) ۳۵ درجه فارن هیت وازماه ژوئیه تا نیمه اوت (از وسط تیرماه تا وسط شهریور) ۸۰ درجه میباشد. فصل پائیز از سایر فصول سال زیباتر ودلکش تراست - ودراین فصل هوا صاف وآفتابي است ولي شبها قدری خنك وروح پرورمیباشد. درماه زمستان بسختي سرد میشود وحتي پست ترین نقاط وادی کشمیر پربرف بوده ودر آن حال نیز جلوه ای فریبنده وزیبا دارد.

مردم کشمیر و مختصات آنها

مردم کشمیر با چشمان درشت وآبي بیني بلند و باریك قامت موزون واعضای متناسب دارای مختصاتي هستند که آنها را از مردم ونژاد های دیگر مشخص میسازد وتوجه دیگران رابخود جلب میکند. سیاحان خارجي بویژه اروپا ئیانیکه از قرن شانزدهم پا به این وادی گذاشتند عقیده آنها براینست که کشمیریان با یهودیان ویا با یکي از اقوام عبری نژاد رابطه نزدیکي داشته اند. (۱)

مردم کشمیر هنرمندان وصنعتکاران نیکو هستند ودر امور کشاورزی، باغباني و بستانکاری مهارت دارند. کشمیریان علاوه برصنعت شالبافي که در تمام دنیا شهرت دارد در کار های دستي دیگرچون قلم زني روی چوب ویا ظروف نقره و مس وبرنج وغیره توانا وماهراند. آنان نیزچون سایر هنرمندان مشرق زمین در فقر و تنگدستي بسرمیبرند و بقول شاعر:

---

(۱) کشمیر جلد اول تالیف دکتر صوفي غلام محي الدین - دانشگاه پنجاب - لاهور - ۱۹۴۹ ص ۱۶

ندیدم در بسیط دهر هرگز　　　　هنرمندی چو ار محتاج نانی

فرنسیس برنیر سیاح معروف فرانسوی در کتاب سیاحتنامه خود مینویسد:

"کشمیریان مردمان بذله گو نکته سنج وزیرکی هستند و نسبت به سایر هندیان با هوش تراند - در شعر و علوم از ایرانیان دست کم ندارند و در عین حال اشخاص زحمت کش و مستعدی می باشند (۱)

نویسنده دیگری بنام ژرژ فورستر که در اواخر قرن هجده باین سرزمین مسافرت کرد عقیده دارد که مردمان کشمیر اشخاصی با روح و پرنشاط هستند و به خوش گذرانی متمایلند . هر کشمیری هر قدرهم که فقیر و بینوا باشد وقتی اندك پولی بدست آورد بید رنگ با دوستان و آشنایان بطرف دریاچه روی میآورد و تا آخرین درم آن را با دوستان بعیش و عشرت صرف میکند. (۲)

کشمیریان طبعاً متمایل به تصوف و عرفان و مردمان با ذوق و متخیل هستند واین خاصیت به علت محیطی است که در آن زندگی میکنند. کوههای پر برف ، رودخانه ها و چشمه سارهای مصفی وگوشه های ساکت وعاری ازهیاهوی دنیوی که در این وادی بکثرت یافت میشود اقتضای خیال پروری و شعر دوستی در آنان میکند. این وادی زیبا و آرام مهد مقدسین ومردم تارك الدنیا ویوگیهائیکه به ریاضتهای شاقه میپرداختند بوده است - مذهب بودائی که از قرن سوم قبل از مسیح تا قرن چهارم میلادی یعنی برای مدت هفتصد سال در این سرزمین نفوذ داشت واصول وفلسفه ودانتا وتعلیمات تصوف اسلامی عواملی بوده اند که یکی پس از دیگری طبع مردم کشمیر را در قالب فلسفه و عرفان ریخته و یا در ترویج و تشدید آن کمك کرده اند. ساکنین این سرزمین همیشه درعقاید مذهبی

Travels in the Mughal Empire, Dr. Francis Bernier, Oxford (۱) University Press, 1914.

Journey from Bengal to England through the northern part (۲) of India, Kashmir, Afghanistan and Persia and into Russia by the Caspian Sea—Forstar George, London, 1808.

خود راسخ و متعصب بوده وحتي راه افراط پیموده اند باین معني که با تقلید کورکورانه از مباني واساس دین دیده پوشیدند و بخرافات چون فالگوئي و غیب گوئي و تعبیر خواب وطلسم وجادوگری معتقد میباشند.

زنان کشمیر از زیبا ترین زنهای دنیا بشمار میروند. آنان دارای رنگ سرخ وسپید چشمان سیاه گیسوان مشکي و دراز قامت و قیافه جذابي میباشند. حسن و زیبائي کشمیر وکشمیریان الهام بخش شعراء و بالاخص شعرای فارسي زبان بوده است چنانکه خواجه شیراز فرماید —

به شعر حافظ شیراز میگویند ومیرقصند   سیه چشمان کشمیری وترکان سمرقندی

و ملا ظهوری حسن خدا داد کشمیریان راچنان محبوب و مقدس میشمارد که بدانان سوگند یاد میکند —

به ترکان غارتگر صبر و هوش   به کشمیریان ملاحت فروش

و شاعر ملا طاهر غني کشمیری اظهارات ظهوری را تائید میکند و میگوید —

کشمیر از صباحت روشنگر جمال است   حسن سیاه اینجا گر هست خال خال است

یکي از مختصات اهالي کشمیر صلح جوئي و آرامش طلبي آنانست واین خود از نتایج تعالیم سودمند مذاهب وطرایق بزرگ خاصه تصوف درین سرزمین است.

کشمیر بسبب ارتباط قدیمي باهند دارای تمدني است که درنتیجه اختلاط فرهنگهای بودائي و هندوایزم واسلام بوجود آمده است. در این وادی بهشت آئین که جزوی از خاك هند است اکثریت مردم بردین اسلام اند وتعداد غیر مسلمانان بیش از ۱۵ در صد نیست ولي همآهنگي در طرز زندگي لباس خوراك و رسوم و سنن اجتماعي وحتي طرز فکر و نوع اندیشه چنان این افراد مختلف العقاید را بهم نزدیك گردانیده است که کس را قدرت تشخیص هندو از مسلمان و مشرك از موحد نیست. گذشته از این کشمیریان مردماني با استعداداند ودر تمام زمینه های ادبي وهنری کارهای نمایاني انجام داده واشخاص برجسته ای باجتماع بشریت تحویل داده اند که نام آنها همیشه در تاریخ زنده جاوید خواهد ماند.

کشمیر و شعرای فارسي گوی :

زیبائیهای که نقاش طبیعت به وادی کشمیر ودیعت نموده و بدایع و غرایبیکه از فلک صورتگر آفرینش صورت بسته آن سرزمین را در جمال و زیبائي شهره آفاق گردانیده و از فرط صفا وخرمي ضرب المثل خاص و عام ساخته است . شاعران پارسي گوی از دیر باز کشمیر را به زیبائي و داشتن زیبایان ستوده اند ولي گنجاندن اقوال تمام سخنوران درباره کشمیر درین وجیزه موجب اطناب واطاله کلام شود بنا برین در این مقام فقط برای نمونه بنقل قول برخي از اسانید متقدم و متاخر وجه بیان و مقال آنان میپردازیم .

شاعران پارسي بعلل چند از کشمیر یاد کرده و اوصاف خاص برای آن برشمرده اند واز جهاتي مختلف کشمیر نزد آنان شهرت داشته است که ذیلا برخي از آنها را میشماریم .

۱) چنانکه میدانیم سلطان محمود غزنوی بکشمیر لشکرکشید وبدین مناسبت شعرا ی دربار وی اشعاری سروده اند و از آنجمله فرخي سیستاني است که قصایدی در اغراء محمود بفتح کشمیر دارد و از جمله قصیده ایست بمطلع ــه

هنگام گل است ای بد ورخ چون گل خودروی　　همرنگ رخ خویش بباغ اندر گل جوی

که دران میگوید

مارا ره کشمیر همي آرزو آیـد　　وقتي ره غزو آید و هنگام تکاپوی

گاهست که یکباره بکشمیر خرامیم　　ازدست بتان پهنه کنیم ازسربت گوی (۱)

ودر اکثر مواضع دیوانش هرجا که ازکشمیر نامبرده از لشکر وفتح وستدن وجهانگیری سخن بمیان آورده چنانکه در مدح امیرابواحمد محمد بن محمود غزنوی گوید

باش تاباپدرخویش بکشمیر شـوی　　لشکر ساخته خویش بکشمیر بـری (۲)

ودر ستایش عضد الدوله امیریوسف گوید

اوهمان است که پیش توستد　　درهٔ کشمیـر از لشـکر رای (۳)

---

(۱) دیوان فرخي سیستاني مصحح دبیر سیاقي تهران ص ۳۶۵ (۲) ایضا ص ۳۷۸ (۳) ایضا ص ۳۸۸ .

و نیز در قصیده ای دیگر در مدح همان امیر گوید

آن میر جهان گیر که با لشکر کشمیر — آن کرد که با کبک کند باز شکاری (۱)

دیگر از شعرای که بعنوان " فتح " از کشمیر یاد کرده اند قاآنی است که در قصیده ای در مدح تهرمان میرزا حکمران آذربائیجان گوید

باش تا عزم مملکت گیرش — فتح کشمیر و قندهار کند (۲)

۲) دیگر موضوعاتیکه شاعران درباره کشمیر گفته اند سرسبزی و شادابی و آبادانی و خرمی است چنانکه قاآنی در قصیده ای که در وصف شیراز و مدح معتمد الدوله منوچهر خان سروده است گوید

بویژه اکنون کز عدل حکمران جهان — شدست حیرت کشمیر و غیرت فرخار (۳)

۳) دیگر توصیف کشمیر است بداشتن زیبا رویان پری پیکر و ماهرخان دلبر که بوجوه مختلف بیان شده است

الف) بت کشمیر یا صنم کشمیر (٤) فرخي گوید

تا ز کشمیر صنم خیزد و از تبت مشك — همچو کز مصر قصب خیزد و از طایف ادیم (۵)

منوچهری راست —

بیار ای بت کشمیر شراب کهن پیر — بده پر و تهي گیر که مان نیك نبرداست (٦)

قطران تبریزی گوید —

ای بخوبي بر بتان کابل و کشمیر میر — ماندم از بس کاوری در وعده ها تاخیر خیر (۷)

امیر معزی گوید —

پیام دارم کز روی زرد و ناله زار — بزر و زیر همي مانم ای بت کشمیر (۸)

---

(۱) ایضا ص ۳۹۱ (۲) دیوان قاآني مصحح محمد جعفر محجوب تهران ۱۳۳٦ ص ۱۷۷ (۳) دیوان قاآني ص ۳٦۹ (٤) سابقه بت پرستی کشمیریان و وجود بتخانه های آن دیار را نباید از نظر دور داشت (۵) دیوان فرخي ص ۲٤۵ (٦) دیوان منوچهری مصحح دبیرسیاقي تهران ۱۳۲٦ ص ۱۷۵ (۷) تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی مصحح محمد عباسي تهران ۱۳۳۷ ص ۷۸ (۸) دیوان معزی باهتمام عباس اقبال تهران ۱۳۱۸ ص ۳۳۷

خواجو کرمانی گوید —

دامن خرگه بر افگن ای بت کشمیر   سرو قبا پوش و آفتاب جهانگیر (۱)

و مولانا جامی فرماید —

زکشمیری بتان دین بر انداز   دلم بتخانه کشمیر گردد

ب) نقش و نگار کشمیری و نسبت نقش و روی مه جبینان و پریچهرگان بکشمیر

امیرالدین اخسیکتی گوید —

راغ از تو پر از متاع خرخیز   باغ از تو پر از نگار کشمیر (۲)

قطران تبریزی گوید —

نقش چو رویش نداشتند بکشمیر   سرو چو قدش نکاشتند بکشمیر (۳)

و شیخ اجل سعدی فرماید —

آن کیست که میرود به نخچیر   پای دل دوستان به زنجیر

همشیره جادوان بابل   همشیره گلرخان کشمیر

امیر معزی گوید —

بلند قامت ایشان چو سرو درکشمر   بدیع صورت ایشان چو نقش درکشمیر (٤)

قاآنی گوید —

با قامت یاری چو توگیتی همه کشمر   با چهر نگاری چو تو عالم همه کشمیر (۵)

نیز اوراست —

عشوه یك کابل سماع و غمزه یك بابل فسون   نازیك شیراز شوخی چهره یك کشمیر فن (٦)

ج) جادوی کشمیر — فقط درکلام شیخ عطار مشهور شد که گوید —

نرگس جادوت دل من ربود   گفت که این جادوی کشمیر کرد (۷)

---

(۱) دیوان خواجو کرمانی مصحح سهیلی خوانساری تهران ۱۳۳٦ ص ۲٦۸ (۲) دیوان اثیرالدین اخسیکتی مصحح رکن الدین همایونفرخ تهران ۱۳۳۷ ص ۱٦۹ (۳) احوال واشعار رودکی سعید نفیسی تهران ۱۳۱۰ ج ۲ ص ٦۷۹۱ (٤) دیوان معزی ص ۲۵۸ (۵) دیوان قاآنی ص ۳٤٤ (٦) ایضا ص ۵۸۰ (۷) دیوان عطار مصحح سعید نفیسی تهران ۱۳۱۹ ص ۱۲٦

٤) در کلام بعضي سخنوران کشمیر بعنوان نقطه های بعید بل آخرین حد جغرافیائي یاد شده است چنانکه امیر معزی در مدح سنجر گوید —

دربه کشمیر برد حاجب تو تاختني | ارفتد زلزله در جان امیر کشمیر (۱)

ونیز در قصیده دیگر گوید —

آثار اوست از حد کشمیر تا بروم | اخبار اوست از درچین تا به میران (۲)

وخواجو کرماني در مدح خواجه زین الدین علي گوید —

موجب حکم ترا مطاوع ومنقاد | از درکشمیر تا نواحي طمغاج (۳)

وقاآني در مدح محمد شاه غازی گوید —

از سطوت تو ویله به خوارزم وبخارا | از صولت تو مویه به کشمیر ولهاور (٤)

ونیز در قصیده ای در مدح عباس میرزا گوید —

از چارطرف توپ دژآهنج زخاکش | درچار محل چارکه آورده فراهم
یك کوه بخوارزم ودگرکوه بکرمان | یك کوه بکشمیر ودگرکوه به دیلم (۵)

ونظامي گنجوی گوید —

یکي گفتاکه در اقصای کشمیر | نباشد از لطافت هیچ تقصیر
مقام خوبرویان آن زمین است | بخوبي رشك فردوس برین است

مناظر طبیعي وتاثیر آنها برروح وقلب شاعر

کشمیر از لحاظ مناظر طبیعي وزیبا بس غني است (٦) چمن زارها وگلستان های پرگل وریحان ودرختان سرسبز وخرم وجنگلهای انبوه ودرهم وآبشار های خروشان در هر گوشه وکنار کشمیر بچشم میخورد - این مناظر چه در فصل بهار وتابستان وچه در ایام

---

۱) دیوان معزی ص ۳۵۲ (۲) ایضا ص ٤۹٦ (۳) دیوان خواجو کرماني ص ۱۸
(٤) دیوان قاآني ص ۲۱۲ (۵) ایضا ص ۵۲۵ (٦) پیر غلام حسن در تاریخ حسن جلد اول اسم وشرح ۲۲ مرغزار — ٦۰ آبشار — ۵۹ چشمه سار وتقریباً ۱۰ دریاچه و ٦۱ باغ میوه وغیره را بالتفصیل بیان نموده است -

پائیز و زمستان تاثیرابدی و فراموش نشدني بر دل وجان هر بیننده باقي میگذارد - شاعر شهیر شرق علامه اقبال که خود او اصلا از خاك کشمیر است گوید —

تنم گلي ز خیابان جنت کشمیر　　دل از حریم حجاز و نوازکشمیر است

دیدن مناظر زیبا و مرایای دلکش کشمیر اورا باندیشه ای نیلسونانه میکشاند وشاعر متفکر از دیدار آنها درس توحید میگیرد و آنرا با مشرب عرفاني و ذوق اشراقي خود مي آمیزد و میگوید —

کوه و دریا وغروب آفتاب　　من خدا را دیدم آنجا بي حجاب

ودیگران را نیز بدیدار آن جلوه گاه دعوت مي نماید —

رخت به کاشمر گشا کوه وتل و دمن نگر　　سبزه جهان جهان ببین لاله چمن چمن نگر

باد بهار موج موج مرغ بهار فوج فوج　　صلصل وسار زوج زوج بر سر نارون نگر

تا نه فتد به زینتش چشم سپهر فتنه باز　　بسته بچهره ی زمین برقع نسترن نگر

لاله زخاك بر دمید موج به آب جو تپید　　خاك شرر شرر ببین آب شکن شکن نگر

دختركي برهمني لاله رخي سمن بري
چشم بروی اوگشا باز بخویشتن نگر

وهمچنین فیضي فیاضي چون چشمش به این وادی دلکش افتاد یکباره گفت —

بحیرتم که چه آثار قدرت ازلي است　　بهر نظاره بتازد نظر به صنع قدیر

ویکي از معروفترین قصایدی که تاکنون بفارسي درتعریف این وادی بهشت آئین نوشته شده همان قصیده عرفي ملك الشعرای دربار اکبرشاه باشد که مطلع آن اینست —

هر سوخته جاني که به کشمیر در آید　　گر مرغ کباب است که با بال وپر آید

ودر آن میگوید —

بنگر که ز فیضش چه شود گو هر یکتا　　جائیکه خزف گر رود آنجا گهر آید

این سبزه واین چشمه واین لاله واین گل　　آن شرح ندارد که بگفتار در آید

سری نگر شهر مرکزی کشمیر درمیان دو کوه بلند واقع است رباغ وبستان زیبا درآنجا فراوان است - در وسط شهر دریاچه ای زیبا درجریان است که آب صاف و شفافش رشك کوثر است آن را دل (بفتح دال) نامند وبحقیقت رباینده دل وجان بینندگان است و فریبنده

انس و جان - چون بر فراز کوه شانکر آچاریا (تخت سلیمان) در آن منظره بنگرند زیبائیش درچندان گردد و حسنش فراوان چه بگفته شاعر ـــ

نهي چون پای بر تخت سلیمان شود کشمیر و دشت او نمایان

عکس کوههای رفیع که ابرهای سفید بر پیشاني آنها بوسه میزنند در آب ساکت و شفاف این دریاچه بطور کامل نمایان است - درختان چنار و بید لرزان و سروهای بلند وخانه های چوبین و گلین ییلاقي ومیدانهای وسیع وقله های پربرف منظره ای را جلوی چشم هر بیننده مجسم میسازد که همانند آن در کمتر جای دنیا دیده میشود - دریاچه دل تقریباً هشت کیلومتر عرض دارد و درطول مسیر آن چشمه سارهای متعددی بدان میپوندد و منظره زیبائي را بوجود میآورد - زمین هائیکه در طول این دریاچه قرار دارد بوسیله این چشمه سارها به جزیره ای کوچك و سرسبز تقسیم شده که پراز گل وریحان و سنبل و ضیمران است - ظفرخان احسن یکي از استانداران کشمیر عهد شاهجهان در وصف این دریاچه چنین گوید ـــ

زسیر دَل دِل وجان تازه گردد به ساغر عهد وپیمان تازه گردد
گلستان زیر آبش بي شمار است مگر آبش نقاب نو بهار است
زگلها روی دَل رشك جنان شد به شوقش مرغ آبي میتران شد

ودرجای دیگر مي گوید ـــ

به دور دَل گلستان بي شمار است که هریك آبروی صد بهار است

ابوالفضل برادر فیضي ملك الشعراء دربار اکبر امپراطور گورکاني هند کشمیر را گلستان همیشه بهار و کوهها را دیوارهای بلند وآسمان را گنبد نیلي روی سقف این گلستان نام داده وعقیده دارد که این سرزمین همان طوری که برای اشخاص خوشگذران محل آسایش و تفریح وخوشگذراني است برای افراد تارك الدنیا وخدا پرست نیزجای خوب برای عبادت و ریاضتهای مذهبي میباشد وحقیقت هم چنین است -

هرکس بدین وادی سرسبز وخرم قدم نهاده از هرطبقه وگروهي بوده است عارف یا عامي ـــ سلطان یا فقیر صوفي یا فقیه ـــ شاعر یا فیلسوف ـــ بیگانه یا آشنا و........ همه در توصیف و تعریف آن یکدل ویکزبانند. شیخ شهاب الدین سندی درباره این وادی چنین گوید ـــ

كان الكشمير لسكا نـهـا جنت عدن هي للمـو منين
قدكتب الله علي بـا بـهـا من دخله كان من الآمـنين (۱)

سلطان زين العابدين از حکمرانان کشمیر (۸۲۳ـ۸۷٤ هجری) که بسبب دادگستری ورعایت حال مستمندان و علاقه به عمارت و عمران نام وی همواره در تاریخ کشمیر درخشندگي خاص خواهد داشت درباره این قلمرو بهشت آئین خود چنین گوید (۲)

هزاران نازای کشمیر بر باغ جنان داری که در فصل خزان هم خوش بهار زعفران داری
هزاران گل بود فصل خزان در باغ کشمیرم چه مینازی توای کابل همین یك ارغوان داری

و بطوری که قبلا گفته شد امپراطوران مغول هند باین سرزمین علاقه خاصي داشتند و در زیبائي وزینت آن مساعي زیادی بخرج دادند. این سرزمین در سال ۹۹٤ هجری در زمان اکبرشاه از دست شاهان چك کشمیر به اختیار مغولها درآمد واین پادشاه ذوالقدر آنرا باسم باغ خاص یاد میکرد. جهانگیر پسر اکبرشاه که نسبت به سایر پادشاهان آن خانواده خیلي بیشتر بکشمیر علاقه داشت میخواست همیشه درکشمیر بماند وآن را ازسایر قسمتهای قلمرو وسیع خود بیشتر دوست داشت وحتي بقول طغرای مشهدی شاعر دربار—

از شاه جهانگیر دم نزع جو جستند باخواهش دل گفت که کشمیر ودگر هیچ

و سیاح معروف فرانسوی فرانسیس برنیر که در سال ۱۶۵۹ میلادی از هند دیدن کرد در سیاحتنامهٔ خود قول طغرای مشهدی را تصدیق میکند ومي نویسد مغولها کشمیررا بهشت روی زمین می پندارند وجهانگیر میگفت که وی حاضراست محض خاطرحفظ و نگهداشت کشمیر از سایر قسمتهای امپراطوری وسیع خود دست بردارد. پسرش شاهجهان که دوران حکومت وی ازلحاظ امن وثبات وکارهای آباداني وعمراني وساختمانهای تاریخي عهد زرین تاریخ دوره متوسط هند بشمار میرود وخودش علاقه مفرطي به هنر و هنرمندان داشت احساسات خود را درباره کشمیر بدین گونه اظهار نموده است —

خورد آدم گندم ازجنت کشیدندش برون منکه خوردم آش جو یارب به کشمیرم رسان

---

(۱) تاریخ حسن جلد اول ص ٦۱ وواقعات کشمیر تالیف خواجه محمد اعظم دیده مری اسم شیخ را شیخ الشیوخ شهاب الحق والدین السهروردی قدس سره نوشته است. (۲) تاریخ حسن جلد اول ص ٦۱۲

ظفرخان احسن یکي از معروفترین حکمرانان کشمیر عهد شاهجهان و ممدوح صائب که خود نیز شعر میسرود در وصف کشمیر چنین گوید —

کشمیر مگر رشک پری خانهٔ چین است　　　القصه بهشتي است که برروی زمین است

شعرای دربار پادشاهان گورکاني همیشه چشم براه بودند تا بتوانند در موکب شاهانه بمسافرت و سیاحت کشمیر بپردازند و از منظر زیبای آن سرزمین الهام بخش روح خلاق سخن آفرین خود را تازگي و طراوتي بخشند . این مسافرتهای شاهانه با تشریفات خاصي همراه بود و موقعیکه موکب امپراطوری راههای پرخطر را پشت سرگذاشته به کشمیر مي رسید شعرای دربار تشریف فرمائي پادشاه را با سرودن قصاید مدحیه خوش آمد مي گفتند و در عوض آن صلات گرانبها اخذ مي نمودند که اینجا مجال ذکر و شرح این مقال میسر نیست . همچنین خسرو پادشاهان مغول چون از کارهای مملکتي و جنگهای خونیني خسته میشدند برای تجدید قوا و استراحت آهنگ کشمیر میکردند و در هوای فرحتزای این خطه جنت نظیر خستگي جسم و جان را برطرف میساختند . شعرای دربار و شعرای دیگر قصاید غرائي در وصف کشمیر سروده اند که از همه معروفتر قصیده عرفي شیرازی است بدین مطلع

هر سوخته جاني که بکشمیر در آید　　　گر مرغ کباب است که با بال وپر آید

حاجي محمد جان قدسي شاعر دربار شاهجهان که آخرین سالهای زندگي خود را درکشمیر گذراند و درسال ۱۰۵۶ هجری فوت کرد و در سری نگر مدفون گردیده است مناظر طبیعي آنرا میستاید و مثنویها در توصیف باغها و چشمه سارها سروده است گوید:

خوشا کشمیر وخاك پاك کشمیر　　　که سر برزد صفا از خاك کشمیر
چه کشمیر آبروی هفت کشور　　　نگاه از دیدن آن تازه و تر
چه کشمیر آب ورنگ باغ وبستان　　　اسیر هر نهالش صد گلستان
خوشا ملکي که از فیض هوایش　　　بود گلدسته جاروب سرایش
خزان را در گلستانش چکار است　　　که صید هر نهالش صد بهار است
بخوبي آنچنان کشمیر طاقست　　　که معشوق خراسان و عراقست
خروشان زنده رود از آرزویش　　　عرق ریزان عراق ازجستجویش
نباشد شرم بطحا گر عنان گیر　　　حجاز آید بطوف کوی کشمیر

در این گلشن زجوش خندهٔ گل	نمي آید بگوش آواز بلبل
جوانانش چومي روشن ضمیران	چو نرگس از قدح پرچشم پیران
شده دست چنار از فیض باران	چو دست اهل همت گوهرافشان

ودر وصف باغ مرسوم به فرح بخش که بوسیله جهانگیر شاه در سال ۱۰۲۹ هجری طرح گردید نیز مثنوی سروده است ومي گوید ــ

چودرخلد آنچه بایستي ندیدند	از آن باغ فرح بخش آفریدند
ارم در پشت دیوارش نشسته	خجل چون عندلیب پر شکسته
ندیده درجهان کس اینچنین جای	فرح بخش و فرحناك و فرح زای

وهمچنین درباره چشمهٔ آصف آباد که بدست شاهجهان طرح ریزی شده مي نویسد ــ

همین آب است آب زندگاني	برو از خضر بشنو گر ندانی
زمشرق تا به مغرب گر شتابي	چنین سرچشمهٔ دیگر نیابي
زشوقش چشمه سار کوه الوند	رساند اشك حسرت تا دماوند

وابوطالب کلیم ملك الشعرای شاهجهان (متوفي ۱۰۶۱ هجری) چون بکشمیر میآمد تمام رنج والمهای زندگي وخستگي های روحي وفکری راازیاد میبرد. وی این موضوع را در اشعار خود بدین طرز بیان میدارد ــ

چراآشفتهٔ ای چرخ دلگیر	تماشا کن که کشمیر است وکشمیر
پراز گل دشت وکوه وراغ بیني	هزاران باغ را یك باغ بیني

ونصیحي کشمیری خاك پاك وطن خود را با بهشت آسماني مي سنجد ومیگوید ــ

نسبت کشمیررا با روضه رضوان چکار	این بود باغ سلیمان آن بود باغ جنان

وبدون تردید کشمیر با میدانهای وسیع وسرسبز وشاداب وحصار بیضوی شکل کوههای پربرف دست نخورده منطقه ایست که خاك آن حاصل خیز هوای آن فرحت بخش کوهها مجلل رود خانه ها پرآب دریاچه ها زیبا گل هاخوشبو ودلربا، میوه ها شیرین وگوارا و مرغانش خوش نوا میباشند ولذا باداشتن این همه صفات این خطه روی زمین را میتوان بهشت ارضي نامید.

خلاصه اینکه طبیعت درکشمیر برای اشخاص ازهرنوع سلیقه وذوق مواردی فراهم

کرده که آنان میتوانند طبق میل و سلیقه خود از آن استفاده ببرند - برای یکنفرگیاه شناس انواع گیاه و نباتات وجهت متخصص حیوان شناسي طیور وجانورهای مختلف برای مطالعه موجوداست - همچنین این اقلیم ومناطق همجوارآن باداشتن لهجه های مختلف زمینه خوب برای تحقیقات در زبان شناسي تهیه مي کنند - آنانیکه با علم زمین شناسي سروکار دارند میتوانند مواد خوب از سنگهای مختلف برای آزمایش خود بدست آورند - باستان شناسان بادیدن آثار قدیمي میتوانند به چگونگي توسعه فن معماری و در عین حال از اختلاط فرهنگهای گوناگون طي ادوار مختلف این ناحیه پي ببرند - برای دانشمندان ومحققین علمي وادبي زمینه وسیعي برای انجام تحقیقات در سیستم های مختلف فلسفه و ادیان هند وکه مخصوص کشمیر وکشمیریان میباشد وپیوند وبستگي آن با عرفان و تصوف اسلامي وهمچنین تحقیق در تاریخ وفرهنگ وشعروادب وسنن ورسوم اجتماعي مردم آن سرزمین موجوداست - علاوه براین قله های بلند وسربفلك کشیده که هنوز پای آدمیزاد بدانجا نرسیده است برای ورزشکاران کوه نورد بس مناسب است -

واز این همه مهمترآنکه گلهای رنگارنگ وباغهای خوش آب وهوا وآبشارهای خروشان ودریاچه های ساکت وکشتزارهای زعفران این وادی باهم جمع شده منظره زیبای را بوجود میآورند که الهام بخش روح لطیف وفکر بلند پرواز یك شاعرحساس و طبیعت دوست بوده ونیز ملهم تفکر واندیشه یك فیلسوف است که همیشه در جستجوی حقیقت وکنه آفرینش عالم واشیاء میباشد - شاعرما ملامحمد طاهرغني از همین خطه بهشت آئین برخاست واو درین باغ وبستان طبیعت ومهد علم وحکمت وتصوف وعرفان تربیت یافته روح وفکرش ازصفا وبلندی این وادی الهام گرفت ودرآوان جوانیش کوس شاعری را بصدا درآورده جاه ومنزلتي بس رفیع در سلك معاصران خود بدست آورد -

---

فصل دوم

مختصری درباره رواج زبـــان فارسي درکشمیـــر

برای بررسي موضوع ترویج زبان فارسي در این قسمت از شبه قاره هند باید واقعات وحوادثیکه در قرن چهاردهم میلادی و حتي قبل از آن درکشمیر اتفاق افتاد از نظر بگذرانیم. نخست متذکر میگردیم که روابط فرهنگي بین کشمیر و سرزمینهای اسلامي از قدیم الایام مشـاهده میشود چنانکه نگاهي به کاشي های معبد هارون نزدیك شهر سرینگر و همچنین مــلاحظه مجسمه های قدیم کشمیر روشن میسازد که بناها و مجسمه های قدیم کشمیر و ایران تا چه اندازه باهم شبیه اند . علاوه براین استعمال اصطلاحات قدیم اداری فارسي درکشمیر مثل دبیر (بصورت دویر) وگنج آور نیز نشان دهنده نفوذ فرهنگي اسلامي درکشمیر مي باشـد . (۱) ولي نباید فراموش کرد که تا آغاز قرن چهاردهم میلادی کشمیر بیش از همه تحت نفوذ فرهنگي ومذهبي‌حتي سیاسي هندوستان قرار داشت و فقط در قرن ١٤ میلادی بود که حکومت اسلامي درکشمیر استقرار یافت ولي با وجود این کشمیر نتوانست از نفوذ عمیق فرهنگي و معنـوی قدیمي وباستاني هند یکسر جدا شود و آثار عمیق آن هنوز هم بهمان شدت باقي است . آخرین بادشاه مقتدر هندو درکشمیر پیش از آغاز حکومت اسلامي سانگاراما (SANGARAMA) (۱۰۰۳ـ۱۰۲۸ میلادی) بود . بعد از اوکشمیر دوره طویل انحطاط و سقوط سیاسي را پیمود . در این مدت حکمرانان خودخواه بجای اینکه به رتق و فتق امور دولت بپردازند وگره کار مشکلات مردم بگشایند بعیش وعشرت وخوشگذراني روزگار مي گذراندند . وضع اقتصادی ومالي وخیم شده بود . برهمنان، طبقه روحانیون هندو، قدرت کافي بدست آوردند و برای استحکام موقعیت وادامه قدرت خود برمردم اصول اساسي مذهب را در پس

(۱) Kashmir Under the Sultans, Mohibbol.Hasan, Calcutta 1959 p 253

پرده در آورده خرافات وموهومات را رواج دادند و در نتیجه موجبات تباهي حيات مذهبي مردم فراهم گرديد - اين وضع نابسامان سياسي واقتصادى ومذهبي تا آغاز قرن چهاردهم ميلادى ادامه داشت - در اين زمان بود که تماس کشمير باکشورهاى ديگر اسلامي واشاعه دين مبين اسلام درکشمير بپايهٔ اساسي گذارده شد - در اينمورد بايد متذکر گرديد که تماس کشمير با مسلمانان خيلي قبل ازاين شروع شده بود - تازيان در قرن هشتم ميلادى چندين بار براى بدست آوردن آن سرزمين هجوم آوردند (۱) و تاحدى موفق شدند ولي نتواستند حکومتي درآنجا مستقرسازند - همچنين تماس ترکها باکشمير نيزبعنوان مهاجم در آغاز قرن يازدهم ميلادى شروع شد - محمود غزنوى در سال ۱۰۰۲ ميلادى جيپال حکمران لاهور را شکست داد وآن مرد غيرتمند باحميت تاب اين ننگ نياورده خود را به آتش افگند و سوخت - سپس پسر وجانشين او که آنند پال نام داشت در سال ۱۰۰۹ ميلادى در حمله ديگر محمود شکست خورد و پسرش ترى لوچن پال دست استعداد بسوى سانگاراما حکمران کشمير دراز کرد و بپايمردى او براى مقابله با محمود غزنوى بميدان جنگ روى آورد ولي لشکر محمود در سال ۱۰۱٤ ميلادى سپاه متحدين را از پاى درآورد و در صدد انتقا مجوئي از معاونين ترى لوچن پال برآمد وبراى برآوردن اين منظور افواج خود را بسوى کشمير هدايت کرد وتاحدى پيشرفت نمود ولي با مقاومت سخت کشميريان رو بروگرديد- باوجود اينکه محمود قلعه لوهارکوت را براى مدت يکماه در محاصره داشت ولي بعلت آغاز برف وبارندگي وانقطاع خطوط مراسلات وفقدان وسايل حمل ونقل مجبور به ترك محاصره گرديد ودر موقع مراجعت دچار قهر طبيعت شده بسيارى از سربازان ومهمات جنگي را از دست داد - خود محمود بعداز زحمات بسيار توانست جان سالم ازاين معرکه مرگبار بدر ببرد (۲) ولي آتش انتقام محمود نه تنها فرونه نشست بلکه تيزترشد وبار ديگر در سال ۱۰۲۱ ميلادى تجهيزات بيشترى براى حملهٔ کشمير بسوى هند رهسپارگرديد - اين بار نيز محمود همان راه سابق

---

(۱) ايضا صفحه ۲۷ و ۲۸

(۲) THE LIFE & TIMES OF SULTAN MAHMOOD OF GHAZNA; M. NAZIM, CAMBRIDGE, 1931, pp 104-105 also KASHMIR UNDER THE SULTANS pp 27-28.

را در پیش گرفت و چون مردم کشمیر در همان محل سابق یعني قلعه لرهارکوت مقاومت نموده راه پیشرفت را بر روی محمود بستند او بمحاصره پرداخت ولي بعد از یکماه زمستان سر رسید و محمود دچار همان وضع قبلي گردیده ناچار دست از محاصره برداشت ودیگر در صدد انتقامجوئي از حکمران کشمیر و حمله بآن سرزمین بر نیامد (۱) بعداز این مهاجمینیکه ازراه خاك افغانستان به هند هجوم میاورند هیچوقت متوجه کشمیر نشده همواره در صدد و فکر استحکام و توسعه قلمرو خود در داخل هند بودند و حتي چون در قرن سیزدهم میلادی موفق به تسخیر

---

(۱) — ولي تاریخ حسن در اینمورد اختلاف دارد ومي نویسد — " ..... وسلطان بعد فتح قلعه نندونه به تعاقب تره لوچن پال سمت کشمیر رایت اجلال افراشت وتره لوچن پال از تعاقب سلطان خبر یافته بجانب کشتوار و جمون مفرور گشت و سلطان با جیش و جنود فراوان داخل کشمیر شد- ملا احمد نگارد که سنگرام راج تاب تقابل درخود ندیده با تحایف و نفایس بسیار خود را بملازمت رسانید . سلطان فرمود چرا خود را زبون کردی راجه در جواب گفت که اهل اکرام خدمت و تواضع مهمان موجب افتخار و ترقي اعتبارخود پندارند . سلطان محمود از حسن تقریراو محظوظ شده بخلاع فاخره سرفراز نمود و خراج شاهي مقرر کرده حکومت کشمیر بوی ارزاني داشت وسلطان مدت سي ویك روز در سیروسیاحت این دیار بسر برده تمامي اسباب زر و طلا که در بتخانه های بیجباره (درتقریبا ۵۰ کیلومتری جنوب شهرسرینگر) وپرسپور وغیره موجود بود ضبط نمود و جمعي کثیر به اسلام آورده در بتخانه کوه سلیمان (کوهي که درپای آن شهر سرینگر واقع است) بوقت پیشین داخل شد و موذن سر دروازه اذان گفت. - سلطان درمیان بتخانه نماز پیشین اداکرد ..... ودر سنه ۴۰۹ هجری سلطان ...... برای سیرو سرور وتفرج خاطر بجانب کشمیر نهضت ساخت . سنگرام راج تحف وهدایای لایق ونذرانه معمولي بخدمت گذرانیده مرهون الطاف واعطاف جهانباني گردید." تاریخ حسن جلد دوم ص ۱۱۴ — ۱۱۵ ولي قول ملا احمد را هیچکدام از مورخین تائید نمیکنند و بطوری که ابوالحسن علي فرخي (متوفي ۴۲۹ هجری) شاعردربار محمود که در معرکه های قنوج وسومنات بالشکر محمود همعنان بوده در ابیات زیر شرح میدهد محمود وهمراهیان

(بقیه۶ حاشیه در صفحه بعد)

تمام قسمتهای شمالي هند شدند باز هم بفکر گشایش این سرزمین کوهستاني که راه های پرخطر و صعب العبور دارد برنیامدند و بجای کشمیر بفکر فتح و تسخیر قسمتهای جنوبي هند که راه های آن بمراتب از راه کشمیر آسان تر بوده برآمدند. چون در قرن ١٤ میلادی حکومت کشمیر بدست مسلمانان افتاد این واقعه مهم هیچ علت و عنصر خارجي در برنداشت بلکه نتیجه اوضاع داخلي بود که در آنزمان درکشمیر بوجود آمد.

وضع داخلي کشمیر از ابتدای قرن یازدهم میلادی روبوخامت گذارده بود و این وضع همچنین تا آغاز قرن چهاردهم میلادی ادامه داشت. پادشاهانیکه درمدت این سه قرن بر تخت فرمانروائي کشمیر نشستند باستثنای بعضي اشخاص جبان غیر مقتدر و نالایق بودند. آنها زندگي خود را بعیش و عشرت میگذراندند و باباده وساده بسر میبردند و بلهو و لعب مشغول بودند. دوستان و وزیران ومشاوران آنان افرادی خودخواه وبي استعداد بودند که منظوری جز جمع کردن مال و چپاول خواسته مردمان نداشتند. در این زمان مردم کشمیر زیربار مالیاتهای گزاف که بوسیلۀ عمال فاسد حکمرانان با اجبار و ظلم وتعدی جمع میشد خورد شدند. آبرو و زندگي هیچکس تامین نبود. امرای دربار همیشه در فکر ایجاد دسیسه و طرح نقشه های توطۀ بوده برعلیه راجگان مي شوریدند وجنگ وخونریزی یک صحنۀ عادی روزانه شده بود. درنتیجۀ این همه نا امني و اغتشاش زندگي مردم راکد شد. کشاورزی و تجارت از

(از حاشیه صفحه قبل)

وی همیشه آرزوی فتح و تسخیر کشمیر را در دل خود مي پرورانیدند چنانکه فرخی در قصیده ایکه در تحریص بحرکت هند و تسخیر کشمیر گوید —

ما را ره کشمیر همي آرزو آید　　　ما ز آرزوی خویش نتابیم بیکموی
گاه هست که یکباره بکشمیر خرامیم　　　از دست بتان پهنه کنیم ازسربت گوی
شاهیست بکشمیر اگر ایزد خواهد　　　امسال نیارامم تاکین نکشم زوی

(دیوان حکیم فرخي سیستاني بکوشش محمد دبیر سیاقي چاپ تهران سال ١٣٣٥ ص ٣٦٥)

وجای دیگر خطاب به امیر محمد پسر سلطان محمود وبرادر دوقلوی امیر مسعود چنین گوید —

باش تا با پدر خویش بکشمیر شوی　　　لشکر ساختۀ خویش بکشمیر بری (ص ٣٧٨ همان دیوان)

بین رفت واز مذهب واخلاق خبری نبود - نتایج این بی سروسامانی و شکست ارزشهای دینی ومعنوی و نقدان حکومت نیرومند بشکل حمله های مغول ظاهرگردید که در نیمه دوم قرن سیزدهم میلادی آغاز شده بود - مهمتر وخوفناک ترین جمله هجوم زولچواست که دربهار سال ۷۲٤ هجری (۱۳۲۰ میلادی) در زمان حکمرانی راجه سهدیو(۱۲۹۲ — ۱۳۲۰ میلادی) صورت گرفت - سهدیو از کاخ سلطنتی فرارکرده درکشتوار پناه برد-سربازان زولچو(۱) به کشتار مرد وزن وآتش زدن خان ومان و غارت اموال مردم پرداختند - در مدت هشت ماه که مهاجمین سرزمین کشمیررا زیر پای استوران خود لکدمال میکردند مردم خانه و مسکن خودرا ترك کرده به غارها وکوه ها پناه بردند - چون زولچواز کشمیر خارج

---

(۱) حسن اورا بنام ذوالقدر خان یاد میکند ومی نویسد — " ذوالقدر خان از نبایر هولاکوخان بن چنگیزخان بود - مردم کشمیرا‌ورا زولچو میگویند -" (تاریخ حسن جلد دوم ص ۱٦۲) دکتر تیکو در رساله خود بنام " شعرای فارسی زبان کشمیر" اورا " فرمانده ارتش والی کابل" نوشته است - ابوالفضل درآئین اکبری ونظام الدین در طبقات اکبری وفرشته در تاریخ فرشته زولچورا فرمانده لشکرحکمران قندهار نوشته اند ولی محب الحسن درکتاب KASHMIR UNDER THE SULTANS ص ۳۳ و۳٤ این ادعا را با دلایلی رد کرده میگوید —" اینکه گفته میشود زولچواز قندهار آمده صحیح نیست - زولچودر حقیقت منگول بود واصلش ازترکستان است که درآن ایام تحت فرمانروائی جانشینان چغتائی پسر چنگیزخان بود و اردوی وی مشتمل بود برسربازان ترك ومغول - راجع به دین او میتوان گفت که او مسلمان نبود زیرا تاآنزمان عده کمی ازسرداران چغتائی بدین اسلام گرویده بودند و بیشترآنها هنوز بر عقاید دیرینه واجدادی خود پابرجا بودند -" درباره اسم این مهاجم محب الحسن درحاشیه ٤ ص ٤٤ مینویسد " وقایع نویسان فارسی اورا زولچو خوانند - جونا راج (مورخ دربار سلطان زین العابدین) اورا باسم زلچا یا زلاچا خوانده وورنسخه دیگر راجا ولی (اسم تاریخی که جوناراج بزبان سانسکریت نوشته است) اسمش در لوچ نوشته و ناراین کول (مصنف تاریخ کشمیر) واعظم (مصنف واقعات کشمیر) اورا اسم اسلامی داده ذوالقدرخان خوانند -"

گردید رنچن یا رنچنا پسر حکمران لداخ که قبل از حمله زولچو وارد کشمیر شده بود از اوضاع مضمحل و پریشان استفاده کرده عنان حکومت را بدست آورد - وی فرمانده قوای سهدیو را که رام چندر نام داشت کشته پسر و خانواده اش را اسیر خود ساخت و بعنوان حکمران در اواخر سال ۷۲۵ هجری (۱۳۲۰ میلادی) بر تخت سلطنت کشمیر جلوس کرد - (۱) رنچنا طبعاً مردی کنجکاو بود و بعد از اینکه امور حکومت راکمي سرو صورت داد بفکر امور مذهبي و اخلاقي برآمد - وی که ابتدا پیرو مذهب بودائي بود اکنون حکومت سرزمیني را بدست آورده بود که اکثریت نزدیک به اتفاق مردم آن دارای عقاید هندوئي بودند - ولي این دو مذهب که در آن وجود خرافات و موهومات شکل حقیقي این مذاهب باستاني را مسخ کرده بود و طبقه روحانیون آنان بجای اشاعه دین و اخلاق به کسب زر و زور بیشتر توجه داشتند نتوانست توجه رنچنا را

---

(۱) - اسم کامل او "لهاچن رگیال بورین چن" بود - پدرش "لهاچن توس گروپ" حکمران لداخ در نبردی با افواج بلتستان شکست خورد و کشته شد - رنچنا برای انتقام خون پدر خود عده ای از افسران بلتستاني را کشته فرار نمود و از گردنه زوجي لا عبور کرده بکشمیر پناهنده شد - وی با اجازه رامچندر فرمانده سهدیو در قریه گگن گیر اقامت گزید و هنگامیکه زلچو بکشمیر حمله برد او با رامچندر همکاری کرد و در ایجاد امن و آرامش قلعه ایکه رامچندر در آن پناه برده کوششها نمود ولي بعد از برگشتن زولچو مانند بعضي افراد دیگر متنفذ برای بدست آوردن حکومت کشمیر تلاشها کرد ولي میدانست که وجود راه چندر مانعي در راه او است لذا در صدد از بین بردن او برآمد و بالاخره توطئه ای را بر علیه او چیده او را غافلگیر کرد و بر قلعه تسلط یافت رامچندر در جنگ کشته شد و پسر و افراد خانواده اش دستگیر شدند - بعد از مدتي رنچنا با کوتاراني دختر رامچندر ازدواج کرده برادرش راون چندر را بمقام فرماندهي کل افواج خود برگزید و طوری با او و افراد خانواده اش خوش رفتاری کرد که آنها کینه بر انداختن و قتل رامچندر را از دل زدوده بحمایت و وفاداری او پرداختند - رنچنا از سال ۷۲۵ - ۷۲۸ هجری (۱۳۲۰ - ۱۳۲۳ میلادی) حکومت کرد و در سال ۷۲۶ هجری مشرف باسلام گردید - " طلوع آفتاب دین محمدی " تاریخ اسلام آوردن اوست (تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱۶۲) سپس زنش کوتاراني و راون چندر نیز مشرف باسلام شدند - در مورد چگونگي قبول اسلام رنچنا اختلاف هست - عقیده بعضي بر آنست که او برهمنان

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

بخود جلب کند - در این زمان سید شرف الدین معروف به بلبل شاه (۱) بمسافرت وسیاحت کشمیر آمده بود وچون رنچنا با او ملاقات و بتعالیم عالیه دین اسلام آشنا گردید بدست آنمرد مقدس مشرف باسلام شد و صدرالدین نام یافت واو اولین حکمران مسلمان کشمیر بود. سپس زن و برادر زنش راون چند وعدهٔ از اعیان و امرای دولت نیز به آیین اسلام گردن

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

را بحضور طلبیده از آنان تقاضا نمود تا ویرا به طبقه خود بپذیرند ولي این تقاضا مورد قبول برهمنان واقع نگردید - گروهي عقیده دارند که او بعلت خرافات وموهوماتیکه در دین هندو و بودائي نمایان گشته بود تصمیم گرفت بدین اسلام در آید - (مقاله آقای دکتر تیکو بعنوان تصوف درکشمیر مجله)

The Muslim World, HartfordSeminary Foundation,

Vol LIII,No 3, July 1963, p 226.

در مورد طرز قبول اسلام رنچنا نیز حکایتها گفته شده است - تاریخ حسن چنین مینگارد ـ" وقتیکه بر سر جهانباني استقلال یافت وبکثرت اختلاف مذاهب وملل مذهب اصلي را خلل رسیده خواست که در ملك ماتحت خود یك ملت مروج سازد چونکه دخول مذهب شیوا متعذر بود ودر مذاهب دیگرمتردد ماند پس بادل سنجید که فرداکسیکه اول صبح مي بینم بمذهب او گرایم - بامدادان جناب سید شرف الدین ملقب به بلبل شاه (۲) دید که برساحل آنروی رودخانه بهت (جهلم کنوني) نماز میخواند و نماز ونیاز او پسندیده با اهل وعیال خود بمذهب او گروید و طوق اسلام بگردن انداخته خود را به ملك صدر الدین ملقب ساخت" (تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱۶۶) ملك صدر الدین در نتیجه توطئه ایکه بدست یکي از امراء سابق او چیده شد مضروب گردیده بعد از مدتي در سال ۷۲۸ هجری جان بجان آفرین سپرد.

(۱) شخصیت این مرد بزرگ که موجب ترویج اسلام در کشمیر گردید لایق این است که بالاختصار برای آشنائي با او در اینجا سخني گفته آید - خواجه محمد اعظم دیده مری در باره این درویش خدا شناس مینویسد ـ" اسم مبارك آنجناب قدوة الواصلین امام العارفین مرو ج

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

نهادند و بدون تردید بمقتضای الناس علي دین ملوکهم مردم نیز به پیروی بزرگان خود گروه گروه بسعادت اسلام رسیدند که بعضي مورخین عده آنان را به ده هزار رسانیده اند (۱) . ملك صدر الدین برای اشاعه دین اسلام تسهیلاتي فراهم آورد و مسجد و خانقاهي برای تدریس و تعلیم اصول اسلام بناکرد و چنانکه میبینیم اولین قدم درراه اسلام درکشمیر بدون هیچگونه خونریزی وجبر گذارده شد و سپس در نتیجهٔ ورود سادات ودرویشان دیگر پیشرفت نمود

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

الاسلام کاسرالاصنام حق آگاه موید الدین حضرت بابا بلبل شاه قدس الله سره الاقدس که بامر مرشد بزرگوار خود بروایت متواتره مشهور بهطي مکان ازوطن برآمده همان وقت در همانجا حاضر شد ودر بعضي کتب دیده شد که بامرمرشد بجهت اشاعت اسلام پیش ازاین ایام در زمان سهدیو بکشمیر انتظار این امر خطیر داشتند - بهر تقدیر در تعیین مرشد آنجناب اختلاف هست - اکثری از ارباب تواریخ آنجناب را منسوب بهحضرت شیخ الشیوخ شهاب الحق والملت والدین شاه نعمت الله ولي که ازمنسوبان ومخصوصان حضرت شیخ الشیوخ است مینویسند اما احقرالامم محمد اعظم راقم این حرف میگوید که واقعه حضرت شیخ الشیوخ در سال ۶۳۲ هجری متفق علیه است، وظهور بابا بلبل شاه در سال ۷۲۵ درکشمیر اتفاق افتاده بود یکصد وسه سال درمیان فاصله است - براین تقدیر برتوسل ایشان بلا واسطه به آنجناب بظاهر بعید مینماید والعلم عندالله تعالي".

دکتر صوفي درکشمیر مینویسد - " عقیده برآنست که رنچنا در آغاز قرن ۱٤ میلادی بدست سید بلال (معروف به بلبل) بدین اسلام مشرف گردید-

آنکه درراه الهي روشن ازبدر وهلال	بلبل باغ ولایت شاهباز لا مثال
شد بکشمیراول از دستش درخت دین نهال	شیخ ومرشد عارف حق حضرت بابا بلال

(اسرار الابرار بابا داود مشکواتي)

گویند که بلال شاه یا بلبل شاه نخست در زمان راجه سهدیو بکشمیر مسافرت نمود - برخي اسم این سید را عبدالرحمن و بعضي دیگر سید شرف الدین وگروهي شرف الدین سید عبدالرحمن

(بقیه حاشیه در صفحه قبل)

در اینجا باید یك نکته مهمی را بخاطر داشته باشیم وآن اینست که آغاز اسلام و بدنبال آن روابط فرهنگي بین کشمیر و سرزمینهای ایران وافغانستان و تماسهای ادبي ودیني وسیاسي بین این سرزمین ها کاملا مستقیم وبلا واسطه بوده ونه ازراه هندوستان که در آنزمان تحت تسلط سلاطین تغلقیه بوده است - بااستقرار حکومت اسلامي درکشمیر روابطیکه بین این سرزمین و مراکز فرهنگي اسلامي از دیر باز برقرار بود برپایه اساسي گزارده شد. اینجا که ذکری از مراکز فرهنگي اسلامي بمیان آمده بایستي گفته شود که منظور فقط حدود وثغور جغرافیائي نیست بلکه تمام مراکز فرهنگي است که در سراسر آسیای میانه وحتي در شمال هند وآسیای صغیر نیز پراگنده بود. موضوع استحکام روابط بین کشمیر بعد از اسلام وکشورهای اسلامي دارای علل مختلف ومتعدد میباشد. نخست اینکه پیشرفت و توسعه دین مبین اسلام در کشمیر بافعالیتهای مبلغین و درویشان و عرفای اسلام مانند حضرت بلبل شاه و سپس سید علی همداني (۱)

(بقیه حاشیه ازصفحه قبل)

ترکستاني گویند ولي این امر مسلم است که وی ازطایفه سادات موسوی ترکستان بوده وبسیار سیاحت نمود - مدتي در بغداد گزرانید بلبل شاه مرید شاه نعمت الله ولي فارسي یکي از خلفای طریق سهروردیه بوده است -" (کشمیر جلد ۱ ص ۸۲)

حاجي مسکین مولف تاریخ کبیر بلبل شاه را مرید ملا احمد علامه میداند که بااو بکشمیر آمده بود.
(تاریخ کبیر- حاجي محي الدین مسکین - امرتسر- ۱۳۲۲ هجری ص ۲۸۹)

سیر بلبلشاه در سال ۷۲۷ هجری وفات یافت - خواجه اعظم مولف واقعات کشمیر تاریخ وفات را چنین گفت =

سال تاریخ وصل بلبل شاه　　بلبل قدس گفت خاص الله

ودوباره کمالات معنوی وی مینویسد = "... میفرمودند که حقتعالي مرا قدرت داده است که بي قوت و اسباب تعیش بگزرانم و بهمین بدن بي انقطاع روح بدارالبقا بروم و همین بدن را توانم تا ابدالاباد محافظت کرد اما هرسه امرچون موافق سنت نبوی نیست مرتکب نمیشوم - اقامت وطاعت سنت نزد من بهتر از هزار کرامت و عبادت خلاف سنت است -" (واقعات کشمیر ص ۳۱)

(۱) ازصفحه قبل) بلبل شاه صاحب تالیف مفتي محمد شاه سعادت سرینگر ۱۳۶۰ هجری ص ۲۲

(۱) سید علي همداني که بلقب شاه همدان و علي ثاني وامیرکبیر درکشمیر شهرت دارد

(بقیه حاشیه درصفحه بعد)

وپسرشان میر محمد علي همداني (۱) و میرشمس الدین عراقي (۲) و غیره که از سرزمین ایران وافغانستان ودیگرکشور های آسیای وسطي به کشمیر مسافرت میکردند بستگي نزد سیکي دارد - این درویشان وعرفای اسلام فقط مبلغین مذهبی نبودند بلکه حامیان و مشوقین بزرگ زبان و فرهنگ اسلامي نیز بوده در ایجاد نفوذ اسلام به فرهنگ کشمیر نقش مهمی را بعهده داشتند.

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)
در روز دو شنبه ۱۲ رجب سال ۷۱٤ مطابق ۲۲ اکتبر ۱۳۱٤ میلادی در همدان تولد یافت - پدرش سید شهاب الدین بن میر سید محمد حسیني ومادرش فاطمه نام داشتند. نسبت آنحضرت (طبق مولف خلاصة المناقب مولانا نورالدین جعفرالبدخشي شاگرد آن سید) به شانزده واسطه بحضرت امیرالمومنین علي علیه السلام میرسد - وی درکودکي قرآن کریم را حفظ کرد وسپس پیش سیدالعلماء علا الدین سمناني خال خود الهیات و عرفان و تصوف آموخت - او نخست مرید شیخ ابوالبرکات تقي الدین علي دشتي بود وبعد از فوت ایشان با شیخ شرف الدین محمد مزدقاني رازی بیعت نمود - شاه همدان بنا به توصیه مرشد خود بمسافرت وسیاحت پرداخت وطي مدت بیست ویك سال سیاحت باعده زیادی از علماء وعرفاء تماس گرفت و از محضرآنان ستفاده کرد - امین احمد رازی مولف هفت اقلیم مینویسد که شاه همدان سه مرتبه دور دنیا سیاحت نمود وبا ۱٤۰۰ درویش ملاقات کرد وسپس به موطن خود برگشت - بعد از این وی سید تاج الدین وسید حسین سمناني را برای مطالعه اوضاع وامکان اشاعت دین اسلام درکشمیر ارسال داشت وخود برای اولین مرتبه بمسافرت کوتاه چهار ماهه درسال ۱۳۷۲ میلادی وارد کشمیر شد - مسافرت دومین وی بکشمیر درسال ۱۳۷۹ میلادی در زمان حکومت قطب الدین صورت گرفت ومدت دو سال و نیم طول کشید - سومین مسافرتش هنگامي اتفاق افتاد که تیمور برای سومین باربرایران حمله آورد وبعد از فتح عراق قصد داشت خاندان سادات علوی همدان را که در امور محلي نفوذ فوق العاده ای داشتند ازدم تیغ بگذراند - چون شاه همدان ازاین سوء قصد تیمور آگاه گردید باگروهي از سادات که عده آنان به هفتصد میرسید بسوی کشمیر رخت سفربربست ومورد استقبال گرم وصمیمانه سلطان قطب الدین واقع گردید - این واقعه در
(بقیه حاشیه درصفحه بعد)

ثانیا با اشاعه دین اسلام درکشمیر مسلمان بخصوص طبقه روشنفکر آنها در امور معنوی و روحاني ازکشور های الهام میگرفتند که مرکز فرهنگ اسلام آن دوره محسوب میشد. بنابراین محصلین و دانشمندان به هرات و مرو و سمرقند و بخارا که در آنزمان جزوی از قلمرو فرهنگ اسلامي بشمار میآمدند مسافرت مي نموده تا از محضر فقها و عرفا و فضلای معروف زمان خود استفاده برده

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

سال ۱۳۸۳ میلادی مطابق ۷۸۵ هجری بر توع پیوست این مسافرتهای شاه همدان دارای ارزش زیاد میباشد او و پیروانش در طول اقامت خود در کشمیر نه تنها به اشاعت دین اسلام پرداختند بلکه بسیاری از رسوم و عادات غیر اسلامي را که مسلمانان کشمیر بعلت عدم آگاهي از اصول اسلام پیروی میکردند منسوخ و مردود گردانید وحتي سلطان را که دو خواهر در عقد خود داشت مجبور به طلاق یکي از آنها کرد و باو پیشنهاد نمود لباس سلاطین ممالك اسلامي را بپوشد وکلاه خود را به سلطان اعطا نمود که او و جانشینانش تا پایان دوران حکومت خود بر سر مینهادند و معروف است که چون سلطان فتح شاه آن کلاه را با خود بگور برد سلطنت از دست این سلسله بدر رفت. شاه همدان در سال ۷۸٦ هجری ازکشمیر خارج گردید و در همان سال چشم از جهان بربست. بسم الله الرحمن الرحیم تاریخ وفات اوست. آرامگاه این مرد مقدس در شهر ختلان واقع است. مردم کشمیر برای بزرگداشت وی مسجدی در محل عبادتش ساخته اند که هنوز هم مرجع زایرین میباشد. شاه همدان سید علي همداني تنها مبلغ دین اسلام نبود. او شاعر و نویسنده بزرگ نیز بوده است. کشیر در جلد اول ص ۹۰ اسم ۱۵ کتاب ورساله را که بفارسي وعربي نوشته است شرح میدهد. علاوه براین سید علي همداني در توسعه و پیشرفت هنر در کشمیر نیز کوششها نمود چنانکه صوفي در جلد دوم کشمیر ص ۵٦۳ ذکر میکند که شاه همدان صنعت شالبافي را در کشمیر تشویق و ترویج نمود. علامه اقبال درجاوید نامه باین الفاظ ازاو تجلیل میکند =

سید السادات سالار عجم | دست او معمار تقدیر امم
تا غزالي درس الله هو گرفت | ذکر و فکر از دودمان او گرفت

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

تشنگی کسب دانش وتحصیل علم وفضل را با نوشیدن جرعه ای از زلال آن چشمه های علم ومعرفت فرونشانند. ثالثا اززمان حکومت سلطان شهاب الدین (۱۳۵٤ — ۱۳۷۳ میلادی) اهالي این مراکز علمي وديني که از تشویق وحمایت سلاطین برخوردار بوده گروه گروه بسوی کشمیر رهسپار شدند ووجود آنها برزندگي اجتماعي و فرهنگي مردم تاثیر عمیق گذاشت. در دنبال ایجاد روابط فرهنگي واشاعه وتبلیغ مذهبي زبان فارسي در کشمیر رواج گرفت. قبل ازین دوره ودر زمان حکومت راجه های کشمیر و برای مدتي در عهد حکمراني سلاطین نیززبان سانسکریت

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

مرشد آن خطهٔ مینو نظیر | میرودرویش وسلاطین را مشیر
خطه را آن شاه دریا آستین | داد علم و صنعت وتهذیب و دین
آفرید آن مرد ایران صغیر | با هنرهای غریب و دلپذیر

(کلیات اقبال ـ احمد سروش ـ تهران ص ۳۵۸)

(حاشیه[۱] ازصفحه ۲۹)

ــ میرمحمد علي همداني پسرشاه همدان در سال ۱۳۷۲ میلادی (۷۷٤ هجری) در شهر ختلان چشم جهان گشود. وی علوم عصریه را نزدخواجه اسحق ومولانا نور الدین بیاموخت. چون عمرش به شانزده سال رسید بسیاحت ومسافرت پرداخت. در سال ۱۳۹۳ میلادی (۷۹۵ هجری) رخت سفربسوی کشمیر بربست وباگروهي ازسادات وعلما که عدهٔ آنها به سیصد میرسید وارد این سرزمین شد. در این هنگام سلطان سکندر (۱۳۸۹ — ۱٤۱۳ میلادی) فرمانروای کشمیر بود. میر محمد همداني مثل پدرخود شاه همدان نویسنده وشاعر بود و کتابي بزبان فارسي باسم رساله سکندری در بارهٔ تصوف برای سلطان سکندر تصنیف کرد. وزیر سلطان بدست آنحضرت مشرف باسلام گردید وسپس عده ای بسیار از مردم این سرزمین قبول اسلام نمودند. میر محمد همدانی بعد از اقامت دوازده سال برای حج عازم بیت الله گردید. از آنجا به ختلان برگشت وهمانجا در سال ۱٤۵۰ میلادی مطابق به ۸۵۲ هجری مرغ سبکبال روح آن حضرت از قفس عنصری پرواز نمود ونزد پدر خود آرمید. شخصیت این

(بقیه حاشیه درصفحه بعد)

زبان رسمي کشمیر بود ولي در زمان سلطان شهاب الدين فارسي بتدريج جای زبان سانسکریت را گرفت واين زبان نه تنها در امور دولتي بلکه درمحافل ادبي وفرهنگي و سياسي نيز جای خود را باز کرد - در مدارس چه در شهر و قصبه ودر دهکده وروستا که در زمان حکومت سلاطين تاسيس شده بود و ذکری از آنها در صفحات بعد خواهد آمد تعليم فارسي آغاز گرديد -

---

(بقيه حاشيه از صفحه قبل)

مرد بزرگ در برانداختن بعضي از رسوم فرسوده مثل رسم ستي که طبق آن زن بيوه بايد با جسد شوهر مرده خود بسوزد خيلي موثر واقع افتاد - علاوه براين بنا بگفته وی شراب خواری وقمار ورقص زنان وغيره نيز ممنوع گرديد -

(حاشيه (۲) از صفحه ۲۹) مير شمس الدين عراقي از سادات موسوی و پيرو فرقه نقشبنديه صوفيه بود - سلطان حسين ميرزا بايقرا حاکم هرات (۱۴۶۹ - ۱۵۰۶ ميلادی) وی را بعنوان سفير بکشمير فرستاد - در مورد تاريخ ورودش در کشمير اختلافي هست - مولف کتاب "کشمير در زمان سلاطين" عقيده دارد که او در سال ۱۴۸۱ ميلادی به کشمير رسيد ولي دکتر صوفي در کشمير جلد اول سال ۱۴۸۷ ميلادی مينويسد - مير شمس الدين عراقي در دوران حکومت شاه سلطان حسن شاه (۱۴۷۲ - ۱۴۸۴ ميلادی) وارد کشمير شد و مدت هشت سال در اين ديار گذرانيد - وی که پيرو فرقه نور بخشيه صوفيه بود اين فرصت را مغتنم شمرده به اشاعه وتبليغ عقايد اين فرقه پرداخت و تا حدی در کار خود موفق شد - دوتن از معروفترين ومهمترين شاگرد وی بابا اسمعيل کبروی و بابا علي شاه نجار بودند - وی بعلت مخالفت علمای متعصب مجبور بترک کشمير شده به هرات بازگشت - سلطان حسين ميرزا چون از عقايد مير شمس الدين مطلع شد وی را از خدمت خود خارج کرد وسپس وی برای اقامت دايمي پيش شاه قاسم پسر سيد محمد نوربخش به ری رهسپار گرديد - اينجا شاه قاسم ويرا مجددا برای انجام کارهای تبليغاتي در کشمير مامور ساخت و او بار دوم در سال ۱۵۰۲ ميلادی با عده ای از همراهان و پيروان خود وارد اين سرزمين شد - فعاليتهای مير شمس الدين در اين مسافرت بموفقيت بيشتری انجاميد و باوجوديکه اوضاع مغشوش وتعصب زياد بود ودر نتيجه خود او نيز زحمات بسيار ديده وحتي از کشمير

(بقيه حاشيه در صفحه بعد)

در اینجا باید متذکر گردید که سلاطین مسلمان کشمیر بدو سلسله متعلق بودند. سلسله اول که ذکر بعضي از سلاطین آن در فوق رفت از سلسله شاه میریها (۱) بودند که از سال ۱۳۳۹ تا ۱۵۶۱ میلادی یعني برای مدت بیش از دو قرن حکمراني کردند و آخرین پادشاه این سلسله حبیب شاه بود که از سال ۱۵۵۷ تا ۱۵۶۱ میلادی حکومت

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)
مجددا تبعید گردید ولي باکمك مریدان خود که اسم آنها در فوق آمده توانست عده ای از امرای دربار واعیان حکومت را به عقاید نور بخشیه در آورد - میر عراقي درحالیکه در بلستان تبعید شده بود آنجا نیز فعالیتهای تبلیغاتي را ادامه داد و در نتیجه بسیاری از پیروان مذهب بودائي بدست او به شرف دین اسلام مشرف گشتند - علاوه براین شخصي بنام موسي رینا یکي از وزراء سلاطین وقت نیز به فرقه نور بخشیه پیوست و اقدامات وکمك او دربنای خانقاه وتقویت این فرقه خیلي موثر گردید - بعد از وفات میر شمس الدین که تاریخ صحیح آن در دست نیست پسرش دانیال این کاررا بدست گرفت و با کمك وهمکاری وتشویق امرای دربار موفقیت شایاني بدست آورد - سلاطین سلسله چك که از سال ۱۵۶۱ تا ۱۵۸۶ میلادی بر کشمیر حکمراني کردند پیرو فرقه نوربخشیه بوده اند -

---

(۱) - بنیان گذار سلسله شاهمیریها شخصي بود بنام شاه میریا شاه میرزا - بعقیده فرشته (تاریخ فرشته ص ٦٤٧) و نظام الدین (طبقات اکبری) شاهمیریا شهمیراز سلسله پاندوا PANDAVAS قهرمانان مها بهارتا (MAHABHARATA) حماسه هند باستان بوده - ولي حسن اورا از سوات میداند (تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱۶۱). محب الحسن عقیده دارد که او شاید از عشایر ترك نژاد باشد. اسم پدرش طاهر و جد او وقور شاه بود. وقور شاه مرد مقدس و مذهبي بشمار میرفت. شاه میر در سال ۱۳۱۳ میلادی در عهد حکومت سهدیو وارد کشمیر شد. سهدیو اورا بخدمت دولت پذیرفت . بعد از حمله زولچو وی رنچنا را در جنگ علیه رامچندر کمك کرد و چون
(بقیه حاشیه درصفحه بعد)

کرد. بعد از او سلسله دیگری بنام چك (۱) عنان حکومت را بدست گرفت ولي مدت حکمراني چکان درکشمیر سي سال بیش ادامه نداشت.

بیشتر سلاطین شاهمیری بعلم وادب علاقه فراواني داشتند اما از بین ۱۷ سلطان این سلسله سلطان زین العابدین (۱۴۲۰ – ۱۴۷۰ میلادی) بردیگران ترجیح دارد. سلطان شهاب الدین (۱۳۵۴ – ۱۳۷۳ میلادی) و سلطان قطب (۱۳۷۳ – ۱۳۸۹ میلادی) وهمچنین سلطان سکندر (۱۳۸۱ – ۱۴۱۳ میلادی) نیز دانش پرور و مشوق فضلا ودانشمندان بوده - در زمان سلطان شهاب الدین اولین مدرسه برای تعلیم اسلامي باسم مدرسته القران تاسیس یافت وعلاوه براین مدارس دیگری در سایر نکات مهم کشور نیز بنیان گردید. سلطان قطب الدین در شهر سرینگر دانشکده ای تاسیس نمود که ریاست آنرا حاجي محمد قاری بعهده داشت. این دانشکده تا اواسط قرن سیزدهم هجری وجود داشت - از معروفترین اساتذه این دانشکده ملا محسن فاني و ملا عبد الستار مفتي بوده اند. علاوه براین مدرسه دیگری بنام عروة الوثقي

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

رنچنا عنان حکومت را بدست گرفت خدمات شاهمیر را جبران واو بمقامات مهمتری ارتقا یافت وبالاخره وزیر و سرپرست پسر سلطان صدر الدین گشت. بعد از وفات صدر الدین وی در دوران حکومت اودیه نندیو (UDYANANDEV) (شوهر دوم کوتا راني همسر سلطان صدر الدین) موقعیت خود را محکمتر ساخت وبعد از وفات او چون کوتا راني عنان حکومت را بدست گرفت وروی خوش به شاهمیر نشان نداد علیه او شورشي برپا کرد و حکومت را بدست گرفت. سپس حکومت کشمیر در سلسله او از سال ۱۳۳۹ تا ۱۵۶۱ میلادی باقي ماند.

---

(۱) ــ شخصی دیگری که در عهد حکومت سهدیو وارد کشمیر گردید لنگر چك است که موسس و بنیان گذار سلسله چك میباشد. لنگر چك نیز مثل شهمیر در دوران حکومت سلطان صدرالدین موقعیت خوبي بدست آورد ولي نتوانست عنوان پادشاه یا سلطان را بگیرد و حاکم کشمیر شود ولي او وافراد خانواده اش بتدریج در حکومت

(بقیه حاشیه درصفحه بعد)

تاسیس یافت و سرپرستی آن بعهده سید جمال الدین محدث بود. در زمان سلطان سکندر که بعلت شدت تعصب دینی بلقب بت شکن معروف شده بود عده زیادی از علما و فضلای اسلام از عراق وخراسان و ماوراء النهر به کشمیر مهاجرت کردند. وی درنزدیکی مسجد جامع مدرسه ای تاسیس کرد که دارای شبانه روزی نیز بوده است. در این مدرسه ملا محمد

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

سلاطین کشمیر مقام بلندی را دارا شدند و بعد از وفات سلطان زین العابدین در جنگهای که برای جانشینی واقتدار درکشمیر بوقوع می پیوست نقش مهمی بعهده داشتند تا اینکه در سال ۱۵٦۱ میلادی حکومت کشمیر بدست آنان افتاد. اعضای این خانواده ابتدا دارای عقاید اهل سنت بودند ولی در زمان سلطان فتح شاه و ورودمیر شمس الدین عراقی درکشمیر اکثر پیروان سادات سمنان و بیهق و همدان اهل تسنن بوده وچون بعد از تبلیغات و فعالیتهای میرشمس الدین عده شیعه بیشتر گردید کشمکشهای بین این دو فرقه آغاز وبرای مدت هشتاد سال بشدت جریان داشت و هیچ یك از جانشینان سلطان زین العابدین نتوانست براوضاع تسلط یابد. میرزا حیدر مغول در سال ۱۵۵۳ میلادی بدستور همایون شاه بکشمیر حمله برد و شهر را غارت کرد. غازی خان چك پس از بازگشت میرزا حیدر براوضاع مسلط شد وسلسله چکها ازاین ببعد بحکمرانی کشمیر رسیدند. این سلسله مدت سی سال بکشمیر حکومت کرد. در این مدت کوتاه خرابیها اغتشاشات داخلی وحمله و غارتگری میرزا حیدرجبران نشد ولی از نظر فرهنگی وادبی جنبش تازه ای نمایان گردید. سلاطین این سلسله بجای لقب سلطان خطاب شاه را برگزیدند. آخرین حکمران این سلسله یاقوت شاه بود که در سال ۱۵۸۷ میلادی دوبار بحکومت رسید و بالآخره در جنگ بر علیه افواج اکبرشاه شکست خورد و سپس بعدازتقریبا سه قرن کشمیر بار دیگرجزوی ازخاك هندوستان شد.

افضل بخاری درس حدیث میگفت و ملا محمد یوسف و ملا صدر الدین کاشي استاد فلسفـه و ریاضي بودند و سید حسین منطقي درس معقولات و منطق میداد ـ سلطان زین العابدین دانشگاهي بنام دارالعلوم در نوشهر نزدیکي سرینگر تاسیس نمود ـ ساختمان این دانشگاه در نزدیك قصر سلطان بود و ریاست آنرا ملا کبیر نحوی شیخ الاسلام کشمیر بعهده داشت. علاوه براین ملا احمد کشمیری و ملا حافظ بغدادی و ملا پارسا بخاری و ملا جمال الدین خوارزمي و میر علي بخاری و ملا یوسف رشیدی نیز در سلك استادان این دارالعلوم بودند ـ در زمان سلطان زین العابدین تنها فارسي و عربي و علوم اسلامي پیشرفت ننمود بلکه در نتیجه تشویق آن پادشاه بلند نظر غیر متعصب که در تمام شئون زندگي عدل وانصاف و مروت ومردانگي را رعایت مینمود علوم و سانسکریت و هنر و موسیقي وفن معماری نیز مراحل ارتقا را پیمودند ـ دوره حکومت وی را بایدیکي ازدرخشان ترین ادوار تاریخ کشمیر و درخشنده ترین دوره تاریخ پانصد سال حکومت اسلامي درکشمیر دانست ـ این سلطان علاوه براصلاحات اداری و اجتماعي از قبیل تاسیس بیمارستانها وکاروانسراها و پیشرفت صنعتی از قبیل فن کاغذ سازی و قالي بافي برای توسعه علم وادب وبرای بنیان گذاری کاخ ادبیات فارسي درکشمیر سعي فراوان مبذول داشت. سلطان زین العابدین عشق و علاقه زیاد به توسعه دانش داشت وبرای بدست آوردن نسخه های خطي کتب ادبي و دیني در زبانهای عربي و فارسي و سانسکریت هدایای بیشمار به حکمرانان ایران وافغانستان وگجرات و سند و سایر نقاط هند مي فرستاد ـ عشق وی بدانش منحصر به علوم اسلامي نبود بلکه هندوهائیکه درزمان سکندر بعلت فشارهای مالي و دیني به هند مهاجرت کرده بودند به تقاضای سلطان بکشمیر بازگشت ودر زادگاه آبا و اجدادخود سکونت گزیدند ـ طبق اطلاعاتیکه ازکتاب "نوادر الاکبر" تالیف ابوربیع الدین احمد غافل بلخي کشمیری بدست آمده سلطان زین العابدین در مقابل هدایای که فرستاده بود شش نفر دانشمند وکتب بیشمار از سلطان شاهرخ (۱٤۰٤ ـ ۱٤٤۷ میلادی) دریافت نمود ـ او برای اینکه دریچه های علم ودانش را برروی همه کس بازکرده باشددارالترجمه ای تاسیس نمود تاکتب عربي و فارسي بزبان سانسکریت وکتب سانسکریت بزبان فارسي ترجمه شود. ملا احمد ملك الشعراء دربار کتابي موسوم به راج ترنگني (تاریخ کشمیر تالیف پاندیت کلهانا (KALHANA) که در سال ۱۱٤۹ میلادی بزبان سانسکریت نوشته شد) و

مها بهارتا را بزبان فارسی ترجمه کرد و شری ورا (SRIVRA) مورخ معروف کشمیر در دربار این سلطان پرورش یافته بود مثنوی یوسف و زلیخای جامي را در سال ۱۵۰۵ میلادی بزبان سانسکریت در آورد - دکتر صوفي در کشیر اسم ۲۱ نفر نویسندگان و علما و فضلای فارسي و عربي و ده نفر علمای سانسکریت راکه بدربار سلطان زین العابدین پیوسته بودند اسم میبرد (۱). خود سلطان طبع موزون داشت و حتي في البدیهه شعر میسرود - یکي از لطیفه های معروف این است که روزی ملا احمد کشمیری دستاری راکه شملهٔ آن روی پیشانیش آویزان بود برسر نهاده بحضور سلطان رسید - سلطان بمحض دیدن او خندید و في البدیهه این شعر خواند -

شاخ پیشاني ملا احمد کشمیر بین   گر ندید ستي تو در آفاق انسان شاخدار

و ملا احمد في الفور معروض داشت -

شاخ پیشاني همچو اکرگ داری داشتم   تا نیایم درمیان ماده گاوان در شمار.

علاوه براین سلطان زین العابدین دو اثر نثر فارسي نیز دارد - یکي از آنها شکایتنامه هست که در زمان پیری نگاشته و دیگری درباره فن تفنگ سازی است - این فعالیتهای ادبي و فرهنگي و علمي این سلطان علمدوست نقط بدربار خودش و یا به دارالسلطنت محدود نبود بلکه او برای ترویج زبان فارسي مدرسه های متعددی در دهکدهها تاسیس نمود تا اطفال هندو نیز در آن بتحصیل زبان فارسي و علوم مروجه بپردازند (۲) و از فراگرفتن این زبان که وی در عهد خود آنرا زبان رسمي قرار داده بود (۳) از دیگران عقب نمانند - علاوه براین سلطان زین العابدین بمدرسه های خارج از قلمرو خود نیز کمك میکرد چنانکه بمدرسته العلوم سیالکوت (SIALKOT) مبلغ شصت هزار روپیه پرداخت (٤) - چون امراء و روسای دربار که همیشه و در هر زمان از سلاطین و پادشاهان خود سرمشق میگیرند وضع را چنین دیدند آنها نیز به ترویج و تشریق علوم و تاسیس مدرسه ها و دادن کمك مالي بدانشجویان کمرهمت بربستند و حتی زنان قصر شاهي و امراء دربار در این کار ازمردان عقب نماندند - بنا براین در دوران حکومت سلاطین

---

(۱) KASHIR VOI1, 162 (۲) تاریخ حسن جلد ۲ ص ۱۹۷

(۳) Kashmir Under the sultans page 255 (٤) ایضا ص ۲۶۱

شاهمیری و بخصوص در عهد سلطنت زین العابدین علم وادب بطور عموم وزبان وادبیات فارسي بطور خصوص در کشمیر پیشرفت قابل ملاحظه ای کرد - بعد از وفات سلطان زین العابدین در سال ۱٤۷۰ میلادی جانیشینان او نیز برای ترویج زبان فارسي واشاعه علوم دیني ودنیوی فعالیتهای نمودند ولي اغتشاشات سیاسي و ناامني های داخلي فرصت کافي برای این کار باقي نگذاشت و کشمیر تا سال ۱٥٦۱ میلادی در ناامني واضمحلال بسر برد و سلاطین شاهمیری نتوانستند نظم و آرامش در قلمرو خود برقرار سازند - یکي از وقایع مهم این دوره آمدن میرشمس الدین عراقي به کشمیر است - نامبرده بار اول در دوران سلطان حسن شاه بعنوان سفیر سلطان حسین میرزا بایقرا وارد کشمیر شد و پس از اقامت هشت سال بخراسان بازگشت - مسافرت دومي وی در دوران اغتشاشات داخلي بین سلطان فتح شاه و سلطان محمد شاه صورت پذیرفت - حضور وی در کشمیر سبب شد که فعالیتهای سیاسي ومذهبي وهمچنین ادبي تحت تاثیر او قرار گیرد - او اولین مبلغ مذهب شیعه در کشمیر بشمار میرود - چون در اینمدت حکمران مقتدری موجود نبود وامرا ورؤسای دربار به فرق وگروههای مختلف سیاسي ومذهبي منقسم شده بودند کشمکش بین دو فرقه شیعه و سني آغاز و برای مدت ۸۰ سال ادامه داشت ودرین هنگام غازی خان چك سلاطین شاهمیری را از تخت سلطنت معزول کرده عنان حکومت بدست خود گرفت ودورۀ حکومت سلسله چك آغاز شد - شاهان چك که شیعي بودند و فقط برای مدت سي سال حکمراني کردند به ترویج و تشویق زبان وادبیات فارسي کمر همت بر بستند - از جمله شش پادشاه این سلسله سه تن باسم حسین شاه وعلي شاه ویوسف شاه ذوق شعر داشتند و شعرای بسیاری در دربار خود پرورش دادند - حسین شاه چك (۱٥٦۳ — ۱٥۷۰ میلادی) مدرسه بزرگي بنام مدرسه حسین شاه تاسیس نمود و درآمد بعضي از دهکده ها را برای مخارج و هزینه آن مدرسه که دارای یك شبانه روزی وکتابخانه بزرگ نیز بوده است وقف کرد - ریاست این مدرسه را شیخ فتح الله حقاني بعهده داشت وآخوند ملا درویش و شیخ حمزه مخدوم نیز بآن مدرسه متعلق بودند - علاوه برآن این پادشاه علم پرور برای کفالت مخارج دانشکده پزشکي باسم دارالشفا که در زمان سلطان حسن شاه شاهمیری، تاسیس شده بود ملکي را وقف آن نمود - از لحاظ شعر نیز این دوره حکومت سلاطین و شاهان کشمیر خیلي غني و پرارزش بوده است - در زمان سلطان زین العابدین شعرای چون سید محمد امین منطقي اویسي وملا احمد کشمیری و ملا ندیمي و ملا فصیحي وملا ملیحي وملا جمیل و ملا احمد رومي وملا محمد رومي وملا نورالدین

و ملا علي شیرازی و ملا نادری و مولانا حسین غزنوی و سید محمد امین اویسي و غیره معرو نـنـد.
در عهد شاهان چك اسم ۱۲ شاعر معروف بچشم میخورد که میتوان آنها را بدو دسته قسمت نمود. شعرای دسته اول که بطور مستقیم ویا غیر مستقیم تحت نفوذ میر شمس الدین عراقي قرار گرفتند عبارتند از دو تن باسم ملا نامي و ملا مهری و میرزا علیخان و شاه ابوالفتح و محمد امین مستغني و ملا عیني و ملا آنی. شعرائي که از دسته دوم میباشند و تحت نفوذ واثر شیخ حمزه مخدوم قرار گرفتند از این قرار اند. باباداود خاکي - خواجه حسن القاری وخواجه میرم بزاز.

کنون که گفتار از شعر و شعرا بمیان آمده ناگفته نماند که سبك شعر فارسي در این دوره در کشمیر که دوره اول ادبیات فارسي محسوب میشود (و دورههای دیگر دوره مغولها و دورۀ افغانها و سیکها ودوره معاصر میباشند) همان سبك رایج آن زمان یعني سبك عراقي بوده است زیرا رابطه فرهنگي کشمیر با مناطق فارسي زبان مستقیم و بلا واسطه بوده و هیچ عنصر خارجي درمیان نبود. علاوه براین اطلاعات کشمیریان در این زمینه وتدریس و تعلیم آنها بزبان فارسي بیشتر دست اول بود زیرا یا آنها خود شان برای تحصیل علم و ادب به مراکز فرهنگي وعلمي خراسان مسافرت میکردند ویا از محضر آن عده ای از علمای اسلام استفاده میکردندکه بکشمیر آمده بودند وبنا براین فارسي آن دوره هنوز هم باکلمات محلي آمیخته نشده بود وثانیا چون تاکنون زبان فارسي زبان یکعده محدود و به طبقه مخصوص اختصاص داشت و فقط در مرحله اول برای امور مذهبي و علمي و در مرحله دوم برای امور اداری و دولتي بکار میرفت از آلایش مصئون ماند. ازلحاظ معني وافکار میتوان گفت که فارسي را مبلغین و صوفیای کرام بکشمیر راه دادند ولذا آثار ادبي قرن ١٤ و ١٥ میلادی بیشتر گرد عقاید مذهبي وتصوف و عرفان و خداشناسي دور میزد. علاوه براین کشمیر که همیشه بعنوان مرکز عرفان وتصوف بودائي و سپس شیوائي معروفیت داشته و دارد در روح عرفای اسلام که باعقاید ودانتا آشنا شده بودندیك جنبش فکری جدید بوجود آورد که اینجا مجال ذکر و بحث آن نیست ولي فقط بعنوان اشاره باید گفت که این تماس موجب شد که افکاروحدت الوجود و حتي نظریهترك دنیا وروش فکرواندیشه و عبادت درکنج تنهائي ودر داخل غارهای کوه که مختص مرتاضان هند است در فکر درویشان مسلمان نیز رخنه کند. اینك بندی از ترجیع بند سید محمد امین منطقي اویسی متوفي ۸۸۹ هجری (١٤٨٤ میلادی) برای نمونه نقل میشود —

جملهٔ کائنات آن منست — برتر از لامکان مکان منست
تن من عالم است ای عالم — جان عالم بدان که جان منست
نکتهٔ ای را که عقل کل حیران — همگي بر سر زبان منست
چون سلیمان روزگار منم — جمله شاهنشهي از آن منست
هرکجا خسرو یست در آفاق — کمترین کمترین شبان منست
من گرسنه زهی خیال محال — ماه و خورشید ترص نان منست
استخواني که عالمش جویاست — اینهمه لایق سگان منست
ای گدایان دهر گوش کنید — قاف تا قاف جمله خوان منست
این جهاني که هست نیست بدان — تو یقین دان جهان جهان منست
آنکه اورا تو بي نشان یابي — بر در حجره پاسبان منست
زان به کشمیر منزوی شده ام — کین همه جمله بوستان منست
چند روزی که بوده ام بشما — منتهی زان بسي بجان منست
منطقي در مکان شریك تو بود — چونکه گفتي که لامکان منست

بعد ازین ویس ترك گفت وشنید
کنج کوه و عبادت معبود (۱)

در مرن شانزدهم میلادی که در نیمه دوم آن شاهان چك درکشمیر حکمروائي کردند شعر فارسي بیشتر رونق گرفت واز مطالعه آثاری مختصر که بدست میرسد معلوم میشود که در این دوره شعرا بسرودن قصاید در مدح پادشاهان ودر منقبت حضرت امیرالمومنین علي علیه السلام چون قصیده ملا مهری وقصاید عرفاني مثل قصیده لامیه بابا داود خاکي و همچنین مثنوی های اخلاقي وعرفاني مثل وردة المریدین بابا داود وغزلیات ورباعیات میپرداختند- خواجه میرم بزاز که مرید حضرت شیخ حمزه مخدوم بود در غزلسرائي معروف است - غزلیات او جنبه عرفاني دارد واهمیت اودر آنست که مضامین عرفاني و عشقي را بهم آمیخته کلماتي مثل گل وگیسو وبهار و ساقي وباده ووصل و فراق وآئینه وغیره

---

(۱) - پارسي سرایان کشمیر تالیف دکتر گ -ل - تیکو - تهران ۱۳۴۲ - ص ۷

برای بیان مطالب عرفاني بکاربرده است که میتوان گفت در تاریخ شعر فارسي درکشمیردر اینمورد پیشرو دیگران بوده است -

حالاکه به پایان این مقال نزدیك میشویم باید دانست که این دوره طویل دویست و پنجاه سال حکومت مستقل مسلمانان کشمیر از لحاظ ادب و فرهنگ دارای سه عامل مهم میباشد یکي از آنها زبان وادبیات فارسي است که درباره آن مختصری بیان داشتیم -دو عامل مهم دیگر عبارتند از زبان وادبیات سانسکریت وزبان وادبیات کشمیری که تحت اثر و نفوذ فارسي قرار گرفتند و همچنین معني وافکار نویسندگان آن زبانها در فکر شعرا و نویسندگان فارسي موثر افتاد - زبان سانسکریت با مغشوش بودن اوضاع سیاسي کشمیر قبل از استقرار حکومت اسلامي مراحل انحطاط را میپیمود واین دوره تنزل از قرن دوازدهم میلادی شروع شده بود - هنگامیکه سلاطین شاهمیری بحکومت کشمیر رسیدند وتوجه بیشتری بزبان فارسي نمودند این انحطاط وتنزل شدت یافت ولي باوجود آن این زبان باستاني که گنجینه های علم وادب را درخود پنهان داشت از بین نرفت بلکه بعضي از سلاطین دانش پرور به تشویق وپشتیباني علمای این زبان پرداختند وآنچه که در این مدت بزبان سانسکریت نوشته شد بدون تردید میتوان آنرا اضافه گرانبها برآثار قدیم وباستاني آن زبان دانست در این زمان علمای معروف مانند جوناراج ــ شری ورا ــ پراجه بهت وشوکا آثار معروف خود را بوجود آوردند - از جمله آنها شری ورا که بازبان فارسي آشنائي کامل داشت مثنوی یوسف وزلیخای جامي را بزبان سانسکریت ترجمه کرد وعلاوه براین تذکره وجنگي حاوی اشعار بیش از ۳۵۰ شاعر هند وکشمیر را تالیف کرد- ناگفته نماند که باوجودیکه زبان فارسي در همه جا و سایر شئون زندگي مردم رخنه کرده بود ولي بازهم زبان سانسکریت اهمیت خود را کاملا از دست نداد واستعمال این زبان درامور شخصي و بازرگاني ودولتي پهلو بپهلوی زبان فارسي گام برمیداشت چنانکه نظری بسرلوحه های مقابر وآرامگاههای شیوخ اسلام درکشمیر مربوط به قرن ۱۵ و ۱۶ میلادی نشان میدهد که این کتیبه ها به هردو زبان فارسي وسانسکریت طوری نوشته شده که متن فارسي زیرمتن سانسکریت قرار دارد - همچنین شیخ مخدوم حمزه درویش معروف کشمیر (متوفي ۹۸٤ هجری مطابق ۱۵۷٦ میلادی) وصیت نامه خود را بدو زبان سانسکریت وفارسي نوشت واین وصیتنامه که بر پوست

درختي نوشته شده هنوز هم در موزه سرينگر محفوظ و مصئون باقي است - در نتيجه این تماس زبان سانسکریت اثر و نفوذ فارسي را قبول کرد وکلمات فارسي در آثار سانسکریت آن دوره راه یافت - بطوریکه در بالا ذکر شد کلمات فارسي مثل دبیر وگنج آور بعلت نفوذ ساسانیان در کشمیر قدیم مستعمل بوده وکنون برعده آنها افزوده شد - مطالعه قسمتهای کتاب سانسکریت بنام لوك پرکاش (۱) که در این دوره نوشته شد واژ های فارسي راکه به زبان سانسکریت راه یافت نشان میدهد زیرا قسمتهای همان کتاب که قبل از آن دوره تالیف شد فاقد این لغات میباشد. همچنین کتبي که وقایع نویسان کشمیر آن زمان بزبان سانسکریت تحریر نمودند واژههای فارسي وعربي وترکي مستعمل در فارسي مثل شاهي - خواص - سلطان (بشکل سورطان) سلاحدار - خاتون (بشکل خاتونا) - خانقاه - ملکه (با تشدید لام) و مسجد و مدرسه ورباب (بشکل رواو - با فتح اول) را دارا میباشد.

اما زبان کشمیری در عهد حکومت سلاطین کشمیر پیشرفت نمود و مثل سابق زبان مادری ووسیله تداول وتخاطب مردم بود وآثار گرانبها و باارزشي نیز در این دوره بوجود آمد. سلاطین کشمیر شعرای کشمیری زبان را مورد تشویق قرار میدادند - زبان کشمیری در این زمان تحت تاثیر فارسي قرار گرفت وآثاری که در این زمان بوجود آمده نشان میدهد که این زبان هم از حیث لغت و معني وهم از حیث شکل ظاهری شعر و ترکیبات لفظي و هم از جهت افکار عرفاني وغیره اثر فارسي را قبول کرده دارای سرمایه ادبي گردید - قدیمترین شاعر این زبان زني است باسم لالي ایشوری یا لله دید - او شاعره بزرگ بود و اشعارش محتوی افکار عمیق فلسفي واخلاقي میباشد - زبان وی خیلي ساده وروان است وحتي از اشعارش بصورت ضرب المثل تا امروز برزبان هرکشمیری جاری ودرضمن سخن بعنوان شاهد گفتار آورده میشود. در اشعارش بیشتر کلمات سانسکریت بنظر میرسد ولغات فارسي بندرت بچشم میخورد.

---

(۱) - لوك پرکاش کتابي است بزبان سانسکریت که تالیف آن بیك نفر متعلق نیست و گفته میشود که بوسیله نویسنده ای بنام شمندر در حدود ۱۰۶۶ میلادی آغاز شد و سپس عده ای از نویسندگان تا قرن هفدهم میلادی برمتن آن افزودند - این کتاب دارای چهارفصل است واطلاعات مهمي در باره کشمیر فراهم میسازد.

بعد ازو شاعر دیگر بنام نورالدین رشي (باکسراول) متوفي سال ۸٤۲ هجری (١٤٣٨ میلادی) از همه معروفتر است - اشعارش بمانند ابیات لاله ایشوری دارای جنبه اخلاقي وپند و اندرز میباشد. این دو شاعر قرن ١٤ و ١٥ میلادی مظهر آغاز اختلاط وآمیزش افکار و عقاید اسلامي و شیوائي درکشمیر میباشند که نمونه آن دراشعار فارسي میراویسي ملاحظه گردید. مردم کشمیر این دو شاعر معروف کشمیری زبان را باالسویه دوست دارند وبدون در نظرگرفتن هیچگونه تفاوت صوری رمذهبي از کلام آنان لذت میبرند وحتي هندوان و مسلمانان هریك برآندو نامي نهاده اند چنانکه لالي ایشوری درنزد مسلمانان باسم لله ماجي یا لله دید معروف است و شیخ نورالدین را غیر مسلمان باسم نند ریشي یاد مي کنند. این دو شاعر به وضع اجتماعي و دیني انتقاد میکنند ، از تشریفات وظاهرپرستي وریا بیزارند وعمل نیك رااصل دین میشمارند. برای درك افکار این دو شاعر بزرگ زبان کشمیری که همزمان باترویج وتوسعه زبان فارسي و افکار اسلامي در این سرزمین میزیسته اندلازم است نمونه ای از اشعار آنها به شکل ترجمه مطالعه کنیم - لاله ایشوری گوید -

بت وبتخانه از سنگ ساخته شده است
آنها چیزی غیراز سنگ نیست
ای برهمن نادان ترچه چیز را مي پرستي
خودت را به روح کل ملحق بساز

شیوا تمام کائنات را فراگرفته است
بین هندو و مسلمان فرقي قائل مشو
اگر بخواهي زیرك باشي به اصل خرد پي ببر

و نورالدین رشي مي گوید —

سوز محبت سوزیست که مادر بر مرگ یگانه فرزندش احساس میکند
اوکي میتواند بااین سوز بخواب واستراحت بپردازد
سوز عشق مانند نیش های بیشمار زنبور هااست
آیا آنکسي که چنین لباسي بتن کرده ، میتواند آرامش داشته باشد؟

بعد از شیخ نورالدین رشي شاعر دیگری که در قرن ۱۶ میلادي میزیسته است زني است باسم حبه خاتون که در شعر زبان کشمیری معروف گردید. او دختر روستائي بود و در مکتب دهکده٬ خود قرآن وکتب فارسي چون گلستان و بوستان سعدی و چند کتاب دیگر فراگرفت. نام اصلي اش زون بود که بزبان کشمیری ماه راگویند. زون روزی که درکشتزار های زعفران آواز میخواند یوسف شاه چك حاکم کشمیر متوجه او گردیده اورا بعقد خود در آورد. حبه خاتون موجد نوع جدید شعر بزبان کشمیری است که قبل از آن به آن زبان وجود نداشت وآن نوع شعرچیزی نزدیك به غزلیات عاشقانه ایست که در آن عاشق اظهار واردات قلبي واحساساتي ناشي از فراق و جدائي وبي وفائي معشوق وآرزوی وصال میکند. حبه خاتون شعر کشمیری را از تنگنای خشك فلسفه و پند واندرز بیرون آورده آن را بارمان وزیبائي طبیعت وکیفیات قلب عاشق آشنا گردانید. علاوه براین اشعارحبه خاتون شاهد نفوذ بیشتر زبان وادبیات فارسي میباشد. دراشعارش لغات وتشبیهات وترکیبات فارسي خیلي زیاد بنظر میرسد. او بنا به توصیه سید مبارك درویش کشمیری بحور و اوزاني راکه در شعر فارسي مستعمل است برای غزلیات زبان کشمیری بکار برد و اینك برای حسن ختام بیتي چند از اشعار آن شاعره نامدار راکه بعد از اسیر شدن شوهر عزیز خود بدست افواج اکبر شاه امپراتور مغول هند درهجر و فراق وجدائي او سروده است در اینجا نقل میکنیم —

گلها در مرغزار شگوفه کرده اند
آیا تو آواز حزن انگیز نشنیده ای
بیا با هم به مرغزار های دورافتاده برویم
تا گلهای راکه در قلب جنگل شگفته اند بتو نشان دهم (۱)

---

(۱) - ترجمه اشعار کشمیری از رساله آقای دکتر تیکو باسم شعرای فارسي زبان کشمیر ص ۲۰ و ۲۱ اقتباس شده است.

فصل سوم

کلیات اوضاع سیاسي فرهنگي و مذهبي در زمان شاعر

برای بررسي و سنجش آثار وافکار هر شاعرو نویسنده یا هنرمند لازم است محیط سیاسي مذهبي فرهنگي همچنین ادبي و هنری را که آن هنرمند در آن مي زیسته مورد مطالعه ودقت قرار دهیم زیرا بدون اطلاع وآشنائي از آن ممکن نیست درباره آن کس قضاوت صحیح کرد و نظر صائب ابراز داشت چه هراثر هنری وادبي بدون تردید منعکس کننده اوضاع و روحیات عصر خود میباشد واین امر در مورد شاعرکه نسبت بدیگران دارای قلبي حساس تر وروحي دراك تراست بیشترصدق میکند. شاعرما ملامحمد طاهر غني کشمیری که در سال ۱۰۷۹ هجری چشم از جهان بربست دوران حکومت سه تن از پادشاهان بزرگ و مقتدر سلسله گورکاني هند را درك کرد وآنان عبارتنداز—

۱- نورالدین جهانگیر بن اکبرشاه ۱۰۱۴ — ۱۰۳۷ هجری (۱۶۰۵ — ۱۶۲۷ میلادی)

۲- شهاب الدین شاهجهان ۱۰۳۷ — ۱۰۶۷ هجری (۱۶۲۸ — ۱۶۵۷ میلادی)

۳- محیي الدین اورنگ زیب عالمگیر ۱۰۶۸ — ۱۱۱۸ هجری (۱۶۵۸ — ۱۷۰۷ میلادی)

مدت حکمراني این سه تن پادشاه از آغاز حکومت جهانگیر در سال ۱۰۱۴ هجری تا یازده سال اول فرمانروائي اورنگ زیب عالمگیر یعني تا ۱۰۷۹ هجری که سال وفات شاعرماست تقریبا سه ربع اول قرن یازدهم هجری را شامل است واینك بالاختصار به بررسي اوضاع سیاسي واجتماعي — ادبي و فرهنگي و همچنین اخلاقي و مذهبي هند وکشمیرآن زمان (زیرا کشمیر بعد از پیروزی افواج امپراطور اکبر شاه درسال ۱۵۶۸ میلادی یعني ۹۶۵ هجری بعنوان یك صوبه (استان) امپراطوری وسیع مغول درآمده بود) درسه بخش میپردازیم تا ببینیم

شاعر ما که اسما و عرفا عني بود در چه محیطي تربیت یافت وازچه افکار واوضاعي متاثر شد وآثارش جلوه گاه چه اندیشه های است .

وضع سیاسي و اجتماعي هند وکشمیر در قرن یازدهم هجری

حکومت پادشاهان مغول در هند که بوسیله بابرشاه (متوفي ۱۵۳۰ میلادی) تاسیس وباکمك شاه طهماسپ صفوی در زمان همایون شاه (متوفي ۱۵۵۶ میلادی) برپایه اساسي گذارده شده بود در عهد جلال الدین محمد اکبر (۱۵۵۶ - ۱۶۰۵ میلادی) بشکل یك امپراطوری مقتـــدر بوجود آمد . کشوری را که جهانگیر (۱۶۰۵ - ۱۶۲۷ میلادی) از پدرش بارث برده بود از نظر وسعت و آباداني وتشکیلات اداری روش مرتب ومنظم حکمراني در شماربزرگترین کشورهای دنیای آن عصر محسوب میشد . ثبات سیاسي ، امنیت وآرامش داخلي وپیشرفتهای علمي وادبي وهنری وهمچنین توسعه تجارت وکارهای عمراني برای رفاه وسعادت مردم که در عهد حکومت جهانگیر حاصل شده بود دارای اهمیت میباشد . جهانگیر در زمان خود به فتوحات وجنگهای بزرگ ومهم داخلي یاخارج از سرزمین خود دست نزد وتنها واقعه مهمي که در دوران حکومت او از نظر جنگي بوقوع پیوست آنست که شاه عباس صفوی قلعه قندهاررا در سال ۱۶۲۳ میلادی بگرفت وازآن ببعد تا سال ۱۶۳۸ میلادی این قلعه در دست ایرانیان بماند .(۱) باستثنای این واقعه امپراطوری وسیع مغولها که از مرز شرقي ایران تاغرب آسام وبرما واز کشمیر تااحمدنگر گسترده شده بود یك پارچه امن وآرامش بود و مردم آن سرزمین ازظلم وبیداد امراء مصئون ومحفوظ بودند .

نباید فراموش کرد که بابر بعنوان یك مهاجم خارجي بهند حمله آورد ولي بعدا او واولادش این سرزمین را وطن خود ساختند وحکومت آنان بتمام معني یك حکومت بومي وهندی بشمار میرود . اساس حکومت مغول در هند به هیچوجه بر بیداد وستم بنیـــان نشده بود ودلیل اینکه حکومت مغول در هند برای مدت طولاني بیش از سه قرن ادامه

---

(۱) India Since I526 V.D.Mahajan & R.R.Sethi, Lucknow I956, pI26

داشت همین است و شك، نیست چنانچه آنان میخواستند با ظلم و تهدید و ارعاب برمردم فرمان رانند حکومت شان بمصداق الملك يبقي مع العدل ولايبقي مع الظلم دوامي نداشت. بعضي ازنویسندگان اروپائي مانند برنیر و تاورنیر و مانوخي واسمیت حکومت مغول را حکومتي کاه مستبدانه و مطلق العنان نمایانده اند و اظهار داشته اند که در دوران پادشاهان گورکاني قانوني جز اراده شاه وجود نداشت - ولي آنان هنگام ابراز این نظر فراموش کرده اند که حکمرانان اروپائي که قلمرو آنان بمراتب از قلمرو امپراطوری مغولان کوچك تر بوده چه ستمهائیکه بر رعایای خود نه نمودند وچه ظلم و بیداد هائیکه بنام مذهب برمردم بیچاره وطن خود روا نداشته اند - اگر نیك دراحوال پادشاهان مغول بنگریم در میابیم که آنان هراقدامیرا که مینمودند برای بهبود ورفاه ملت بود - خلاصه اینکه این پادشاهان را میتوان حکمرانان مطلق العنان ودرعین حال خیرخواه مردم نامید. سرریچارد برن Sir Richard Burn درضمن ذکر حکومت جهانگیر متذکرگردیده است که" جزای مسلمانانیکه دختران خود را بازدواج بهندوان میدادند مرگ بوده است درحالیکه مسلمانان میتوانستند زن هندوئي بگیرند (۱) ولي نویسنده علتش را بیان ننموده است و باید دانست که درآنزمان رسم هندو برآن بوده است که چون شوهرزني بمیرد او باید با جسد شوهرمرده اش خود را بسوزاند . چون جهانگیرازین سنت وحشیانه خوشش نمیآمد و میخواست این سنت کهنه وغیر نساني را ازبین ببرد اولین اقدامش این بود تا بتواند بعضي زنان را از سرنوشت سوختن در آتش نگهدارد و چون نمیخواست اراده خود را بزور بر هندوان تحمیل کند جزاو پادافراه را فقط برای مسلمانان که بالواسطه موجب انجام این کارمیشدند مقررکرد وبرای هندوان ازادامه این رسم فقط اظهار نارضایتي میکرد - جای بس تاسف است که این روش انساني ونوع دوستي را نیز نویسندگان اروپائي اقدام مغرضانه و نمونه ای ازتبعیضات مذهبي جلوه داده اذهان مردم را منحرف کرده اند - مردم در زمان حکومت این پادشاه عادل و دادگستر خوشوقت و سعادتمند بودند وجهانگیراز لحاظ انصاف و عدالت بعنوان انوشیروان هندوستان مشهور شده است وداستانها ازعدل و نصفت او در کتابها مسطوراست وحتی در قرن ما برخی از آنها بر پرده سینما نمایش داده شده است - جهانگیر در دوران حکومت خود

---

(۱) The Cambridge History of India Vol IV, 1957, p I8I

اقدامات خیرخواهانه بسیار انجام داد. وی برای مردم فقیر و بي نوا مرکزها ایجاد کرد که بدانان غذای مجاني داده میشد علاوه براین وی مالیات معوقه را معاف کرد و دستورداد که ماموران در جمع مالیات برکشاورزان ظلم وتعدی روا ندارند و در صورت اثبات جرم مامورین آنانرا شدیدا مجازات میکرد. اودستور داده بود خسارت محصولات کشاورزی که زیر پای افواج شاهي پایمال شود بپردازند.

جهانگیر به مناظر طبیعي علاقه بسیار داشت و بهمین جهة زیبائي و دلکشي سرزمین بهشت آئین کشمیر همواره توجه این پادشاه را بخود جلب میکرد وباوجود موانع وعوایق بسیار که در سفر کشمیر موجود بوده در طول حکومت ۲۲ ساله خود شش مرتبه بمسافرت آندیار نایل آمد و شاید طغرا در این شعر آرزو وتمنای جهانگیر را بنحو احسن بیان کرده است که میگوید.

از شاه جهانگیر دم نزع چو جستند　　　　باخواهش دل گفت که کشمیر ودگرهیچ

چنانکه ازکتب تاریخ برمیآید جهانگیر را در عمران و آبادی علاقه تمام و میلي مالاکلام بود ودر ایام سلطنتش در ایجاد عمارات وانشاء ابنیه و تسطیح طرق و شوارع و تزئین باغها و ایجاد و تعمیر مدارس ومساجد وحمام ها کوششي فراوان مینمود ودراین کارهمسرش نورجهان که بنوبه خود دارای شخصیت مهم تاریخي وادبي است ذوق وسلیقه خود رانشان داد که نمونه را میتوان در ساختمان باغ شالیمار و تعمیر قصرهای مانسابل واچه بل و ویرناگ وغیره جستجوکرد. جهانگیر طي حکومت خود هفت تن از امراء خود را بنوبت به صوبداری (استانداری) کشمیر نامزدکرد که عبارتندازه:

۱ - نواب قلیچ خان	از ۱۰۱۵	تا ۱۰۱۹	هجری
۲ - هاشم خان	از ۱۰۱۹	تا ۱۰۲۱	〃
۳ - صفدر خان	از ۱۰۲۱	تا ۱۰۲٤	〃
٤ - احمد بیگ خان	از ۱۰۲٤	تا ۱۰۲۷	〃
۵ - دلاور خان	از ۱۰۲۷	تا ۱۰۲۹	〃
٦ - ارادت خان	از ۱۰۲۹	تا ۱۰۳۲	〃
۷ - اعتقاد خان	از ۱۰۳۲	تا وفات جهانگیر در ۱۰۳۷ هجری	

دوتن از این حکمرانان نسبتة ظالم و مستبد بودند که یکي از آنها قلیچ خان بود وچون مردم آنسامان بر علیه او بحضور پادشاه شکایت بردند پادشاه داد گستر برای استاندار بدین کلمات که نشانه بارز مقام ادبي اوست اخطار نمود : " حکومت پنا ها ! داد خواهان تو بسیار - شکرگزاران توکم - آب سحاب برلب تشنگان بریز ورنه از حکومت برخیز." (۱) حاکم مستبد دیگری که در زمان جهانگیر استانداری کشمیر را بعهده داشت اعتقاد خان بود - وی بطوریکه حسن مي گوید " بدعتها احداث نمود چنانچه ضبطي اشمار باغات ودهات و جنگلات وطرح گل زعفران و سلامانه وغیره از بدعات اوست." (۲) باستثنای این دوتن حکمرانان دیگر با عدل وانصاف حکومت میکردند ولي بطوریکه فرانسیسکو پلسارت کارمند شرکت تجارتي هلند باسم Dutch East India Co. در سال ۱۶۲۶ میلادی درگزارش خود نوشته است (۳) مردم کشمیر بیشتر فقیر ونادار بودند . وی از اقداماتیکه از طرف پادشاه برای تزئین شهر بعمل آمده ستایش میکند ومي نویسد که خانه های مردم شهر نشین بطور عموم خوب وزیبا است وبه زیبائي شهر مي افزاید . مردم کشمیر باوجودیکه کمتر غذای کافي برای شان میسر میشود دارای قوت جسماني ونیروی بدني هستند که میتوان آنان را ازین لحاظ دو برابر مردم هند محسوب کرد . وی ضمن شرحي که درباره تجارت وصنایع دستي کشمیر آورده متذکر میشود که کشمیریان زعفران وپارچه های پشمي دستباف که از انواع مختلف مهیا شده ومشکبار را به آگره صادر میکنند ودر مقابل آن متقال و پارچه های نخي با نمدگي وادویه و پیاز وارد میکردند .

جهانگیر که همواره رفاه و بهبود مردم خود را در نظر داشت مالیاتیرا که بعنوان " رسوم فوجداری " گرفته میشد لغو کرد - کشمیر در آن هنگام دچار رسوم کهنه و فرسوده چون کشتن دختران نو زاد درمیان مردم فقیر وپست بود که جهانگیر آنرا با تاکید و فشار ازمیان برد - جهانگیر یك تن برهمن را بنام پاندیت شری کانت که از علمای متبحر دین

---

(۱) Kashir Vol I p 263

(۲) تاریخ حسن جلد دوم ص ٤٨٢

(۳) Kashir Vol I p 262

هندو بود برگزید تا بقضاوت معاملات و محاکمات هندوان که جنبه شخصي داشت طبق آئین آنان حل و فصل نماید و بدینوسیله آزادی کامل در امور شخصي و مذهبي وسنن ورسوم دیني بهندوان اعطاء نمود (۱). جمعیت کشمیر در زمان جهانگیر در حدود دو میلون نفربوده است.(۲)

پس از وفات جهانگیر درسال ۱۰۳۷ هجری پسرش خرم بعد از یك سلسله جنگهای داخلي بکمك و یاری آصف خان پدرزنش بحکومت هند رسید ولقب ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران دوم شاه جهان پادشاه غازی رابرگزیده و اساس سلطنت راا ستوار ساخت. مدت حکومت شاه جهان سي سال بوده است و دوره حکومت او بعنوان دوره طلائي امپراطوری مغولان هند محسوب میشود. در زمان سلطنت او قدرت امپراطوری سراسر هند را فراگرفت. ملوك طوایف اعم از پادشاهان مسلمان محلي وراجگان هند و همه منقرض شده تحت حمایت امپراطوری در آمدند. شاه جهان بزودی شورش وطغیان مخالفین و دشمنان داخلي مانند جهجر سنگ وخان جهان لودی را فرونشاند. علاوه براین افواج وی درتسخیرخاك وسیع دکن پیروزشد ولي اقدامات مکرر شاه جهان برای بدست آوردن قلعه قندهار (که بعد از ۱۵ سال بدست آمده بود ومجددا ازدست رفت) کاملا بي اثر ماند واین امر بي کفایتي لشکراورا در مقابل سپاهیان ایران روشن ساخت.(۳) از جنگهای مهم دیگری که خارج از خاك هند بعمل آمد جنگ با حکمران بلخ است که درنتیجه آن شهربلخ در سال ۱٦٤٦ مسخرشد. در امور اداری کشور شاه جهان کفایت ودرایت فوق العاده ای از خود نشان نداد ولي برای اصلاح امور اداری و مالي که دراواخر حکومت پدرش رو بخرابي نهاده بود سعي کرد (٤). عمارات مجلل ومتعددیکه در زمان او ساخته شد واعزام لشکرهای بزرگ برای نبردهای داخلي وخارجي که متضمن خسارات هنگفت ومخارج بسیار بود (چنانکه تنها هزینه تسخیر قندهار ۱۲ ملیون روپیه برآورده شده است) لطمه سنگیني برخزانه مملکت وارد آورد وازین رو نقصان امور مالي از املاك

---

(۱) Shea & Troyer's Translation of Dabistane Mazahed P 164-5

(۲) تاریخ حسن جلد اول ص ۲۷۳ "نفرشماری کشمیربه اهتمام آصف خان نوزده لاك وچهل وسه هزاروسي وسه نفر- از آنجمله سپاهیان بومي نود هزار وچهارصد پیاده وچهارهزار وهشتصد ونود ودو سوار-

(۳) The Cambridge History of India Vol IV P 319-20 (٤) ایضا ۲۱۸

امراءوگنجینه های شاهان دکن فراهم گردید.(۱) شاه جهان در آغاز سلطنت شخصا در امور ملك وملت نظارت ورسیدگي دقیق میکرد وبعدا کارها را بدست امراء و وزرا و پسران خود را در قسمتهای مختلف هندوستان به سمت استانداری برگماشت. یکي از کارهای مهم شاه جهان نظم وترتیب دادن دستگاه منصب داری است که در اواخر عهد حکومت خود بدان توجه کرد و در اجرای مقررات قانون منصب داری راجع به تدارك دسته های سپاهیان شدت عمل بخرج داد. علاوه براین وظیفه ومقرری منصبداران را تقلیل داد وآنانرا مجبور کرد که تعداد لازم سپاهیان را بحال آماده باش داشته باشند. همچنین مالیات براملاك که قبل ازین یك سوم بوده به نصف در آمد مقرر کرد.

روابط سیاسي شاه جهان با اروپائیان وسایر ممالك همسایه عاقلانه وتوام بادرایت وزیرکي بود واو هیچوقت رشته ارتباط خودرا با پادشاهان ایران یعني باشاه‌صفي وشاه عباس نگسست. امپراطوری مغول دوران سلطنت شاه جهان هم از حیث قدرت ونفوذ وهم از لحاظ جلال وشکوه به منتهي درجه خود رسید واساسي که جلال الدین اکبرپي‌ریزي کرده بود در این عهد صورت اتمام واکمال یافت. وسعت مملکت شاه‌جهان وامنیت وآرامش در آن عصر سبب شد که هند بصورت مملکتي منظم وآباد درآید وعواید ومالیاتها افزوني گیرد. دو وزیر کاردان یعني آصف خان وسعداله خان با تدبیر ودرایت امور مملکت را اداره میکردند و غنایم وپیشکشها ومالیاتها مرتبا بدربار میرسید. خزانه عامره شاه هر روز ثروتمندتر وپربهاتر از روز قبل میشد - امنیت وآرامش که در دوران شاه جهان وجود داشت بازار تجارت را رونق داد وبازرگانان خارجي را بهند جلب کرد ومحصولات هند ببازارهای آسیا واروپا فرستاده شد. خلاصه آنکه قدرت وثروت امپراطوری هند در دوران شاه جهان بحدی رسید که در آسیا نظیر نداشت ودر هندوستان پیش از آن تاریخ وچه بعد از آن مانندی برای آن کمتر توان یافت.

شهاب الدین شاه جهان طي دوران حکومت خود چهار مرتبه بکشمیر مسافرت کرد. مسافرت اول در سال ۱۶۳۴ میلادی صورت گرفت ودرحین این

---

(۱) A History of India by J.C.Powell Price, p 328

مسافرت بود که راجه بپیمبر اعلام قبول اسلام نموده بخطاب راجه دولتمند مشرف گردید. سفر دومین بسال ۱۶۴۰ و سومین در ۱۶۴۵ و آخرین بسال ۱۶۵۱ میلادی بوقوع پیوست. شاه جهان در ظرف این مدت هفت استاندار برکشمیر گماشت که بترتیب عبارتند از:-

۱- اعتقاد خان	از ۱۰۳۷ — ۱۰۴۳ هجری
۲- ظفر خان احسن	از ۱۰۴۳ — ۱۰۵۱ 〃
۳- شاهزاده مراد بخش	از ۱۰۵۱ — ۱۰۵۲ 〃
٤- علي مردان خان	از ۱۰۵۲ — ۱۰۵۳ 〃
۵- ظفر خان بار دوم	از ۱۰۵۳ — ۱۰۵۷ 〃
۶- تربیت خان	از ۱۰۵۷ — ۱۰۵۹ 〃
۷- حسن بیگ خان	از ۱۰۵۹ — ۱۰۶۱ 〃
۸- علي مردان خان بار دوم	از ۱۰۶۱ — ۱۰۶۷ 〃
۹- لشکر خان	از ۱۰۶۷ — ۱۰۷۰ 〃

اعتقاد خان که در زمان جهانگیر فرمان استانداری کشمیر را گرفته بود برای شش سال دیگر باقي ماند ولي بطوریکه قبلا گفته آمد وی موانع سخت و غیرعادلانه در راه کشاورزان ایجاد نمود و باغهای میوه مردم را بزور میگرفت و برای برداشت محصول از باغات و کشتزار های زعفران که متعلق بدولت بودند از مردم بیگار میگرفت. چون کشمیریان از کارهای جابرانه و اعمال ظالمانه اعتقاد خان به تنگ آمدند عرضحالي بدربار شاهنشاه فرستادند و شاعری از کشمیر در موقع جشن سالگره قطعه شعری در اینباب بحضور رسانید که ضمن آن گوید:-

خسروا دانشپژوها داورا دین پرورا اهل کشمیرند در دیوان عدلت دادخواه
زعفران گویند خندان سازد اندهناك را آمدند از زعفران در گریه جمعي بیگناه (۱)

چون دادخواهي ها و تظلمات پي در پي ببارگاه رسید اعتقاد خان معزول و ابوالحسن تربتي به استانداری کشمیر مقرر شد. ولي چون ابوالحسن پیر و کهنسال شده بود و نمیتوانست بار

---

(۱) کشمیر جلد دوم ص ۲۶۸.

سنگین اداره یك استان را متحمل شود پسرش ظفرخان احسن بنمایندگي او فرستاده شد. اولین و مهمترین کاریکه احسن در ایام استانداری خود برای کشمیریان کرد اینست که وی از امپراطور خواست تا تمام مالیاتهای غیرعادلانه وکارهای مستبدانه ای راکه اعتقادخان در کشمیر رواج داده بود وادامه آنها موجب فقر ومسکنت و بدبختي و مذلت کشمیریان بود باطل وفرمان شاهنشاهي دراینمورد صادر شود. شاهجهان که بقول تاورنیر "نه بعنوان پادشاه مملکتي بلکه بمانند پدر یك خانواده" برمردم حکومت میکرد این فرمان تاریخي را صادر ویك نقل آن روی سنگ نقرکرده بر در ورودی مسجد جامع سری نگرنصب نمود. (۱) که امروز هم در آنجا بحال خود باقي است. کارهای خیرخواهانه احسن خان موجب تقدیر و ستایش شاهنشاه گردید وپس از آن که پدرش که استاندارکشمیر بود فوت نمود فرمان استانداری بنام اوصادر گردید. در این زمان ظفرخان احسن تبت کوچك یعني بلتستان را نیز فتح کرد. این حکمران که یکي از ممدوحین صائب تبریزی میباشد در زیبائي وزینت دادن کشمیر سهم بسزائي داشت. حکمران دیگر این دوره که شایسته ذکر است مردان خان میباشد. مردان خان ازطرف شاه ایران قلعه داری قندهاررا بعهده داشت ولي بعلت سوء تفاهم قلعه را به سپاهیان مغول واگذارکرده بهند پناهنده شد و شاهجهان اورا به ملازمت خود پذیرفت. مردان خان در دوران صوبه داری کشمیر که دو بار بوی محول گردید کارهای عمراني وآباداني انجام داد. او نه تنها به احداث باغها وگلزارها پرداخت بلکه راههای پرخطر وصعب العبور را تسطیح وتعمیر نمود و برای آسایش مسافرین مسافرخانه ها وکاروانسراها بنیان نهاد. مردان خان مردی سخي ودادگر بود و در دوره دوم والیگری او قحط وخشکسالي درکشمیر بوقوع پیوست ودراین موقع او غله وحبوبات را از پنجاب وارد وبنرخ ارزان وحتي رایگان بمردم فقیروبینوای کشمیرتوزیع نمود(۲) آخرین صوبه دارکشمیر درعهد شاهجهان لشکرخان بود وکشمیر درزمان لشکرخان بهترین دوران نعمت وسرور و فراواني و ارزاني را گذرانیده وغله واجناس آنقدر ارزان بود که "یك خروار شالي را بیك مرغ میفروختند" (۳)

---

(۱) متن این فرمان در تاریخ حسن جلد دوم ص ۵۰۰ - ۵۰۱ نقل شده است.

(۲) تاریخ حسن جلد دوم ص ۵۰۷ (۳) ایضا ص ۵۰۸

خلاصه اینکه مردم در زمان شاهجهان از هرجهة آسوده و خوشحال بودند وکشوراز هرحیث بسوی ترقي وتعالي گام برمیداشت تااینکه پادشاه پدر مانند در سال ۱۰۶۷ هجری بدست پسر گرفتار و بزندان افتاد و حکومت و پادشاهي بدست اورنگ زیب عالمگیر سومین پسر شاهجهان رسید.

جنگهای خونیني وکشتار برادران برای حصول تاج وتخت درمیان مغول یك سنت خانوادگي بوده است. اورنگ زیب سومین پسر شاه جهان بعد ازقتل سه برادر و چند تن از برادر زادگان وخویشان واسیرکردن پدر خود سریر آرای حکومت هند شد. هنگامیکه اورنگزیب عنان حکومت رادر سال ۱۰۶۷ هجری بدست گرفت سلطنت مغول بکمال وسعت و عظمت واقتدار رسیده بود. درزمان حکومت این پادشاه تقریباً سراسر هندجزو قلمرو مغول گردید و حدود آن از کشمیر تاکرناتك واز برمه تا غزني گسترده شده بود. اورنگزیب برای اداره این مملکت وسیع قلمرو خود رابه بیست ولایت واستان تقسیم کرد و هراستان تحت فرمان استاندار قرارداشت. این پادشاه از اوان جواني درزمان شاهزادگي فنون لشکرکشي و تجارب ملکداری راآموخته بود وانتظار میرفت که عظمت واقتدار شاهنشاهي وی به اوجي مافوق تصور برسد ولي سرنوشت دیگری در انتظارش بود. دراین امر شکي نیست که قلمرو اواز لحاظ وسعت قبل ازاستقرار حکومت انگلیس در هند بیش از قلمرو هرپادشاه دیگری بود ولي سیاست اوآرامش داخلي وثبات سیاسي رأ از بین برده وآثاراضمحلال و انحطاط در دوران زندگي خود او پدید آمد. عالمگیر درطي حکومت چهل ونه ساله خود بیشتر اوقات به جنگ ولشکرکشي وتسخیر وفتح ممالك اشتغال داشت بیست ونه سال اول حکمراني اوبه کشایش قلاع وفرونشاندن شورش وطغیان درنواحي شمالغرب و غرب و شرق هندوستان گذشت. دربقیه زندگاني توجه اوبتوسعه سرحدات کشور در جنوب هند و سرکوبي مخالفین سر سخت درجنوب غرب معطوف بوده است. از جنگها ولشکرکشیهای این پادشاه جزخسارات مالي وهرج ومرج وناامني نتیجه ای عاید نگردید. مخارج هنگفت جنگها خزانه راتهي کرد وپرداخت وظیفه و مقرری سپاهیان که عده آنان به ۱۷۰ هزار رسیده بودبتعویق افتاد.(۱)

---

(۱) A Short History of Aurangzeb, J.N.Sarkar,Calcutta I954 p 420

خرابکاریهای که جنگ وخونریزی بدنبال خود میآررد در تمام کشور مشاهده میشند . علاوه برین قهر طبیعت بشکل طاعون و قحطسالي نيزظاهرگردید که درنتیجه آن ملیونها تن از آدمیان واحشام واغنام بمردند (۱) و هیچکس درپي جبران یا تعمیراین خرابیها و ویرانیها نبود . خود اورنگزیب از این وضع ناراحت کننده بخوبي آگاه بود . او میدانست که سرداران و سپاهیان از این جنگها ولشکرکشیها پي درپي بتنگ آمده خواستار مرگ اومیباشند (۲) . ولي آنچه که بیش از همه باعث زوال حکومت شد سیاست خشن وانعطاف ناپذیراودرامور دیني بود . این امرمسلم است که هندوان درتاسیس وثبات وتوسعه امپراطوری مغول درهند سهم بسزائي داشتند واکبروجهانگیروتاحدی شاه جهان نیزباکمکهای شایانیکه آنان انجام دادند توانستند حکومت خود را مقتدرتروو سیعتر سازند و بپاداش خدمتهای گرانبها صلات ومقامات مهمي بآنان عرضه میکردند ولي متاسفانه اورنگزیب که درامور مذهبي تعصب شدیدداشت این سیاست راکنارگذاشت . اودرآغاز دوران حکومت خود رفتار مسالمت آمیزی اختیارکرده بود ولي هرچه زمان بیشترمیگذشت تعصب مذهبي او شدیدتر میشد و بالاخره به منتهای درجه رسید . حقوق مذهبي و مدني رعایای غیرمسلمان درزمان اورعایت نشد حتیٰ اوبرای تخریب معابد نوبنیاد هندوان دستور داد (۳) .

اکنون باید ببینیم که اوضاع سیاسي واجتماعي کشمیردرزمان این پادشاه بچه نحوی بوده است . عالمگیر برخلاف پدر ونیاگان خود فقط یکباربمسافرت کشمیر پرداخت و آنهم برای اینکه بعد از بیماری شدید که درسال ۱۶۶٤ میلادی (۱۰۷۵ هجری) عارض او گردید خواست در هوای مطبوع این خطه جنت نظیر تجدید قوای جسماني وروحاني بکند وآغاز و انجام این سفر نیزتوام باحوادث سوء وناگواری بود - بدین معني که لغزش پای یکي از فیلهای اردو بمرگ چندین زن واحشام منجرگردید واین واقعه اورنگزیب را خیلي متاثرکرد و او بعد از اقامت سه ماه که در مقابل اقامتهای طولاني اسلاف او خیلي کم بود بدهلي برگشت . عالمگیرطي حکومت ٤۹ ساله خود ١٤ استاندار بکشمیراعزام نمود واز جمله آنان ابراهیم خان

---

(۱) ایضا ص ٤۲۱ و ٤۲۲ (۲) ایضا ٤۲٥ (۳) ایضاص ٤٤٤ و India Since I526

پسر علیمردانخان سه بار و سیف خان دو بار باستانداری مقرر شدند . ما اینجا فقط اسم استاندارانیکه تا ۱۰۷۹ هجری یعني تا سال وفات شاعر ما در کشمیر مستقر بودند ذکر میکنیم .

لشکر خان که در سال ۱۰۶۷ هجری در زمان شاهجهان مقرر شده بود تا سال ۱۰۷۰ باقي ماند .

۲ ـ اعتماد خان	۱۰۷۰ تا ۱۰۷۳	هجری
۳ ـ ابراهیم خان	۱۰۷۳ تا ۱۰۷۴	«
٤ ـ اسلام خان	۱۰۷٤ تا ۱۰۷۵	«
۵ ـ سیف خان	۱۰۷۵ تا ۱۰۷۸	«
۶ ـ مبارز خان	۱۰۷۸ تا ۱۰۷۹	«
۷ ـ سیف خان بار دوم	۱۰۷۹ تا ۱۰۸۲	«

بطوریکه قبلا گفته شد کشمیر در زمان حکمراني لشکر خان بهترین ایام آرامش و فراواني را گذراند . حکمرانان دیگر نیز در عدل و انصاف و رسیدگي به خواسته های مردم و به تزئین و خوشنمائي این سرزمین فعالیتها کردند و حادثه مهمي که از نظر سیاسي قابل ذکر باشد بوقوع نپیوست .

وضع ادبي و فرهنگي و هنری هند و کشمیر

اکنون که از وضع سیاسي و اجتماعي هند و کشمیر اطلاعي پیدا کردیم باید بمطالعه اوضاع فرهنگي و ادبي و هنری آنزمان بپردازیم و ببینیم که حکمرانان و امراء و عموم مردم در توسعه و پیشرفت این جنبه حیاتي چه کوششهای از خود نشان دادند . ترقي فرهنگ و هنر در کشور منوط به استقرار امن و آرامش و فراغت بال و آسودگي خیال است چنانکه نظامي عروضي بدین معني اشارت کرده و گوید = " هر صناعت که تعلق بتفکر دارد صاحب صناعت باید که فارغ دل و مرفه باشد که اگر بخلاف این بود سهام فکر او متلاشي شود (۱) " امنیت و

---

(۱) چهار مقاله مصحح دکتر محمد معین طبع سوم تهران ۱۳۳۷ ص ۲۷

آرامش کشور مبني است بر ثبات سياسي وچنانکه ميدانيم هند در آغاز قرن يازدهم ميلادی از ثبات سياسي وامنيت داخلي برخوردار بوده وبيم وترس حمله خارجي نيز اورا تهديد نميکرد. بنا براين اين سرزمين بايستي گهواره فرهنگ وهنر ومهد شعر وادب باشد وچنين هم بوده است.

شعر وادب وفرهنگ

پادشاهان مغول با بوجود آوردن کانونهای بزرگ علمي وادبي در هند مشوقي نيکو برای دانشمندان وشعرا ونويسندگان بوده اند. تذکره های مختلف مملو است از داستانهای مبني بر تشويق آنان از هنرمندان وادبا وشعرا واعطاء صلات گرانبها بديشان. همين امر موجب ميل ورغبت شعرای ايران بمسافرت هندوستان گرديد وشعراء وادبا رخت سفر برمي بستند وآهنگ هند ميکردند واز نعم آنديار وصلات سلاطين کامگار آنجا برخوردار ميشدند. اينجا لازم است نکته ای تذکر داده شود وآن اينست که بدان گاه تنها اصحاب قلم نبودند که به هند رحلت وهجرت ميکردند بلکه اصحاب سيف ومردمان دلاور وشجاعان جنگ آور نيز بدانجا روی نموده بخدمت امپراطوران مغول هند درميآمدند وخدمات شاياني انجام داده بمقامات بلند ميرسيدند. پادشاهان مغول صاحب السيف والقلم بودند وهمين نکته داني وسخن سنجي وشعر شناسي آنان بود که درکشش شاعران بدربارآنان بس موثرافتاد ويقينا اين امرباعث آن شد که نااهلان اندك مايه به آستانه آنان نگرايند چه آن سلاطين ميتوانستند گهر را از خزف ونيك را از بد بازشناسند. اين پادشاهان در محافل شعروادب مثل ميدان نبرد تنها نقش يك ناظروسامع را نداشتند بلکه دراين ميدان نيزگوی نقدمي افگندند وبه تصحيح وتنقيح وانتقاد واقتراح سخن شاعران ميپرداختند وبي مناسب نيست که در اينجا بنقل يك دو داستان کوتاه در اينباب بپردازيم.

اکبر شاه باوجود اينکه بمکتب نرفته واز سواد بهره ای نداشت ولي اورا طبع شاعرانه وفکری نقاد بود. روزی اين شعر فغاني را

مسيحا يار وخضرش همرکاب وهمعنان عيسي
فغاني آفتاب من بدين اعزاز مي آيد

بحضورش میخواندند. وی مصرع دوم را بدینگونه اصلاح کرد (۱)

فغانی شهسوار من بدین اعزاز میآمد

وازین نوع مثالها خیلی زیاد است.

جهانگیر که از آغاز زندگی خود به آموختن پرداخت نویسنده ای توانا و شاعر نیکو بار آمد و بهترین شاهد این ادعا تزک جهانگیری است که تا هفده سال بنگارش آن اشتغال داشت وسپس بعلت بیماری ورنجوری نگارش آن بعهده معتمد خان گذارده شد. این تزک بخوبی میرساند که جهانگیر دارای طبع شاعرانه نیز بود ودر علوم تاریخ وگیاه شناسی وحیوان شناسی نیز صاحب بصیرت بوده است. برای استشهاد قریحه وذوق شعری او نقل چند اقتباس از تزک بیمورد نیست. دریکجا مینویسد — " بتقریبی این بیت امیرالامراء خوانده شد

بگذر مسیح از سر ما کشتگان عشق　　　یك زنده کردن تو بصد خون برابراست

چون طبع من مرزون است گاهی باختیار وگاهی بی اختیار مصراعی ورباعی درخاطرم سرمیزند این بیت برزبان گذشت

از من متاب رخ که نیم بی تو یك نفس　　　یك دل شکستن تو بصد خون برابراست

چون خوانده شد هرکس که طبع نظمی داشت دراین زمینه بیتی گفته گذرانیر علی احمد مهرکن بد نگفته

ای محتسب زگریه پیر مغان بترس　　　یك خم شکستن توبه صد خون برابراست" (۲)

همچنین وی از تحقیر وانتقاد نااهلان ربی مایگان که چون شبه فروشان درحلقه جوهریان درآمده واز شعروادب بهره ای نبرده بودند ابا نمیورزید. مشهور است که شاعری قصیده ای تقدیم اوکرد که مصرع اول مطلع — ای تاج دولت برسرت ازابتدا تا انتها — بود. جهانگیر از او سوال کرد که از علم عروض آگاهی؟ شاعر پاسخ داد نه — جهانگیر گفت خوب شد وگرنه حکم بمرگت میدادم. سپس آن مصرع راتقطیع کرد و عیب رکن دوم آن که — لت برسرت — بود نشان داد (۳). باین ترتیب روشن و مبرهن میگردد که در محیطیکه سران و

---

(۱) بزم تیموریه — سید صباح الدین عبدالرحمن اعظم گره ۱۹۴۸ ص ۶۱

(۲) تزک جهانگیری ص ۱۱۲　(۳) بزم تیموریه ص ۱۴۱

پیشروانش در امور شعر وادب باین اندازه دقیق و فهیم باشند چه اندازه در آن زمینه ها پیشرفت حاصل میگردد. این روش شعرا را وادار کرد جدیت و توجه و علاقه بیشتری درکارخود خرج بد هند. خلاصه دربار مغول بصورت یك مدرسه شاعری و سخنوری در آمده بود. بنا بر اظهار ابوالفضل در آئین اکبری پنجاه و یك شاعر به دربار اکبر شاه پیوسته بودند و بنا بر نوشته سید صباح الدین درکتاب بزم تیموریه از جمله شعرای زمان جهانگیری معروفترین آنها عبارتند از طالب آملي و نظیری نیشا پوری و سنجر و طفلي و حیاتي و مولانا شکیبي و موزون الملك ملا لطفي تبریزی و ملا احمد علي نشاني و معنوی جونپوری و حسن بیگ خاکي و حکیم عارف و ملا شیدا وغیره.

غیراز دربار پادشاه صدها امیر وصاحب منصب دیگر در رونق بازار شعروادب وعلم ودانش وظیفه مهمي داشتند. ازاین عده بیرم خان - ابوالفتح گیلاني - عبدالرحیم خانخانان - علیقلي خان - خان زمان - خان اعظم کوکلتاش - ظفرخان وغازی خان را میتوان اسم برد. ابو الفتح گیلاني وعبدالرحیم خان خانان برای سرپرستي شعرا یك کانون بزرگ ادبي تاسیس کرده بودند وخواجه حسین وثنائي ومیرزا قلي میلي وحیاتي گیلاني از تربیت یافتگان این کانون میباشند. خان خانان در احمد آباد کتابخانه دایرکرده بودکه شعراء وادبا ودانش طلبان از آنجا بهره یاب میشدند. ازخصوصیات این کتابخانه یکي این بودکه دواوین شعرای متعلق بدستگاه بخط خود شان دران موجود بود. (۱) گذشته ازاین رواج مشاعره در ترویج و رونق شعر کمك شایاني نمود وخان خانان دراین امر پیشرو دیگران محسوب میشود (۲) صرفنظر ازشعروادب جهانگیر درایجاد مدارس وانشاء مکاتب سعي بلیغ داشت وچندین مدرسه و خانقاه تاسیس نمود. وی مال وملك امرای راکه بدون وارث فوت میکردند به این کارخیر اختصاص داد ومدارسیکه ازدیر زمان ویران مانده بود تعمیرکرده برای درس وتدریس آماده ساخت. (۳) این پیشرفتهای ادبي وفعالیتهای فرهنگي که جهانگیراز اکبر شاه بارث برده بود برای پسرخود شاه جهان برواثت گذاشت واو باوجودیکه مانند پدرخود شاعریا نویسنده توانا ویا صاحب آثار مهمي نبود ولي برای توسعه علم وادب گامهای برداشت ودر دوران

---

(۱) بزم تیموریه ص ۸۳ (۲) ایضا ص ۸۲ (۳) بزم تیموریه ص ۱۶۸

سلطنت خود چندین مدرسه و دارالعلوم بنیان نهاد که معروفترین آنها مدرسه ای بنام دارالبقاء در دارالخلافه دهلي است (۱) که مرکز تدریس فقه و فلسفه اسلامي محسوب میشود. علاوه براین مسلمانان در مکتب های که بطور عموم در مساجد تمام شهرها دایر بود بتعلیم وتعلم اشتغال داشتند. وضع تعلیم وتدریس هندوان نیز بد نبوده است. برهمنان که همواره کار آنان درس و تدریس و مطالعه کتب مقدس سانسکریت بوده است بکار خود ادامه میدادند. علاوه برآن طبقه دیگر یعني کارمندان دولت به فراگرفتن زبان فارسي و علوم متداول کوشا بودند. طبق رسوم آنزمان خانواده های اشراف واعیان بوسیله استادان و معلمین خصوصي تحصیل علم مینمودند. زبان فارسي بدلیل اینکه زبان رسمي بود مورد تشویق وحمایت شاهجهان قرارگرفت و بطوریکه بعضي گفته اند شاه جهان برای تعلیم اجباری زبان فارسي دستور داد و مدارس در سراسر هند حتي بین هندوان برای تعلیم این زبان دایرگردید. اضافه براین بسیاری ازکتب علمي وادبي بزبان فارسي تالیف شد. ورود فارسي زبانان با علم و ذوق وآمیزش آنان با هند یا نیکه زبان وادبیات فارسي را درکشور خود تحصیل کرده بودند منتج بایجاد دو مکتب ادبي گردید که یکي ازآنها مکتب هندو فارسي ودیگری را بنام مکتب اصیل فارسي میتوان یادکرد. آثار وادبیاتیکه دراین عهد در هند ظهور کرد ازجنبه ای که صرفا فارسي باشد عاری است زیرا زبان فارسي که ریشه های عمیقي در سرزمین هند دوانیده بود نمیتوانست تا مدت زیادی ازمحیط جدید وقوی خود بي اثر وجدا بماند وازینروزبان فارسي افکاروعقاید هندی را در خود جذب کرد و تدریجا وسیله بیان مطالب هندی گردید و ناچارخصائصي را که لازمه محیط هندی بود فراگرفت و بدین وسیله سبك جدید هند و فارسي بوجود آمد. این سبك که مورد توجه دربار مغول قرارگرفته بود بتدریج توسعه یافت وآثار متکلف ابوالفضل که درآن به افراط بصنایع توجه شده وزبان بحد وافراز آرایش وپیرایش مشحون است توجه شاه جهان را بطرف خود جلب نمود و بنا برین شاه جهان برای وقایع نویسي خواستار نویسنده ای شد که بتواند به شیوه متکلفانه وقایع عهد اورا بنویسد. شاید یکي از علل توسعه این سبك در دربار مغول هند این بود که نویسنده میتوانست بااستعمال

---

(۱) آثارالصنادید ـ سرسید احمد خان باب سوم ص ۱۲

نمودن کلمات واصطلاحات متکلف وآمیزش لغات وعبارات دقیق و مشکل عربي ابهت وجلال پادشاه رابه بهترین وجه درقلب و فکر خواننده منعکس کند و بنابراین آن سبک با سازمان مجلل وباشکوه دربار کاملا سازگار بوده است.

از طرف دیگر مکتبي که خالصا مکتب ایراني باشد مورد اعتناء وتوجه وزراء وامرای ایراني نژاد قرار گرفت. در آغاز دوره حکومت شاه جهان ملا شکرالله ملقب به افضل خان گروه بزرگي از شعرا ونویسندگان ودانشمندان ایراني را گرامي داشت و در ترفیه حال وارضای خاطر آنان میکوشید که از آنجمله محمد امین قزویني و جلال الدین طباطبائي بسیار معروفند. چون آثار نویسندگان و شعرای این دو سبک مختلف را با هم مقایسه کنیم میبینیم که آثاریکه از ادباو فضلای ایراني بیادگار مانده با آثار معاصرین هندی بسیار متمایز است. مطالعه آثار نویسندگان این دو سبک تفاوتیراکه بین آنها وجود دارد روشن وآشکار میسازد.

چنانکه در زمان اکبرشاه و جهانگیر مشاهده شد در عصر شاه جهان نیز شعرا وعرفا و دانشمندان ایراني که بعلت نفوذ فقها و مجتهدین مجال وفرصتي برای هنرنمائي و نشر افکار وآثار خود در ایران نداشتند وبرعکس آن درخاك هند مقتضیات راازهرجهت آماده و موانع رامفقود میدیدند بسوی هند روی میآوردند. عده شعرائیکه در دربار شاهجهان بسر میبردند بسیار است ومشاهیر آنان عبارتند از صائب ـ قدسي ـ کلیم ـ ظفرخان احسن ـ میرزا طاهر آشنا ـ ملا شیدا ـ چندربان برهمن ـ حکیم رکنا کاشي ـ سعیدای گیلاني ـ سلیم تهراني ـ میرالهي همداني و محمد علي ماهر وغیره. علاوه بر شعرا عده زیادی از نویسندگان نیز شهرت یافتند که معروفترین آنان منیر لاهوری ـ چندربان ـ ملا شیدا ـ طغرای مشهدی وافضل خان میباشند. درفن تاریخ نویسي عبدالحمید لاهوری مولف بادشاهنامه وملاصادق مولف تاریخ صادق ومحمد صالح مولف عمل صالح شهرت دارند. فرهنگ نویسي نیز مورد توجه قرار گرفت وچهار فرهنگ یعني فرهنگ رشیدی ـ منتخب الغات ـ شاهد صادق وچهار عنصر دانش تالیف گردید. علاوه براین درفلسفه و مذهب و طب وعلوم دیگر نیز تعدادی ازکتب ورسائل نوشته شد. خلاصه آنکه دربار شاهجهان کانون فرهنگ ومرکز رواج زبان وادبیات فارسي بود واز حیث تمدن و هنروادب دوره طلائي بشمار میرود. هنگامیکه در دربار سلاطین صفوی زبان ترکي برزبان فارسي فایق آمد در دربار پادشاهان

گورکاني هند فارسي بر سميت شناخته شد وکليه مکاتبات وفرامين واوراق واسناد ودفاتر کشوری ولشکری بزبان فارسي نگاشته و صادر ميگرديد. علاوه بردربار سلطنتي امرا وروسای کشور مانند آصف خان و سعيدای گيلاني وظفرخان احسن و مهابت خان وافضل خان وراجه جي سنگ و سعدالله خان که بعلم وادب وفرهنگ وزبان فارسي علاقه داشتند نيزازشيوه مرضيه شاه جهان پيروی نموده بتشويق شعرا ومعاريف و ترويج هنروادب همت ميگماشتندوسعي ميکردند دراين زمينه از ديگران گوی سبقت بربايند.

دوره جهانگير وشاه جهان از لحاظ ترجمه کتب اززبانهای سانسکريت وفارسي نيز دارای اهميت بسياراست - قبل ازآن کتابهای مقدس هندوان بنام مهابهارتا واتهرويد وهمچنين کتاب رياضي بنام ليلاوتي ترجمه شده بود. دراينزمان داراشکوه پسرشاه جهان در اين کارازهمه بيشتر علاقه نشان ميداد. وی کتب مقدس سانسکريت مانند اپانيشاد ـــ بهگوت گيتا ـ يوگا وشست ونيزاصطلاحات مذهبي هندوان را بزبان فارسي برگردا ـــند. علاوه براين ترجمه حماسه معروف وباستاني هند بنام راماين بوسيله هرکرن بادقت و مهارت انجام گرفت (۱)

ازآنچه که تاکنون مطالعه گرديد معلوم ميشود که نهال زبان وادبيات فارسي در هند باتشويق وکمك پادشاهان وامرای دربار غرس وآبياری ميشد واين وضع منحصر بهند نيست بلکه درسايرکشورهای مشرق زمين احوال برهمين منوال بوده ا ســت. قدردانيهای اکبرشاه وجهانگير وشاه جهان شاعران واديبان وسايرارباب علوم وفن را از ممالك ديگر بخود جلب کرد. هرصله وپاداشيکه بشاعرداده ميشد موجب ترقي شعر و ادب ميگرديد. گاهي در انعام يك بيت زيبا ونغردهان شاعررا اززر ميانباشتند و گاهي اورا با سيم وزرنقد وزن ميکردند. همين امر موجب ترغيب شعرا ونويسندگان ميشد تا اينکه ازايران وممالك ديگر بسوی هند رخت سفر بر بندند. ولي بعدازروی کار آمــدن اورنگزيب عالمگيراين تشويق وحمايت های بي شائبه بتدريج از بين رفت وچنان بنظر ميرسيد که اوضاع واحواليکه درايران موجب مسافرت ايرانيان از وطن خود بکشورهند

---

(۱) History of Shah Jahan of Delhi, Banarsi Prasad p 257

شده بود واثر ونفوذ فقها که میدان فعالیت و هنر نمائي شعرا را برآنان تنگ کرده بود اکنون در هند برجود آمد وراه تشویق و دلگرمي که محرك اصلي مهاجرت از ایران بشمار میرفت دیگر باقي نمانده بود و بنا برین میبینیم که شعرائیکه در این عهد از ایران بهند آمدند انگشت شمارند از جمله محمد سعید اشرف مازندراني معلم شاهزاده خانم زیب النساء و میرزا معزالدین محمد موسویخان وسید حسین خالص اصفهاني و میرزا محمد طاهر اصفهاني. ولي هیچکدام ازاینان مقام شامخي در ادبیات فارسي نداشته و نتوانستند بمقام ومعروفیت شعرای بنام دوره ما قبل خود برسند.

اورنگزیب عالمگیر بادشاهي عالم ودقیق النظر بود وشوق مطالعه تا آخرین روز حیاتش باقي بود. وی علوم دیني مانند فقه وحدیث وتفسیر را بخوبي فراگرفته و مانند جدش جهانگیر نویسنده توانائي بود. مجموعه نامه ها ومکاتیب او بنام " رقعات عالمگیری" که به پسران خود ورجال مملکت نوشته است در ادبیات فارسي هند مقام شامخي دارد. مولانا محمد حسین آزاد بلگرامي آنها را مورد تقدیر قرار داده عبارت آنرا سهل ممتنع میداند. (۱) اورنگزیب که طبع او بامور دیني بیشتر متمایل بود اشعاری را که مبتني بر مبالغه و تملق و مدح بیجا باشد هرگز نمي پسندید و مانند بعضي سلاطین صفوی چون شاه طهماسپ (۲) حاضر نبود شعرا زبان خود را بمدح وثنای وی آلایند. باین دلیل شاعرانیکه شعرگوئي را وسیله معاش قرار داده بودند بدربار اوراه نمییافتند وآنانرا گروه بیکاران میدانست و سزاوار هیچ تشویق نمي شناخت. این بیمهری پادشاه باعث شد که سیل شعرا که در زمان اکبر و جهانگیر وشاه جهان بسوی هند سرازیر میشد قطع شود واین نهال زبان وادبیات فارسي در هند از اصلش که در ایران بود برکنده شود. خلاصه اینکه پایه شعر بطوری متزلزل گردید که در زمان او هیچ شاعری نبود که اورا بتوان در ردیف شعرای بزرگ مانند فیضي و عرفي و ظهوری وکلیم وصائب که آثار آنان درادبیات فارسي مایه افتخار است بشمار آورد. ولي ذوق شعر وادب که سالها در نهاد مردم و طبقه روشنفکر هند مخصوصا آنانیکه زبان وادبیات فارسي را فراگرفته شیریني وحلاوت آنرا چشیده بودند با بسته شدن راه های دربار پادشاه

---

(۱) سخندان فارس ص ۱۶۳ ـ ۱۶۴ (۲) تاریخ عالم آرای عباسي ـ اسکندر بیگ ـ ج ۱ ص ۱۳۹

از بین نرفت بلکه برعکس شعر و شاعری از محیط تنگ و محدود تملق و چاپلوسي برآمده بفضای آزاد نفس کشید. عواملیکه تاکنون باعث تحریك افکار و تخلیق آثار میشدند اهمیت خود را از دست داده بعناصر دیگری جا دادند. در دوره قبل شعرا شندص شاه و امراء و مزبیان خود و کارهای آنانرا میستودند و از آنها الهام میگرفتند ولي اکنون محیط اجتماعي و اخلاقي وامور مربوط بمسائل زندگي توجه آنانرا بخود جلب میکرد و در سبك سخن و سخنوری نیز تحولي پدید آمد. شاعری که تاکنون رونق محافل ثروتمندان و بزمهای ادب دوستان بوده ازین پس شمع کاشانه های عامه مردم گردید. زبان فارسي که دراین سرزمین با مهاجمین خارجي راه یافته بود بتدریج از مراحل گذشته مقام زبان رسمي را بدست آورد و ازآن هم مهمتر اینکه زبان مردم روشن فکر گردید. اکنون که در خانه های مردم بر روی آن بازشد این عروس زیبا از حجلهٔ خود قدم بیرون نهاده دست بدست مردم داد و در شادی و غم آنان همدم و همزبان گردید. در دوره های بعد زبان فارسي وسیله اظهار افکار و عقاید و احساسات مردم شد و بنا براین ناگزیر رنگ و روش اصلی خود را از دست داده ازمحیط و فضای جدید متاثر شد. قبول این تحول و تغییر در عین حال مطابق مقتضیات زمان و طبیعت بوده است و غیرازآن هم امکان پذیر نبود.

در این دوره شاعران خوش قریحه مانند عبدالقادر بیدل ـ محمد علي ماهر ـ ناصر علي سرهندی ـ معزالدین موسوی ـ سعیداشرف گیلاني ـ نعمت خان عالي ـ محمد زمان ناسخ ـ رفیع خان باذل و محمدافضل سرخوش وغیره میزیسته اند.

چون از شعر بگذریم میبینیم که وضع نثر در این دوره از شعر بهتر بود. عالمگیر فروغ اصول دین را از همه بیشتر مورد توجه قرار داده بود. باین مناسبت به همت علمای بزرگ عصر فقه حنفي تدوین و تمام اصول فقهی مکتب حنفي در کتابي جمع آوری گردید و اسم فتاوی عالمگیر برآن گزارده شد که شاهکار تالیفات دیني ایندوره محسوب میشود. در انشاء پردازی خود عالمگیر مقام برجسته ای دارد. از مورخین معروف میتوان اسم محمد کاظم مولف عالمگیر نامه و محمد ساقي مستعد خان مولف ماثر عالمگیری و نعمت خان عالي مولف وقایع و بهادر شاه نامه و بختاور خان نویسنده مراة العالم و از مورخین هندو ایسر داس صاحب فتوحات عالمگیری و سجان رای مولف خلاصة التاریخ رانامبرد.

اکنون که بحث از شعر و ادب فارسي بمیان آمده نباید فراموش کرد که کشمیر

در این مورد سهم بسزایي دارد و سزاست ذکر مختصری از آن اینجا بکنیم. در بخش مربوط به اوضاع سیاسي واجتماعي دیدیم که شاهان مغول توجه خاصي به تعمیر وآباداني کشمیر معطوف داشتند وهرگاه فرصتي پیدا میشد برای گذراندن تابستان وگریز ازگرمای جانکاه آگرا ودهلي ولاهور بکشمیر پناه میبردند. حکمرانانیکه از طرف پادشاهان بفرمانداری آن استان مقرر میشدند به پیروی از پادشاهان خود به پرورش وتربیت علماء وفضلاء وشعرا میپرداختند وجنبشهای ادبي وفرهنگي دربار آگره ودهلي آنان را تحت‌تاثیر خود قرار میداد. پادشاهان دهلي واستانداران کشمیر هماره برای اشاعه فرهنگ وعلم دراین سرزمین کوشا بودند. علاوه بر مساجد وخانقاه هاکه کانون ومرکز درس وبحث علماء و صوفیه بود مدارسي نیزدایرگردید که از آنجمله است مدرسه‌ای بنام درسگاه معلي حیدرکه در عهد جهانگیر درنزدیکي باغستانهای خوش منظر شهرسری نگر بنا شد. تشویق وتقدیر این پادشاهان که فقط بر شعرا محدود نبود نویسندگان وعلما را نیزفرصتي برای اظهار لیاقت وانجام کارهای مهم وتخلیق آثار علمي فراهم آورد. چنانکه اکبرشاه در موقع اقامت درکشمیربسال ۱۰۰۵ هجری جمال‌الدین حسین اینجررا فرمان داد تا فرهنگي تالیف نماید و او به این کار پرداخت ودر سال ۱۰۱۷ هجری آنرا باتمام رسانیده بحضور جهانگیر تقدیم نموده آنرا فرهنگ جهانگیری نامید. جهانگیر نیز این زحمت نویسنده را با انعام واکرام و صلات فراوان جبران کرد واورا بلقب عضدالدوله سرفرازکرده بفرمان داری استان بیهار مقرر داشت. از جمله نویسندگان کشمیری میتوان اسم ملا باقرکشمیری که ذکرش دراقبالنامه جهانگیری تالیف معتمدخان آمده و ملا محمد یوسف کشمیری همراني برادرمحمدصادق کشمیری مولف طبقات شاه جهاني و ملا محمدعلي کشمیری که در ایام جواني به احمدنگر رفته بود یاد کرد. ملا محمدعلي در سلك ملازمان سعادت‌خان دکني در قلمرو سلاطین نظام شاهي درآمد وسپس بملازمت سلطان برهان‌الملك پرداخت. هنگامیکه خانخانان احمدنگررا گرفت ملا محمدعلي ملازم اوشد وبه کار ترجمه وتالیف پرداخت. محمد صادق کشمیری که در سال ۱۰۰۰ هجری تولد یافت طبقات شاه جهاني راکه تذکره ای ازمعاریف واعلام ورجال برجسته از زمان تیمورتا حکومت شاه جهان میباشد در حدود سال ۱۰۴۶ هجری تالیف نمود. در اینجا باید ذکری ازیکي اززنان نامورکشمیر بکنیم. اوحافظه

مریم نام (۱) داشت و معلمه زیب النساء بیگم دختر اورنگ زیب عالمگیر بود. گویند ذوق وشوق شعر و ادب و سخن سنجي زیب النساء مرهون تعلیم وتربیت این بانوی کشمیری بوده است. پسرش عنایت‌خان‌نیز مرد لایق و فاضلي بود که بعدا باستانداری کشمیر نایل آمد. حافظه مریم در سال ۱۰۸۹ هجری فوت کرد. زیب النساء که خود شاعره خوبي بود و بعلم و علماء علاقه داشت برای ملا سیف الدین اردبیلي مساعده ای تعیین نمود تا بارضایت خاطر در کشمیر بگذراند و تفسیر کبیررا بزبان فارسي ترجمه کند. وقتیکه این کتاب بپایان رسید ملاسیف‌الدین اردبیلي آنرا باسم زیب النساء زیب التفاسیر نام گذاشت. (۲)

در عصر مغول شعر فارسي در کشمیر وضع خاصي بخود گرفت. پیش از مغول سرپرستان و مشوقین شعر و ادب فارسي سلاطین کشمیر بودند و سلیقه قضاوتشان مبني بر آشنائي کتبي و غیر مستقیم از شعر فارسي بود و فارسي برای آنان زبان بیگانه ای محسوب میشد. آنان شعر را از جنبه اوزان و قوافي وذکر فلسفه وافکار مذهبي وغیره میدیدند واحساس ودلنشیني که برای اهل زبان دارای اهمیت زیادی است نزد ایشان در درجه دوم قرار میگرفت. پس از روی کارآمدن پادشاهان گورکاني و تسخیر کشمیر استاندارانیکه باین سرزمین اعزام شدند بیشتر ایراني الاصل بودند وآنان کسانیرا مورد تشویق قرار داده واز کلام شان تقدیر میکردند که برمقیاس آنان درست آیند. از جمله کسانیکه درکشمیر به پیشرفت و توسعه زبان وادبیات فارسي کمك بزرگي کرده اند ظفرخان احسن است. میزا احسن اله پسر خواجه ابوالحسن تربتي خراساني ملقب به ظفرخان که احسن تخلص میکرد استانداری کشمیررا دوبار بعهده داشت و جمعاً یازده سال عمر عزیز خود را در کشمیر گذرانید. ظفرخان از نظرادبیات فارسي بویژه شعر اهمیت خاصي دارد زیرا او مشاعره را در کشمیر رواج داد واین رسم باعث ترقي و پیشرفت شعر بخصوص غزل فارسي گردید و تعداد زیادی از شعرای کشمیر بغزلگوئي پرداختند. ظفرخان خود شاعربود ودیوانش تقریبا مشتمل بردو هزار بیت میباشد. وی که به تربیت و پرورش شعرا همت گماشته بود بیاضي داشت که هر شاعر باخط خود شعری چند درآن مینوشت و در پشت همان اوراق عکسي ازآن شاعر ترسیم میشد ولي این بیاض گرانبها

---

(۱) کشمیر جلد دوم ص ۳۹۱ (۲) کشمیر جلد دوم ص ۳۵۷

اکنون از بین رفته است (۱) ظفرخان احسن هنگامیکه استانداری کابل رابعهده داشت با صائب تبریزی ملاقات کرد وازآن ببعد صائب برای مدتي بااو بوده است. علاوه برصائب شعرای دیگر نیزازبخشش وعنایات وی استفاده میبردندکه یکي از آنها میرالهي است. خواجه محمد اعظم دیده مری نوشته است " چون خلعت صوبه داری بظفرخان عطا شد شاه جهان پادشاه در دیوان فرمود که از ظفرخان ضامن بگیرند که سکنه کشمیر را از خود راضي بدارد. میر الهي حاضر بود بدیهه بعرض رسانید مصراع: خدا ضامن رسول و چار یارش. پادشاه محظوظ شد و ظفرخان عرض کرد که حکم شود که میر الهي رفیق و امین باشد ــ منظورشد ــ با ظفرخان در کشمیر آمد." (۲) علاوه بر این در زمان اقامت وی در کشمیر تمام شعرای معروف وقت مانند صائب و کلیم و قدسي و غني و دانش در منزل او گرد هم جمع شده مشاعره ترتیب میدادند. (۳)

از جمله شعرای فارسي زبان کشمیر راکه در زمان این سه پادشاه گورکاني در کشمیر میزیسته اند میتوان اوجي ــ ذهني ــ محمد صالح ندیم ــ فطرتي ــ ملا حمدی محمد ابراهیم طلوعي ــ حافظ محمد خیالي ــ جمیل بیگ علوی ــ بزرگي شاه ــ میر عبد اله فریبي ــ ملا مظهری ــ ملامحسن فاني ــ حبیب اله گنائي ــ ملا محمد طاهر غني ــ ملا فروغي ــ عبدالرسول استغنا ــ ملا صبحي ــ محمد زمان نافع ــ ملامحمد ملا ناطق ــ درویش یوسف ــ دیوان شاه ــ آذر برهمن ــ میرزا داراب بیگ جویا ــ میرزا کامران بیگ گویا ــ میرزا اکمل الدین بدخشي کامل ــ محمد اسلم سالم ــ لاله ملك شهید وغیره رانام برد. از این میان ما شاعری را میشناسیم که برهردو زبان فارسي وکشمیری شعر میگفت. او حبیب اله گنائي است که تخلص فارسي او حبیب وتخلص کشمیری اوجي است. مطالب و افکاریکه او به هر دو زبان مطرح میکند از لحاظ معني و فکریکي است. بیشتر اشعار او دارای افکار صوفیانه و عرفاني میباشند

---

(۱) شعرالعجم جلد سوم شبلی نعماني ترجمه فخر داعي گیلاني ص ۱۵

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۵۳

(۳) مجله ماه نو بزبان اردو ــ کراچي ــ ماه اکتبر ۱۹۶٤ ــ ص ۱۳۳

چنانکه گوید :

زهي حالي که دروی لا نگنجد ‏ ‏ ‏ ‏ چه حد لا درو الا نگنجد

مقامي برتری از چند وچوني‌است ‏ ‏ ‏ ‏ که دروی کیف وکم اصلا نگنجد

بگویم یك سخن من پوست کنده ‏ ‏ ‏ ‏ که آنجا بنده و مولا نگنجد

وجای دیگر میگوید :

یا منم اندر جهان و یا جهان اندر من است

خرمني دردانه و یا دانه اندر خرمن است

وهمچنین در اشعار کشمیری اظهار میدارد :

خداوندا تو از من راضي هستي

زیرا من بتو پناه برده ام

ای رفیق بیا و بخلوص نیت وصداقت بخدا پناه ببر

شراب جان پرور را بتو نیز خواهند داد

این آن شرابي است که ترا با دریای زندگي وصل خواهد داد (۱)

زبان و ادبیات هندی

دوره‌ٔ مغول برای ادبیات زبان هندی نیز دوره‌ٔ پیشرفت و ترقي شمار میرود وعده ای از نویسندگان بوجود آوردن آثار خود بسرمایه این زبان افزودند. در این میان به آثاریکه کبیر بوجود آورد و اشعار وی که دارای درسهای اخلاقي و پند و اندرزهای ذیقیمت میباشد وتا امروز زبان زد هرخرد وکلان و هرمرد وزن است میتوان اشاره کرد. ملك محمد جایسي مؤلف پدماوتي داستان عشقي ملکه امارت نشین موار (Mewar) دراستان راجستان امروز دارای اهمیت است. سیاست آزادی مذهبي و عدم مداخلت درامور خصوصي وفردی مردم به پیشرفت زبان و ادبیات هند کمك

---

(۱) ترجمه اشعار کشمیری بفارسي اقتباسي است از رساله آقای تیکو بنام "شعرای پارسي زبان کشمیر" ص ۷۲

زیادی کرد. شخصیتهای برجسته درباری مانند میرزا عبدالرحیم خانخانان - بگوان داس رمان سینگ نیز طبع موزون داشته بزبان هندی شعر میگفتند. اکبر شاه راجه بیربل راکه یکي ازرجال دربار بوده بلقب‌کاوی رای (امیرالشعراء) ملقب کرد. اثر معروف عبدالرحیم "رحیم ست سای" (دیوان رحیم) است. علاوه برانیان دو شاعر دیگر بنام کرن ونرهری سهای بدربار اکبر وابسته بودند که اخیرالذکر بدریافت لقب مهاپترا (شاعر بزرگ) نایل آمد. تلسی داس که در عهد جهانگیر بسال ۱۶۲۳ میلادی جان سپرد بعد از چهل سال عمراثرجاویدان خود را بنام "رام چاریتر مانس" (یعنی کارنامه های رامچندر - یکي از خدایان هندو) در شهر بنارس بوجود آورد. دراین زمان شاعری نابینا که درعین حال آوازه خوان خوبي هم بود کتابي از داستان کریشنا یکي از خدایان هندو بنظم آورد. اسم این شاعرو موسیقیدان سور داس است که در شهر آگره زندگي میکرد. از شعرای دیگر این دوره میتوان ازنندداس - ویتال نات وکومبن داس یادکرد. کومبن داس عارف و درویش بزرگي بود. گویند چون اکبر شاه ویرا به فتحپور سیکری دعوت کرد اوجواب داد "درویشان را در سیکری چکار؟ رفت وآمد موجب میشود که کفش پا پاره واسم خداازیاد رود وآنجا رسم براینست که یکساني که حتي دیدن تیانه آنها باعث آزار واذیت است سلام کنند - کومبن داس عقیده دارد که غیراز خدا همه چیز هیچ است وهیچ." شاعر معروف دیگری که مسلمان بوده وبزبان هندی شعر میگفت رس خان است. او خودرامرید لردکریشنا میدانست واثر مشهور خودرا بنام "پرم واتیکا" (بوستان عشق) در سال ۱۶۱٤ تصنیف نمود. طرز واسلوب بیانش بسیارجالب وپراز احساسات عاشقانه میباشد. کشورداس ونابا جي نیز هم عصران جهانگیر بودند ولي زبان واشعار کشورداس بسیار پیچیده ودشوار میباشد. اودر سال ۱۶۱۷ میلادی وفات یافت.

عهد حکومت شاه جهان نیز برای ادبیات هندی حایزاهمیت است. شاهجهان مانند اکبرشاه وجهانگیر عهده ملك الشعرای هندی را نیز بدربار خود نگهداشت. درعهد وی شاعری بنام سندر بلقب‌کاوی رای وسپس به لقب مهاکاوی رای ملقب گردید. شعرای دیگریکه در این زمان میزیسته اند عبارتند از سناپتي - بوشان ماتي رام - بیهاری لال. بوشان شاعری بود وطن دوست و میهن پرست وبرای استقلال وطن خوداز حکومت

مغول و شورش علیه آنان مردم را باگفتن اشعار رزمي برميانگیخت . از همه اینها سور داس وتلسي داس وکشور معروفترند چنانکه در این بیت گفته شده

سور داس آفتاب زبان هندی است وتلسي ماهتاب آن
کشور کهکشان آسمان شاعری است
ولي شعرای امروز مانند کرمهای شب تاب میباشند که
گاه بگاه بپرواز آمده محیط را برای لحظه ای منور میسازد

در عهد عالمگیر ادبیات هندی نیز روبانحطاط نهاد ودیگر شاعری که بتوان آنرا شاعربزرگ گفت بوجود نیامد ولي زبان اردو که در حقیقت شاخه ای از فارسي محسوب میشود ممزوجي ازلغات فارسي وعربي وترکي وافعال وروابط هندی بوده وقبل ازاین در جنوب هندنشئات یافته بودودردربار شاه جهان نیز رشد میکرد در عهد اورنگ زیب عالمگیر پیشرفت نمود .

هنـــر های زیـــبا

معماری جهانگیر به معماری چندان علاقه ای نداشت واین فن در عهد او پیشرفتي ننمود. نور جهان همسرلایق وشایسته اش که در سایرامور وزمینه ها ذوق وسلیقه ظریف ایراني ازخود نشان داده مقام بلند وبرجسته ای برای خود در تاریخ هند کسب نموده است مقبره ای زیبا از سنگ مرمر برای پدرخود اعتمادالدوله که در عهد اکبرشاه وسپس در دوران حکومت جهانگیر مقام ومرتبه ای بلند در دستگاه دولتي داشت بنا کرد . این آرامگاه که در شهر آگرا بنا شده یکي از نخستین بنا های است که درآن سنگهای مختلف الالوان وقیمتي باظرافت ونازکي خاتمکاری شده است وبعنوان نمونه ای از هم آهنگي طرز معماری راجپوت هندی وایراني محسوب میشود. ساختمان دیگری که این بانوی خوش سلیقه بناکرد آرامگاه شوهرش جهانگیراست درشهرلاهور . شاه جهان برخلاف پدرعشق وعلاقه وافری به فن معماری داشت ودر عهد او قصور وکاخهای مجلل ـ مساجد وسیع وزیبا ـ دژهای محکم ـ باغهای دلکش ودیگر ابنیه باشکوه در شهر های دهلي ـ آگرا ـ لاهور ـ احمدآباد ـ کابل ـ کشمیر ـ اجمیر وقندهار بنا گردید این ساختمانها که باهزینه گزاف ساخته شده دارای تزئینات عالي وجالب توجه ازحیث فن وهنرمیباشد

وهمچنین نمای خارجي آنها پرشکوه وجلال است وبدون تردید بهترین نمونه فن معماری در ادوار تاریخ میباشد. از مهمترین ساختمانهائي که در عهد شاه جهان بنا گردید میتوان دیوان عام ودیوان خاص ومسجد مروارید در قلعه سرخ ومسجد جامع در دهلي وتاج محل ومسجد جامع شهر آگره موسوم به مسجد جهان نما را نام برد. دیوان خاص نسبت به سایر بنا هائیکه در عهد شاه جهان ساخته شده بیشتر وبطرز بهتر تزئین شده است وبیت معروف:

اگر فردوس بر روی زمین است　　همین است وهمین است وهمین است

بر سقف این عمارت نوشته شده است. مسجد هائي که شاه جهان بناکرد بطورکلي بدو طرز میباشد. مسجد مروارید در قلعه سرخ دهلي دارای سادگی، خوش سلیقگي وظرافتي خاص است درحالیکه مسجد جامع دهلي ساختماني وسیع ودر عین حال ساده وبا شکوه میباشد ولي بالاتراز سایر بنا ها تاج محل آرامگاه بانوی محبوب آن پادشاه واقعاً نمونه ای از پاکي عشق وصفا ومحبتي است که شاه جهان برای ممتاز محل دراعماق قلب خود میپروراند. این ساختمان که با هزینه تقریباً پنج میلون روپیه ساخته شد نشان دهنده اوج تکامل فن معماری درآنزمان است ویکي از عجائب هفتگانه دنیا بشمار میرود. نقشه وبنای این ساختمان مجلل زیبا بدست یك معمار هندی بنام استاد احمد معمار پي ریزی شد واو بلقب نادر عصر ملقب گردید. دراین مورد بحث وگفتگوی زیادی است. برخي اسم بعضي معماران اروپایي را بعنوان معماران اصلي این آرامگاه میبرند وعده زیادی استاد عیسي آفندی را طراح این بنا میدانند ولي اشعاریکه در دیوان لطف الله مهندس پسر نادرعصراستاد احمد معمار مندرج است نشان میدهد که طراح اصلي وبنای واقعي این آرامگاه استاد احمد معمار میباشد وآن شعراین است (۱)

---

(۱) در حدودهشت سال قبل موضوع «طراح واقعي تاج محل کیست ؟» در یکي ازروزنامه های انگلیسي هند بنام TIMES OF INDIA مطرح گردید وعده از محققین ومهندسین معماری واستادان دانشگاه نظریات خود را در آن روز نامه ابراز داشتند که بالاخره (رك به حاشیه صفحه بعد)

شاه جهان داور گیتي ستان | رو شني ديدهٔ صاحبقران
احمد معمار که در فن خویش | صد قدم از اهل هنر بردپیش
از طرف داور گردون جناب | نادر عصر آمده اورا خطاب
کرد بحکم شه کشور کشا | روضهٔ ممتاز محل را بنا
باز بحکم شه انجم سپاه | شاه جهان داور گیتي پناه
قلعه دهلی که ندارد نظیر | کرد بنا احمد روشن ضمیر

در کارهای دیگر ساختماني و تزئیني این آرامگاه هنرمندان واستادانیکه از گوشه و کنار ایران و عراق و ترکیه و ترکستان و هندوستان گرد آمده بودند دست داشتند واین گلدسته جاویدان و همیشه بهار را در جان سنگهای سفید مرمر زندگاني ابدی ودیعت نموده خودشان و شاه جهان و بانوی محبوبه اش را شهرت بي پایان و فراموش نشدني بخشیدند.

از شاهکارهای دیگر هنری عهد شاه جهان تخت طاوس میباشد. هنگامیکه شاه جهان به سلطنت رسید سنگهای گرانبها و جواهرات و طلا وغیره از خزانه شاهي بیرون آورده به سعیدای گیلاني هنرمندوزرگر معروف ایراني امر فرمود تختي زیبا برای جلوس شاهنشاه بسازد. سعیدای گیلاني بعد از زحمات هفت ساله تختي ساخت و پرداخت که طول آن ۹ فوت وعرض آن $7\frac{1}{2}$ فوت وارتفاع آن از زمین ۱۵ فوت بود تمام قسمت داخلي آن با طلا مذهب کاری شده و سقف مرصع آن دارای دو طاؤس خوشرنگ ودر وسط آنها یك درخت پراز جواهرات والماس وزمرد و مروارید قرار داشت. شاهنشاه درجشن نوروز برآن تخت جلوس فرموده سعیدای گیلاني را باصلات گرانبها و لقب بي بدل خان ملقب فرمود.

(از حاشیه صفحه پیش)

نظر آقای غلام مرتضي دانشیار رشته عربي وفارسي دانشگاه اله آباد هند مورد قبول واقع گردید. این اشعار را نامبرده ضمن ذکر جریان این مباحثه و چاپ نامه های مختلف که دراین باب در روزنامه منتشر شد بشکل یك کتابچه چاپ کرده واسم آنرا "طراح تاج" گذاشت.

اسارت ومرگ شاهجهان این هنرنمائیهای دوره مغول را بپایان رسانید واورنگ زیب عالمگیر با تعصب خشك مذهبي خود همچنانکه به شعروادب لطمهٔ وارد آورد بصنایع مستظرفه نیز صدمه رسانید. بناهای مانند بادشاهي مسجد درلاهور و مسجد شهربنارس که در عهد او ساخته شده علامت و نمونه انحطاط فن معماری است که در عهد اورنگزیب آغاز شده بود و مقایسه بناهای شاه جهان و اورنگ زیب و پادشاهان بعد شاهد براین مدعا است.

نقّاشي

نقاشي عهد مغول مانند فن معماری اندروه برهمان اصل واساس آغاز وتوسعه یافت. عقیده برخي صاحبنظران این است که فن نقاشي چین تحت نفوذ نقاشي بودائي هند ونقاشي ایران و هنر یوناني وهنر مغولي قرارگرفت واین هنر مخلوط درقرن سیزدهم میلادی درکشور ایران رواج وتاقرن شانزدهم باقي ماند (۱) و پادشاهان گورکاني همان هنر را با خود به هندوستان آوردند. در زمان اکبرشاه این فن در هند بسیار پیشرفت نمود وقابل توجه اینکه هنرمندان هندی ازاین هنر مخلوط روش و سبك جدیدی را بوجود آوردند که از سبك اروپائي وایراني کاملاً متمایز و مشخص میباشد. نقاشان هندی سوژه طرحهای خود را ازداستان اساطیر هندو وحماسه های باستاني آن کشور بدست میآوردند و همچنین زندگاني مردم را درآن مجسم میساختند در صورتیکه نقاشان ایراني واروپائي از زندگي امراء وپادشاهان وازدربارآنان الهام میگرفتند.

همایون واکبرشاه مشوقین بزرگ هنرنقاشي بودند. همایون دو نقاش معروف ایراني بنام میرسید علي وخواجه عبدالصمد را بهند دعوت کرد. خواجه عبدالصمد از سایر نقاشاني که از ایران وسایر نقاط هند در عهد اکبرشاه در دارالخلافه جمع شده بودند معروفتر و بزرگتر میباشد. دراین زمان مکتب نقّاشي ملّي هند بوجود آمد. جهانگیر مانند پدروجد خود باین هنر علاقه زیادی داشت. او نزد معروفترین استادان تعلیم این

India Since 1526, p. 232 (۱)

فن را دیده بود ودر آن مهارت کامل بدست آورد و آنقدر به لیاقت خود معتقد بود که ذکر آن را طوری درتزك میکند که میتوان آنرا نوعي خود ستائي دانست . نقاشان معروف عهد جهانگیر عبارتند از فرخ بگ - محمد نادر - محمد مراد - آقا رضا ملقب به نادرالزمان - استاد منصور نادر العصر - بشن داس - کشوو برادرانش منوهر - مادو و تلسي .. هریکي از آنان در رشته ای از این فن ید طولي داشت ولي بشن داس درعین حالیکه آفریننده آثار مبتکر و مهمي میبا شد در تقلید و نقل آثار هنرمندان دیگر مهارت داشت . گویند هنگامیکه سرتوماس رو بعنوان سفیر انگلیس بدربار جهانگیر وارد شد اثر نقاشي یك هنرمند معروف انگلیسی را به پادشاه هدیه کرد واز آن تعریف و توصیف بسیار نمود . پادشاه در پاسخ گفت که یکي از هنرمندان من این اثر را طوری تقلید کندکه شما نتوانید اصل را از نقل تشخیص دهید . ولي چون سفیر انگلیس بهنر و هنرمندی نقاش انگلیسي ایمان داشت جواب داد که این چنین کاری امکان پذیر نیست و چون به لیاقت خود هم مطمئن بود شرط بست که او میتواند نقل رااز اصل تشخیص دهد . ولي چون نقل برداشته واز سفیر انگلیس تقاضا گردید که از هردو اصل را بشناسد او در این کار عاجز و شرط را باخت . (۱) سوژه نقاشي این دوره بیشتر دور ساختمانها گلها - حیوانات و پرندگان ومناظر طبیعي دور میزد . عهد جهانگیر از نظر پیشرفت و تکامل مکتب نقاشي مینیاتوری مغول که درزمان اکبر شاه آغاز شده بود نیز اهمیت دارد . طبق نظر پرسي براون " با فوت جهانگیر روح نقاشي مغول از بین رفت و تنها جسم بیجان این هنر برای مدتي باقي ماند که آنرا زیر لباسهای ذیقیمت و مرصع تا عهد چند پادشاه دیگر نگهداشت ولي بدون تردید روح اصلي این هنر با جهانگیر مرده بود " (۲)

عهد شاه جهان از لحاظ نقاشي چندان اهمیتي ندارد . او به این فن علاقه نداشت . البته بعضي از امرای دربار به تربیت و تشویق هنرمندان همت گماشتند که از آنجمله

---

(۱) The Cambridge History of India Vol.IV p.179

(۲) Indian Paintings Under the Mughals, Percy Brown page 86

میتوان آصف خان را نام برد . دارا شکوه پسر بزرگ شاه جهان نیز باین هنر علاقمند بود آلبوم نقاشي های دارا شکوه درکتابخانه اندیا آفیس موجود است . معروفترین نقاشان عهد شاه جهان میر حسن - انوپ چترا و چترا مني میباشند. بعد ازینکه عنان حکومت بدست اورنگزیب افتاد این هنر بسوی انحطاط روی نهاد. نقاشي مانند موسیقي از دربار رخت بربست. او بعلت تعصب دیني بعضي ازنقاشیها مقبره اکبر شاه را نیز ازبین برد ولي باوجوداین هنرمندان شخصا یاتحت سرپرستي امراء بکارخود ادامه دارند و مراکز هنر نمائي آنان در شهر لکهنو - پاتنا - مرشدآباد ومیسور وحیدرآباد منتشر شد .

موسیقي

جهانگیر وشاهجهان به فن موسیقي علاقه شدیدی داشتند . در عهد این پادشاهان مانند عهد اکبر شاه موسیقي پیشرفت بسیار نمود . خود جهانگیر چندین ترانه بزبان هندی تصنیف نمود (۱) که موسیقي دانان وآواز خوانان آنها را سر ار میخواندند. شاهجهان بعضي اوقات در محافل خصوصي آواز میخواند و بقول جادونات سرکار صدای او آنقدر شیرین وگیرا بود که صوفیان و درویشان شریك این محفل را بوجد میآورد . (۲) از جمله معروفترین موسیقیدانان این دوره میتوان محمد صالح وبرادران او و جگن نات و جاناردان نات ورام داس و مها پاترا را نامبرد. ولي چون بعهد اورنگ زیب میرسیم همان انحطاط و سقوطي راکه در مورد شعروادب ومعماری و نقاشي مشاهده شد در اینمورد نیزمشاهده میکنیم .گویند چون اورنگزیب خوانندگان ونوازندگان رااز دربار اخراج کرد آنان روزی تابوت الهه موسیقي را درست کرده از جلوی قصر باگریه وزاری آنرا مشایعت کردند چون اورنگزیب از این موضوع اطلاع پیداکرد گفت تابوت را خوب وبااحتیاط دفن کنند تا هرگزنتوانند از آنجا بگریزد . ولي مثل سایر هنر های زیبا وفنون مستظرفه این هنر نیز در نتیجه

---

(۱) و (۲) India Since I526 page 237

بیمهری پادشاه کاملا از بین نرفت بلکه استادان فن تحت سرپرستي شهزادگان و امراء ورؤسائ دربار واستانداران استانهای دوردست این هنر را زنده نگهداشتند.

هنرهای زیبا دراین دوره در کشمیر نیز رو بسوی پیشرفت نهاد. سبک معماری کشمیر قبل از مغول دارای مختصاتي میباشد که آنرا از سبکهای دیگر مشخص میسازد. ساختمانهای این سرزمین بیشتر با چوب درست شده ولي باروی کار آمدن مغولها درکشمیر سبك معماری نیز تحولی پذیرفت. مساجد وخانقاه هائیکه در این دوره درکشمیر بناگردیدازسنگ میباشد وسبك معماری آنها از سبك ساختمانهای همانند دهلی وآگرا که دراین عهد بناگردید تفاوتی ندارد وتنها چیزی که ساختمانهای کشمیر را باعمارات هند متنخص ومتمایز میکند اینستکه در مساجد کشمیر سنگ مرمر که حمل آن از راههای صعب العبور ودره های تنگ وباریك کار مشکل وحتي امکان ناپذیر بود استعمال نشده است. از معروفترین مسجد های این دوره مسجدی است بنام مسجد سنگي که نورجهان درسال ۱۶۲۲ میلادی بناکرد. ساختمان دیگری که باني آن داراشکوه است بنام پری محل معروف است. این ساختمان مدرسه ایست که داراشکوه آنرا بدستور مرشد خود آخوند ملا محمد شاه بدخشي بنا وبنام زن محبوب خوداسم گذاشت.

کشمیریان درفنون موسیقي ونقاشي از زمان قدیم پیشرفته بردند و این پیشرفت ومختصات محلی هنرمندان کشمیری در زمان استانداران مغول نه تنها بجای خود باقي ماند بلکه باآمیزش سبك رایج در دهلي وآگرا روش جدیدی رااختیارکرد. نوازندگان وموسیقي دانان کشمیرحتي در دربار پادشاهان مغول مشغول کار بودند وباهنرنمائي خود موجب تقدیروتشویق قرار گرفتند. همچنین نقاشان کشمیر درفن خود مهارت داشتند وسبك مخصوصي راکه باسم "کشمیری قلم" معروف است بکار میبردند. این استادان فن درکارخکاکي وحاشیه سازی نیزاختصاص داشتند. اکبرشاه درسلك نقاشان خود پنج نفر ازنقاشان کشمیر استخدام نمود (۱) علاوه برآنان کشمیراز لحاظ داشتن هنرمندان معروف در فن خطاطي وخوشنویسي نیز معروفیت داشت. خوش نویسي بنام محمد حسین ازکشمیر

---

(۱) Indian Paintings Under the Mughals,121

بعهد اکبرشاه و بعد در دربار جهانگیر شهرت زیادی کسب کرد واکبرشاه اورا به لقب " زرین قلم " ملقب نمود و چنان تحت تاثیر نوشته های او قرار میگرفت که بعضي اوقات اورا " جادورقم " خطاب میکرد (۱). محمد حسین در سال ۱۰۲۰ هجری رفات یافت. خوشنویس دیگری در عهد شاه جهان از کشمیرظهور کرد بنام محمد مراد کشمیری و ملقب به " شیرین قلم ". برادر کوچکش محمد محسن نیز در این فن مهارت داشت. ملا محمد باقر کشمیری نیز در عهد شاه جهان میزیسته ودرنستعلیق و تعلیق و نسخ و شکسته نویسي ید طولی داشت.

وضع مذهبي و اخلاقي هند وکشمیر

هنگامیکه اکبر شاه روزهای واپسین عمرخود را در بستر بیماری میگذرانید موضوع تعیین جانشین توجه امراء و علمای دربار را بخود جلب کرده بود. اکبر بعلت شورشي که پسرش سلیم بر علیه او برپا کرده بود باوی چندان روی خوشی نداشت. عده ای از امراء شاهزاده خسرو را بپادشاهي برگزیدند وگروهي دیگر بحضور شاهزاده سلیم شتافته باو پیمان بستند که اگر او حاضراست برای حمایت از دین اسلام و خود داری از ریختن خون مدعیان تاج و تخت سوگند یادکند از او پشتیباني خواهند کرد. شاهزاده سلیم این شرایط را پذیرفت و باکمك همدستان خود بعد از مرگ پدر پادشاه شد و لقب جهانگیر یافت. علت برگزاری این شرایط وضعي بود که درنتیجه سیاست دیني اکبر درکشور بوجود آمد. اکبر در آغاز کار وحتي برای مدت بیست سال اول سلطنت خود مردی راسخ العقیده بود وتمام امورو تکالیف دیني را باکمال احتیاط و خلوص نیت انجام میداد. در سال ۱۵٤۹ میلادی در سن بیست وشش سالگي در اثر دعای حضرت شیخ سلیم چشتي رح صاحب اولین فرزند شد و از آن پس بفقراء ودرویشان وعرفای اسلام آنچنان علاقمند گردید که بیشتر اوقات خود را در صحبت آنان میگذرانید. علاقه او بمذهب چنان شدید بود که ساختمان جدید و بزرگي

(۱) تذکره خوشنویسان – مولانا غلام محمد هفت قلم - کلکته ص ۷۹

بنام عبادتخانه در شهر جدید البنیان فتحپور سیکری بنا وامور دینی و مذهبی را در آنجا مورد بحث و مداقه قرار میداد. ولی بعدها این محافل مذهبی روش خود نمائی و فضل فروشی بخود گرفت و علماء و فضلای دربار سعی مینمودند تا دیگران را در مباحثات علمی شکست داده بزرگی و عظمت علمی خود را بردیگران ثابت کنند. دراین امر روش معاندانه دو تن از علمای دربار بنام شیخ عبدالنبی صدرالصدور و شیخ الاسلام مخدوم الملک عبد الله سلطانپوری در انحراف افکار وعقاید اکبر از اسلام و اسلامیان از همه بیشتر اهمیت داشت واین عبادتخانه که برای کسب مثوبات وادخار حسنات تأسیس شده بود در حقیقت موجب بد بینی وگمراهی اکبر گردید. امر دیگری که موجب اختلاف شدید بین علما و فقها وزوال مخدوم الملک و بعضی دیگر گردید موضوع تعدد زنان بود. اکبر شاه که بمنظور تشیید واستحکام روابط حسنه باهندوان وجلب نظر آنان وازبین بردن مخالفتهای مهاراجه ها بادختران و خواهران بزرگان آنان ازدواج کرده بود بیش از چهارزن داشت وچون مباحثات عبادتخانه به تعدد زوجات کشید پادشاه بفکر افتاد تاراه شرعی برای داشتن بیش از چهارزن بیابد وبرای این منظور قاضی حنفی را از دربار مرخص وقاضی دیگری بنام حسین عرب مکی را که از فقهای مالکی بود مقرر داشت واوفتوی دلخواه پادشاه را صادر کرد. (۱) علاوه براین اکبرشاه همواره شاهد اختلافات شیعه و سنی بود ومیدید که حتی علما و فقهائیکه بیک مکتب فقهی منسوبند در امور حیاتی واصول مهم واساسی مذهب بایکدیگر اختلاف دارند ورفتار آنان با یکدیگر بسی شرم آوراست چنانکه فیضی درضمن قصیده ای میگوید:

زبان کشیده به دارالقضای عجب وریا — شهود کذب زدعوی گران ایمانی
اگرحقیقت اسلام درجهان این است — هزار خنده کفراست بر مسلمانی

نتیجةً اکبر از این روش خود سرانه ورفتارهای مغرضانه ومخاصمانه علماء بتنگ آمد وازآن پس درهای عبادتخانه را برروی علمای مذاهب دیگر نیز باز گردانید وپیروان

---

(۱) رود کوثر – شیخ محمد اکرم – پاکستان – ۱۹۵۸ – ص ۸۵

دین مسیحي هندو زردشتي و فرق مختلف دراین مباحثات، شـرکت مي جستند. اکبرشـاه از شنیـدن مباحثات واز دیـدن جدال آنـان بـه ایـن نتیـجه رسید که باید محاسن تمام ادیان را جمع کرده روش وآئین جدیدی ایجاد کند تابتوان پیروان مذاهب مختلفه رازیریك بیرق گردآورد وبدین وسیله به دو هدف مهم سیاسي ومذهبي برسد چه آنانیکه روش اورا قبول کنند ازاختلاف و جدالهای خود برحذر بوده وفاداری وجانبازیشان بیشتر از دیگران قابل اطمینان و اعتبار خواهد بود. علاوه براین با جمع کردن اختیارات دیني ودنیوی درخود متیوانست از فعالیتهای علما وفضلای دربار جلوگیری کند چه آنان مذهب را وسیله استحکـام موقعیت خود واضمحلال وضع کشور قرار داده بودند وهمیشه در امور سلطنت مداخلت میکردند. اکبر از مداخلتهای ناروای فقها آنچنان منضجر بود که حتي این موضوع را درنامه ایکه بنام عبیداله خان ازبك (۱) نوشته است اظهار نمود وگفت که علمای دربار میخواهند در فرمانروائي شریك پادشاهي باشند ومیدانست که آنان " طالب جمع ریاست دین با ریاست دنیوی بودند." اوقبل ازاعلام روش جدید خود بمنظـور جلب رضایت پیروان مذاهب مختلف سنن وآداب مذهبي واجتماعي آنان راانجام میداد وحتي به پرستش ونیایش آفتاب میپرداخت " ونور دوستي راایزد پرستي میشمرد" " وستایش الهي میاندیشد" وعقیده داشت که " خورشید والا رابه فرمانروایان عنایتي است خاص وازینرو نیایشگری بدونمایند والهي پرستش برشمرند." (۲) درنتیجه این عمل ودیگر روشهای غیراسلامي مردم ازاو آزرده شدند وعلما و فقها کارهای اورا تحقیر اسلام تلقي میکردند. یکي از قضات شهر جونپور بنام ملامحمد یزدی به الحاد وارتداد سلطان فتوی داد وجهاد برعلیه اورا واجب دانست. (۳) دراین امربعضي علمای دیگراز شیعه وسني بااوهم عقیده بودند. اکبر به آساني توانست آوازآنان را در حلقوم خفه کند ولي حس انزجار ونگراني که درقلب عموم مسلمانان

---

(۱) منتخب التواریخ ـ ملا عبدالقادر بدایوني جلد دوم ص ۲۶۸

(۲) رود کوثرص ۱۲۷ (۳) The Cambridge History of India Vol IV, p. 126

ایجاد شده بود از بین نرفت بلکه شدید تر شد و در مرزهای شمال غربي و قسمتهای شرقي هندوستان شورشهای مخوف برپا گردید واکبر مجبور شد شخصا برای سرکوبي شورشیان بجنگ برود. پس از پیروزی در این جنگها اکبر روش وآئین جدید خود را اعلام نمود وآن را روش صلح کل و "آئین رهنموني" نامید. علمای هند باستثنای آنانیکه دراین کار شریك ومشاوراو بودند این شیوه را به دیده اعتراض نگریسته حاضر بقبول آن نشدند وتا پایان عمر اکبر بیش از ۱۸ یا ۲۰ تن ازامرای دربار به آئین وکیش جدید نگرویدند (۱) بعضي دیگر آئین جدید شاه را بباد تمسخر گرفته براو طعنه ها میزدند که این بیت ملا شیری (۲) ازپنجاب نماینده افکار آن طبقه میباشد:

پادشاه امسال دعوای نبوت کرده است
گر خدا خواهد پس از سالي خدا خواهد شدن

اینان حتي کارهای نیك اکبررا نیز بادیده شك وتردید مینگریستند چنانکه چون اکبر بعد از سرکوبي شورش مرزا محمد حکیم از کابل به لاهور برگشت مسجد کوچکي برای ادای فرایض پنجگانه در قلعه بنا کرد ومعترضین باریك بین این کاراورا نیز خالي از مصلحت ندانسته چنین گفتند:

شاه ماکرد مسجدی بنیاد — ایها المومنین مبارکباد
واندرین نیز مصلحت دارد — تا نمازان گذار بشمارد

اکبر در تبلیغ واشاعه این روش مانند کارهای دیگر احتیاط رااز دست نداد وبرخلاف آنچه که درمیان مردم مشهور بود او هیچگاه ادعای نبوت نکرد وحتي نام "دین الهي" که به روش وآئین وی اطلاق شده در عهد او مستعمل نبود وبعدا "دیگران طریقه اورا بدین اسم نامیدند. ابوالفضل درکتاب آئین اکبری این روش رابنام "آئین رهنموني" یادکرده است (۳). در مورد نبوت ملا عبدالقادر بدایوني که سرسختترین مخالف

---

(۱) ایضاً ص ۱۳۱

(۲) رود کوثر ص ۱۱۷

(۳) رودکوثر ص ۱۳۱

روشهای اکبر شاه بود باین امر اقرار میکند و میگوید " این همه باعث دعوای نبوت شد اما نه بلفظ نبوت" (۱). آنانکه اکبر را در ایجاد وانشاء این روش مشاور و یار بودند عبارتند از شیخ مبارك (پدر ابوالفضل وفیضي) ابوالفضل حاجي ابراهیم سرهندی و ملا ابوسعید که همه از طبقه روحانیون و علما بشمار میرفتند. ولي در سلك علما وامرای دربار عده دیگری نیز بودند که مخالف این طریقه بوده از انتشار اخبار مباحثات عبادت خانه و برگزاری رسوم غیراسلامي در دربار جلوگیری میکردند واز آنجمله نواب مرتضي خان شیخ فرید (متوفي ۱۰۳۵) از همه برتر ومتنفذ تر بوده است. شیخ فرید همواره در تبلیغ واشاعه آئین مبین اسلام میکوشید و باحمایت وپشتیباني شیخ احمد معروف بامام رباني مجدد الف ثاني سرهندی رح بترویج طریقه نقشبندیه پرداخت. شیخ فرید از جمله امرائي بود که در هنگام مرگ اکبر بکمك جهانگیر شتافت ووعده ترویج مذهب اسلام ازاو گرفت. بهمین جهة در عهد جهانگیر بمراتب بالاتری ارتقا یافت وسرانجام بصوبه داری پنجاب مامور گردید و همانجا فوت کرد. جهانگیر در عهد حکومت خود بمذهب ودین علاقه وافری نداشت. او آئین وروش رهنموني پدر خود را ادامه نداد ولي درعین حال سیاست مصالحت آمیز با پیروان سایر مذاهب را پیش گرفت و حتي بانجام مراسم هندوئي که باعث خوشنودی زنان راجپوت او میشدند میپرداخت. او همواره برای زیارت و عرض ارادت پیش اشخاص تارك الدنیا وعرفای عصرخود اعم از هندو و مسلمان حاضر میشد واقوال آنان را بادقت گوش میداد و در نظریاتشان نیکو مینگریست. در اینجا باید متذکر گردید که دراین زمان فرقه های متعدد هندو تحت تعلیمات پیروان راما نند (Rama Nand) وگورو نانك (Guru Nanak) در شمال هند و چیتنیه (Chaitanya) وشنکارا دیو (Shankara Deva) در قسمتهای شرقي هندوستان بوجود آمدند. این فرق درحقیقت حلقه ای از سلسله جنبشهای فکری و مذهبي است که در نتیجه ارتباط هندوان بامسلمانان ایجاد گردیده بود. تبلیغ اسلام در هند در آغاز کار باتهدید و جبر و زور همراه نبود و بیشتر نتیجه فعالیتهای

---

(۱) منتخب التواریخ جلد دوم ص ۲۸۷

درویشان و عرفای اسلام بوده است ۰ (۱) وجود این عرفا و صوفیه مسلمان در هند باعث گردید که هندوان در عقاید و افکار و فلسفه خود تجدید نظر کنند تا بتوانند از مذهب و عقیده خود در مقابل آئین جدید اسلام دفاع کنند. این سلسله جنبش ها چون بعهد پادشاهان گورکانی رسید عده زیادی از عرفاء وروحانیون در هردو مذهب بوجود آمدند که افعال واعمال آنان بیشتر برای از بین بردن تفرقه وتبعیضهای مذهبي بوده است . این کسان بین هندوان باسم (bhaktas) وبین مسلمانان بنام صوفیه معروفند ودر حقیقت دوگروه روحانیان بمنزله پلي برای اتحاد هندو و مسلمان این شبه جزیره قرار گرفتند (۱) روش ومسلك این عرفای هندو و مسلمان روش آزادانه ای بشمارمیرفت وآنان بهماهنگي وهم زیستي مردم مختلف العقیده تایل بودند.شباهت و مانندگي هائي که درتصوف و ودانتا واسلام از جهة وحدت وجود و غیره موجود هست سبب نزدیکي بیشتر میشد ومورد پسند وعلاقه مردم واقع گردید. دراین زمان در قسمتهای مختلف هند فرقه های بوجود آمد که پیروان آنان ازاصل عقیده منحرف شده به اعمال زشت دست زدند وارزشهای مذهبي را کاملاً فراموش کردند. یکي ازآنان فرقه ای بنام مدار یه هست که درقسمتهای مرکزی ومجاوری هندوستان بیشتر رواج یافت و پیروان آن درروش توکل وترك وسایل دنیوی راه اغراق وافراط راپیموده بعریاني وبرهنگي زندگي بسر میبردند واصول اخلاقي واساسهای مذهبي رااز هم پاشیدند. فرقه دیگری بنام روشنیه درقسمتهای شمال باختری هند بوجود آمد که موسس آن بایزید انصاری معروف به پیر روشن یا پیرروشان است . پیروان این فرقه بیشتر در حدود افغانستان کنوني بودند وکارآنان کشتن وبردن اموال مسافرین وکاروان هاعي بود که ازآن منطقه عبور میکردند وآنان این کاررا جایز میشمردند چه عقیده داشتند" هرکه خدارا وخود را

---

(۱) The Cultural Heritage of India, Calcutta, Vol IV, p 378 and The Glimpses of Medieval Indian Culture, Yusuf Husain, Madras.

(۲) The Culturai Heritage of India Vol IV, p 378

نشناسد آدمي نیست اگر او موزی است حکم گرگ و پلنگ ومارو کژدم دارد و پیغمبر عربي ص گفته : اقتل الموزی قبل الایذا واگر نیکو کار و نماز گزارست حکم گاو و گوسفند دارد وکشتن آنان جایزاست . بنا براین مخالفین خود شناسي راکشتن فرمود چه اینها حیوانانند . . . . وگفت هرکسي که خودرا نشناسد وخبراززندگي جاوید و حیات ابدی ندارد مرده است ومال مردد که وارثان آن چنین مرده باشند بزندگان رسد . از این رو حکم برقتل نادان کرد ."(۱)

چون از این بگذریم میبینیم که سیاست مذهبي وکشتار های مردم غیرشیعه در ایران عکس العملي در هندوستان بوجود آورد . روش اکبرشاه وجهانگیر در مورد مذهب وعقیده کاملاً آزادانه بود وآنان بکارهای حکومت ایران اعتراضي نمیکردند ولي عموم مردم وعلمای غیرشیعه هند ازروش صفویان ناخوشنود بوده عکس العملي ازخود نشان دادند ودرهرجائیکه علما وفضلای اهل سنت ویا خلفا ومریدان آنان فرصت میبافتند به رد عقاید شیعه میپرداختند وحتي ازآزار دادن به آنان نیز دریغي نداشتند . دراین ضمن میتوان اسم قاضي نوراله شوستری عالم شیعه را برد . وی یکي ازعلمای بزرگ وفقهای معروف بود که درفقه سني وشیعه ید طولي داشت و در عهد اکبر وجهانگیر مقام قاضی القضاة شهرآگرا را بعهده داشت اما سرانجام در نتیجه تعصب واتهام برفض وبدگوئي صحابه رسول بمرگ محکوم شد . معروفترین اثر وی " مجالس المومنین " و" احقاق الحق " است که درزمان قضاوت درآگرا نوشته بود .

علاوه براین علمای متشرع عقاید صوفیه راکه بعضي ازآنان به سکر واقعي عمل میکردند واعمالشان ظاهراً خلاف شرع محمدی میبود مردود میشمردند . آنان مسئله وحدت وجود راکه بااختلاط به تعالیم ودانتا برنگ دیگر درآمده ودرعقاید صوفیه موثر واقع شده بود ، موجب گمراهي وسوء عقیدت صوفیه میپنداشتند ودرترویج شریعت دین اسلام کوشش نموده پیروی کامل ازآن راوسیله حقیقي عرفان وآشنائي باخدا تلقي میکردند . در این مورد مرشدی باسم خواجه باقي بالله (۱۵۶۳ - ۱۶۰۳ میلادی) و پس ازاو مریدش

---

(۱) رود کوثر ص ۵۳

شیخ احمد معروف به مجدد الف ثاني سرهندی (۱۵٦٤ - ۱٦۲۵ میلادی) که از پیروان طریق نقشبندیه بودند از همه بیشتر فعالیت نمودند. عقیده ایشان در مورد معتقدین وحدت الوجود چنین بوده است: "اکثر ابنای این وقت بعضي بتقلید و بعضي بمجرد علم و بعضي دیگر بعلم ممتزج به ذوق و بعضي بالحاد وزندقه دست بدامن این توحید وجودی زده اند و همه را از حق میدانند وگردنهای خودرا از ربقهٔ شرعي بحیله میکشانند و مداهنات در احکام شرعیه مینمایند و باین معامله خوشوقت وخورسند اند وایشان .... مقصود اصلي را ورای شریعت خیال میکنند. حاشا وکلاّ نعوذبالله سبحانه من هذا الاعتقاد السؤ". (۱)

مشایخ نقشبندیه از آغاز کاربه پیروی شریعت محمدی اهمیت بسیار داده وبا هرگونه بدعت مخالفت مینمودند واجازه نمیدادند هیچ نوع آلودگي در اصول وعقاید اسلامي راه پیدا کند. شیخ احمد سرهندی که خود از مشایخ معروف هند است باصول طریقه نقشبندیه باسختي وتعصب پای بند بوده وحتي برای رد مسئله وحدت وجود مسئله جدیدی رابنام وحدت الشهود بمنظوراصلاح عقاید کسانیکه تحت تاثیر عقاید ودانتا قرار گرفته بودند شرح داد. وی عقیده داشت که رابطه بین آفریده وآفریدگار رابطه عبد ومولي است واگر عبدی درحال خاصي خودرا به معبود نزدیك کند وسیا خودرا با او یکي بیند آن حالتي است عارضي وبرای مدتي کوتاه وچون آن حال بپایان رسد رابطه عبد ومعبود مجددا برقرار میشود واین حالت اصلي باید همواره راهنمائي حقیقي برای عارف وسالك باشد. طریقه جدیدی که بنام وی طریقه نقشبندیه مجددیه معروف است درتمام اصول وفروع اتباع سنت سنیه واجتناب ازبدعتهای نامرضیه رامیآموزد. پیرو این طریقه بایداز هرحیث از سنن رسول اکرم ص وصحابه کرام متابعت کند وزندگي آنان راسرمشق قرار دهد. چله کشي - سماع ورقص - چراغان کردن برقبرهای مردگان وسجده به غیرخدا وحتي پابوسي مرشدان مجاز نیست این روشهای سنت موجب گردید که شیخ احمد درنتیجه انکار از سجده کردن به

---

(۱) رودکوثر ص ۳۷٦ - ۳۷۷

پیش جهانگیر به حبس محکوم گردد. غیراز شیخ احمد سرهندی علمای دیگر نیز در این راه خدماتي انجام دادند که از جمله میتوان شیخ عبدالحق محدث دهلوی (متوفي ۱۶۴۲ میلادی) ملاکمال الدین کشمیری (متوفي ۱۶۰۸ میلادی) ملا عبدالحکیم سیالکوتي و ملا محمود جونپوری (متوفي ۱۶۵۲ میلادی) و مولانا صبغت اله (متوفي ۱۶۰۷ میلادی) وغیره را نام برد.

در این زمان سراسر کشور هند از لحاظ عقاید مذهبي دارای فرقه های متعدد مسلمان وغیر مسلمان بوده وتفرقه ونفاق وجدالهای فکری وواقعي بین آنها بروز میکرد. سرزمین کشمیر محط ومرکز صوفیه وریشي های مسلمان بود وآنان باکمال آرامش وسکوت وصداقت زندگي خودرا سرمشق دیگران قرارمیدادند. جهانگیردرتزوك صفات آنان را میشمارد ومیگوید که باوجودیکه آنان در علوم مذهبي تبحری ندارند ولي زندگي آنان کاملا منزه وبي آلایش است. به هیچکس بد نمیگویند وقلب وروح آنان از طمع وحرص وآز پاك است. آنان گوشت نمیخورند وازدواج نمیکنند ودرختان میوه دار را برای استفاده مردم غرس میکنند وازآن هیچگونه منفعت برای خود درنظر ندارند. عده آنان در حدود دو هزار نفر میباشد (۱). خواجه محمد اعظم دیده مری تریب به سي وپنج تن صوفي وریشي راکه در عهد جهانگیر درکشمیر بسر میبردند ذکر میکند (۲). اینان برای تعلیم وتدریس روشهای مخصوص خود خانقاه ها بناکردند وآنها را "زیارت" گفتند (۳). عده ازریشي ها درکوهها ومغاره ها زندگي میکردند واز هرگونه شهرت ومعاشرت باامراء وسلاطین دوری میجستند.

شاه جهان نسبت به جهانگیر واکبر بمذهب بیشتر علاقمند بود. او همیشه در اجرای مقررات ودستورها شریعت اسلام را در نظر میگرفت. قبل از او رسم براین بود

The Memoirs of Jehangir translated by Rogers & Beveridge (۱) Vol.II p 149-150

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۲۶ — ۱۳۵.

Kashir Vol I p 97 (۳)

که اشخاصیکه بحضور امپراطور بارسیانتند بایستی درآستانه شاه سجده کنند وانکار باعث گردید که جهانگیر شخصیتي مانند شیخ احمد سرهندی را بحبس محکوم کند. ولي شاه جهان این رسم غیراسلامي را از بین برد. این پادشاه علاقه وتوجه خاصي بترویج مذهب سنت داشت واز فرقه حنفي طرفداری میکرد. او سکه های دارای نشان ونامهای خلفای راشدین رایج کرد. شاه جهان شخصاً مقید به انجام آداب دیني واعمال عبادت بود و تاآخر عمرازآن دست برنداشت. از طرف دیگراین پادشاه خالي از تعصب مذهبي نبود. درسال ۱۶۳۳ میلادی دستور داد تمام معبدهای هندوکه در عهد جهانگیر بنا شده بود منهدم سازند. یکسال بعد فرمان داد تارسم ازدواج بین هندوو مسلمان که در بعضي نقاط کشمیر و پنجاب رایج بوده از بین رود (۱) وعلت واقعي آن چنانکه قبلا اشاره کردیم همان رسم سوزاندن زنان بیوه با جسد شوهر مرده بوده است. همچنین شاه جهان برای بعضي مردم نواحي که رسوم آنان خلاف آئین اسلام بود وقتل وراهزني وبردن اموال مسافرین راحق میشمردند به اشد مجازات قایل شد. اهل شرع وعلماء وفقها این اعمال را میستودند چنانکه در تواریخي چون پادشاه نامه عبدالحمید لاهوری ازاو بعنوان "پادشاه اسلام نواز وکفرگداز" یاد شده است ودرجائي نویسد: (۲) " سنت سنیه الهي برآن جاری است که هرگاه کاردین رو به اندراس نهد وشعار اسلام رخ به انطماس بتائید ایزدی یکي از بندگان سعادت اندوز بروی کارآید تابه آبیاری مساعي جمیله گرد فتور از ساحت اسلام فرونشاند وبدستیاری دین پروری ودیانت وری اساس شریعت را مشیّد گرداند وچون معابد اسلام رو به انهدام نهاده بود ومباني شریعت رخ به انعدام ـ ایزد کارساز این پادشاه اسلام نواز وکفرگدازرا اورنگ آرای اقبال گردانید ـ بنیاد اسلام را چنان محکم و مرصوص ساخت که تاروز نشور گرد فتور بردامن دوام نه نشیند" ولي چون از محیط دربار وشخص شاه وعده‌ای از علمای متعصب بگذریم معلوم میشود که نه تنها در محافل صوفیه بلکه درمجالس علماء و مشایخ و

---

(۱) The Camb idge History of Ind Vol IV p 217

(۲) اقتباس ازرودکوثر ص ۳۷۳ - ۳۷۴

روحانیون و دربارهای امرا وشاهزادگان صدای وحدت الوجود طنطنه انداخته بود. اولین کسي که درسلك این عرفا میتوان ازاو نامبرد شیخ میان میراست. اسم اصلیش میر محمداست وازعرفای سلسله قادریه بشمار میرود. وی در شهر سهوان در استان سند (پاکستان) در خانواده قضاة دیده بجهان گشود. تا پنجاه سالگي در موطن خود گذرانید و پس از آن به لاهور رفت ودر آنجا به ارشاد و تبلیغ پرداخت. شیخ میان میر به فلسفه اشراق ووحدت وجود علاقه خاصي داشت و عبارات فتوحات مکي شیخ الموحدین ابن العربي را حفظ کرده بخاطر داشت. شیخ پس ازیك عمرکه به تجرد بسر برد درسال ۱۰۴۵ هجری (۱۶۳۶ میلادی) چشم از جهان بربست. شاه جهان و جهانگیر بشیخ ارادت میورزیدند و شاه جهان برای زیارت وی بلاهورمیرفت. محمد صالح کنبوه در" عمل صالح" راجع به عقیدت شاه جهان بمیان میر مینویسد" (۱) حضرت پادشاه حقایق آگاه بنحوی شیفته‌ء صحبت آن مقتدای اصحاب عرفان‌شدند که مزیدی برآن متصور نباشد چنانچه بارها أطوار محموده واحوال ستوده ایشان را ستوده میفرمودندکه ازمشایخ متصوفه این کشور میان میر را کامل تریا نتم واز ایشان گذشته شیخ المشایخ شیخ فضل الله" دارا شکوه پسرارشد شاه جهان نیزبه شیخ عقیدت بسیارداشت ودر تذکره سفینة الاولیا ترجمه احوال اورا بتفصیل نوشته است.

کشمکشها واختلاف عقیده در میان صوفیه وعلمای اسلام دراین عهد نیزمانند ادوار دیگر مشاهده میشود بطوریکه از آثار دارا شکوه برمیآمد روزی پادشاه بحضور میان میر رسید وبه سخنان عرفاني آن عارف کامل درباره سلوك ورسیدن بحق گوش فرا داده بوده. دراین صحبت ملا عبدالحکیم سیالکوتي مرید شیخ احمد سرهندی نیز حضورداشت. درضمن صحبت اززبان میان میر بگزشت که چون سالك مرحله عالم ملکوت راکشف میکند اورابه بیابان میفرستند تادر سکوت وتنهائي دوراز هیاهوی شهرها بعبادت پردازد وازیادحق غافل نشود. با شنیدن این کلمات ملا عبدالحکیم لب باعتراض بگشود وگفت بدینگونه آن سالك نمیتواند نماز را

(۱) اقتباس ازرود کوثر ص ۳۸۰

بجماعت بگزراند (۱). این مثال تا حدی وضع فکری معتقدین دو طریق مختلف اسلامي را که بعداً اختلاف بیشتری پید کرد روشن میسازد. ملا شاه قادری خلیفه شیخ میان میر و مرشد دارا شکوه نیز در این راه شهرت دارد. نام ملا شاه - شاه محمد و وطنش بدخشان است. در آغاز جواني بکشمیر مسافرت نمود و از آنجا به لاهور آمده بدست شیخ میان میر بیعت نمود و سالك سلك طریقت شد. چون ملا شاه نمیتوانست گرمای شدید لاهور را تحمل کند از مرشد خود اجازه اقامت در کشمیر گرفت و آنجا دارا شکوه و خواهرش جهان آرا خانقاهي برای او در دامن کوه بنا کردند. ملا شاه در این خانقاه به ریاضتهای شاقه میپرداخت و بطوریکه دارا شکوه مینویسد ملا شاه برای مدت هفت سال بین نماز عشا و نماز صبح به حبس نفس و ذکر خفي مشغول بود. (۲) علاوه بر این ریاضتهای دیگر را نیز بدو نسبت میدهد. ملا شاه مانند سایر صوفیه معتقدین و پیروان تمام مذاهب را بیك چشم میدید و هیچگاه تبعیضي بین آنان قایل نمیشد. در این زمان در کشمیر اختلافات شدیدی بین شیعه و سني بوجود آمد (۳). ولي هرگاه این موضوع در حضور ملا شاه مطرح میشد او طوری بمردم میفهماند که اختلافات آنان از بین میرفت. ملا شاه بمانند مرشد خود بوحدت الوجود قایل بود و همواره مردم مذاهب دیگر را بحضور خود میپذیرفت و عقاید و افکار آنان را محترم میشمرد. این روش صوفیان اسلام با روش علمای ظاهری کاملاً متغایر بود. حتي شیخ احمد سرهندی در مکاتیب خود بر علیه غیر مسلمانان اظهار انزجار مینمود و بحقارت و اهانت آنان تبلیغ میکرد. او و پیروانش حتي حاضر به هیچگونه سازش با غیر مسلمانان نبودند. شیخ احمد در نامه ایکه بجواب شخصي بنام "هردی رام" (Hirde Ram) نوشت از عقیده‌ٔ او که رام و رحمٰن حقیقةً یکی است اظهار تنفر نمود و طوری به او پاسخ داد که حتي میتوان گفت که بخدایان هندو توهین کرده

---

(۱) رود کوثر ص ۳۸۱

(۲) ایضاً ص ۳۸۲

(۳) رجوع کنید به صفحه ۴۸۲ - تاریخ حسن جلد اول

است (۱) . ولي درمقابل این روش بعضي علمای اسلام صوفیه و درویشان مانند ملاشاه افکار ونظریاتي که منظورآنها هماهنگي واتحاد بین پیروان مذاهب مختلف است استقبال میکرد و باروشن بیني و بلند نظری که خاص آنان است باعث ایجاد احترام متقابله و دوستي و محبت میشدند . شخصي بنام دلي رام (Dali Ram) درنتیجه تعلیمات ملاشاه و صحبتهای دارا شکوه و متصوفه دیگر کشمیر ـــ جاه ومنصب و ملك خود را ترك نمود و شعله عشق الهي در قلب او فروزان گردید . صاحب دبستان مذاهب (۲) درباره او چنین نوشته است ـــ " درکشمیر بخدمت ملاشاه بدخشي رسید کامیاب شناخته گشت و بمقتضای الصوفي لا مذهب له ـــ بقید هیچ دین و آئین بازنه بسته بابت و بتخانه آشناست واز مسجد بیگانه نیست " از این عبارت دبستان مذاهب پي باصل کلّي عقاید عرفا وصوفیه میبریم که مذهب ظاهری را چندان اهمیت نمیدادند ومردم هر مذهب و ملّت را به پیروی و تبعیت خود میپذیرفتند وحتي بامتزاج واختلاط عقاید مذهبهای مختلف کوشش میکردند چنانکه یکي از رباعیات ملاشاه شاهد این قول است . اومیگوید:

آنراکه بجاست برسرایمان جنگ ‌‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ازمومن وزایمان اورا صد ننگ
مومن نشود تاکه برابرنشود ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ بابانگ نماز ناقوس فرنگ

وجائي میگوید :

حرف دیوانگي است در دل ما ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ چه زند سردگر ازین گل ما
وز تماشاش فرصها همه رفت ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ چیست پرسیدن از نوافل ما
روی او در مقابل مرائت ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ روی ما بود در مقابل ما
دره عشق آنکه ما را گشت ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ غیر ماکس نبود قاتل ما
وصل داداین خبر که غیر یکي ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ نیست موصول ما وواصل ما
ازسراتحاد این برخاست ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ میل ما اوست مایل ما

---

(۱) رودکوثر ص ۲۶۷ ـــ ۲۸۰

(۲) دبستان مذاهب طبع نولکشور کانپور ۱۳۲۱

ما که جز حق نه ایم از عرفان — پس چه پرسي ز حق و باطل ما

مناسب است در اینجا بیتي چند از دلي رام نیز نقل کنیم واز عقیده و نظرش آگاه شویم او میگوید :

ما نه آن خودیم آن توایم — بي نشاني تو ما نشان توایم
این نشانها نشان ذات تواند — مظهر جلوه صفات تواند
پاکي از فکر واز قیاس ما — ای تو پیدا دزین لباس ما
مظهر ذات تو همه اشیاء — بي تو ما توئي وخود توما
ذات تو در صفات تو پیدا — صفت عین ذات ای مولا
ماهمه هیچ — هر چه هست توئي — ای منزه ز فهم وهم زدوئي
باهمه موج بحر ذات توایم — مظهر مجمل صفات توایم

عهد حکومت شاه جهان برای ترویج واشاعه افکار صوفیه اهمیت بسیار دارد ودر این امر پسر ارشد وی دارا شکوه نقش مهمي بعهده داشت . دارا شکوه درسال ۱۶۱۵ میلادی چشم بجهان گشود ودر سن بیست سالگي بیمار شد وبمعیت پدر خود بحضور شیخ میان میر رفت ودر نتیجه دعای آن عارف از بستر بیماری برخاست وبهبود یافت (۱) . مقام دارا شکوه از حیث علم و فضل از دیگر شاهزادگان گورکاني هند بالاتر است او کاتبي بارع وخطاطي خوش قلم و شاعری خوش سخن بود . اولین اثر بنام سفینة الاولیا را در سن بیست و پنجسالگي بسال ۱۰۴۹ نوشت . سه سال بعد تذکره دیگری بنام سکینة الاولیا نوشت ودر آن شرح احوال پیر خود یعني ملا شاه قادری و میان میر بدخشي و بعضي عرفای دیگر معاصر خود را بتفصیل نگاشت واز خود نیز درباره طي کردن مراحل ومسالك طریقت ذکری کرده است . آثار دیگر او مانند — رساله حق نما وحسنات العارفین یا شطحیات و مجمع البحرین و ترجمه کتابهای مقدس زبان سانسکریت مانند سراکبر و بهگوت گیتا (Bhagwat Gita) و همچنین آثار دیگری که بحکم او ترجمه و یا تألیف شده مانند جگ بشست (Jog —

---

(۱) رود کوثر ص ۳۹۸

(Bashist – ر مکالمه دارا شکوه و بابالال و غیره نماینده عقاید و تمایلات فکری اومیباشد. دارا شکوه در ابتدا پیرو سلسله قادریه بود ولي ارتباط او با صوفیه واختیار روش آزادانه درامور مذهبي و دیني اورا وادارکرد تابه پیروان وعرفای غیراسلامي مراجعه و با خواندن کتب مقدس آنان از عقاید وافکار ایشان آگاه شود. تماس دارا شکوه یا پیروان ادیان مختلف اورا به این نتیجه رسانید که حقیقت یکي است و باید نکات مشترکي را که بین مذاهب مختلف وجود دارد تحقیق وآشکار سازد و بدینوسیله راهي برای وحدت ادیان بوجود آورد. این عقیده خود را او در دیباچه سراکبر مشروحا توضیح داده است چنانکه گوید: (۱)

" چون نقیر بي انده – محمد دارا شکوه در سنه ۶ هزار و پنجاه هجری که بکشمیر جنت نظیر رفته بود به جاذبه عنایت الهي وفضل نامتناهي سعادت ارادت اکمل کاملان وزبده عارفان واستاد استادان – پیرپیران – پیشوای پیشوایان – موحد حقایق آگاه – حضرت ملا شاه سلمه الله تعالي دریافت وچون ذوق دیدن عارفان هرطایفه وشنیدن سخنان بلند توحید بهمرسیده بود واکثرکتب تصوف بنظر درآورده ورساله ها تصنیف کرده بود وتشنگي توحید که بحری است بي نهایت دمبدم زیاد میشد سئله های دقیق بخاطر میرسید که حل آن جز بکلام الهي واسناد ذات نامتناهي امکان نداشت و چون قرآن کریم وفرقان عظیم اکثر مرموز است و امروز دانندهٔ آن رمزها کمیاب است خواست که جمیع کتب سماوی را بنظر درآورد تا از همان کلام الهي که خود تفسیرخود است اگر درکتابي مجمل باشد دیگر مفصل یافته شود واز آن تفصیل آن اجمال دانسته شود.

" نظر برتوریت وانجیل وزبور و دیگر صحف انداخت – امّا بیان توحید درآنها هم مجمل ومرموز بود واز ترجمه های سهلي که اهل غرض کرده بودند مطلب

---

(۱) مقدمه سرّاکبر یا اوپانیشاد بسعي واهتمام دکتر تاراچند و سید محمد رضا جلالي نائیني چاپ تهران ۱۳۴۰ – از ص سه تا شش.

علوم نگردید درپي آن شد که ازچه جهت در هندوستان وحدت عیان گفتگوی توحید بسیاراست وعلمای ظاهری وباطني قدیم هند را بروحدت انکاری و بر موحدان گفتاری نیست بلکه پایهٔ اعتباراست برخلاف جهلای این وقت که خود را علماء قرارداده اند ودرپي قیل وقال وآزار وتکفیر خداشناسان و موحدان افتاده جمیع سخنان توحید راکه از فرقان حمید واحادیث صحیح نبوی صریح ظاهراست رد مینمایند وراهزنان راه خدااند.

" بعد ازتحقیق این مراتب معلوم شدکه درمیان این قوم قدیم - پیش ازجمیع کتب سماوی چهارکتاب آسماني که رگ بید وججر بید وسام بید واتهربید باشد برانبیای آنوقت که بزرگترین آنها برهما که آدم صفي الله است با جمیع احکام نازل شده واین معني از همین کتابها ظاهراست.

" واز قرآن مجید نیز معلوم میشود که هیچ قومي نیست که بي کتاب و پیغمبر باشد چنانچه میفرماید: وماکنّا معذبین حتي نبعث رسولا - درآیت دیگر: وان من امة الاخلافیها نذیر-ودرجای دیگر میفرماید: لقد ارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا معهم الکتاب والمیزان. پس ازاین مشخص شدکه الله تعالي هیچ قومي راعذاب نکند تاآنکه رسول درآن قوم مبعوث نشده باشد و هیچ امتي نیست که درآن پیغمبری نگذشته باشد - و بتحقیق که فرستاده است رسولان را با معجزات ظاهر و نازل شده است بایشان کتاب ومیزان -

" وخلاصهٔ این چهارکتاب راکه جمیع اسرار وسلوک واشغال توحید صرف در آن مندرج است وآنرا اپنکهت مینامند وابنای آنزمان آنرا جدا ساخته برآن تفسیرها بشرح وبسط تمام نوشته اندو همیشه آنرا بهترین عبادات دانسته میخوانند

" این حق جوی خود مبین را چون نظر براصل وحدت ذات بود نه بزبان عربي وسریاني وعبراني وسنسکرت، خواست که این اپنکهت ها راکه گنج توحیدبودو دانندگان آن درآن قوم هم کم مانده اند، بزبان فارسي بي کم وزیاد وبي غرض نفساني بعبارت راست براست لفظ به لفظ ترجمه نموده بفهمد که این جماعت که آنرا ازاهل اسلام اینقدر پوشیده وپنهان میدارند درآن چه سراست.

«وچون در این ایام بلده بنارس که دارالعلوم این قوم است تعلق به این حق جو داشت پندتان و سنیاسیان (اشخاص تارك الدنیا) راکه سرآمد وقت و بید و اپنکهت دان بودند جمع ساخته خود این خلاصه توحید راکه اپنکهت ها یعني اسرار پوشیدني باشد ومنتهای مطالب جمیع اولیاالله است در سنهٔ هزار و شصت و هفت هجری بیغرضانه ترجمه نموده و هر مشکلي و هر سخني بلندی که میخواست و طالب آن بود و میجست ونمیافت از این خلاصهٔ کتاب قدیم که بیشك وشبه اولین کتاب سماوی وسرچشمه تحقیق وبحر توحید است ومواقق قرآن مجید بلکه تفسیرآن است یافت وصریح ظاهر میشود که این آیت بعینه درحق این کتاب قدیم است :» انه لقرآن کریم في کتاب مکنون لایمسه الاالمطهرون تنزیل من رب العالمین» یعني قرآن کریم درکتابي است که آن کتاب پنهان است واورا درك نمیکند مگر دلي که مطهر باشد ونازل شده است از پروردگار عالمیان ومشخص ومعلوم میشود که این آیت در حق زبور وتوریت وانجیل نیست واز لفظ» تنزیل» چنین ظاهر میگردد که در حق لوح محفوظ هم نیست وچون اپنکهت که سرپوشیدني است اصل این کتاب است وآیتهای قرآن مجید بعینه درآن یافته میشود پس به تحقیق که «کتاب مکنون» این کتاب قدیم باشد وازین این فقیر را نادانسته ها دانسته ونافهمیده ها فهمیده شد.»

داراشکوه همین نظریه را در مجمع البحرین که در سن چهل ودو سالگي برشتهٔ تحریر درآورد اظهار میدارد ودر این تألیف کوشش نمود تا قدر مشترکي بین مذهب اسلام وآئین هند و پیدا کند. کتاب مجمع البحرین با این بیت آغاز میشود:

بنام آنکه او نامي ندارد　　　بهر نامي که خواني سربرآرد

وسپس مینویسد :» حمد موفور یگانه ای راکه دوزلف کفرو اسلام راکه نقطه مقابل هم اند بر چهره زیبای بي مثل ونظیر خویش ظاهرگردانیده وهیچ یك ازآنها را حجاب رخ نیکوئي خود نساخته :

کفرواسلام دررهش پویان　　　وحده لا شریك له گویان

در همه اوست ظاهر ــ همه اوست جلوه گر ــ اول اوست وآخر اوست ......

بعد از دریافت حقیقة الحقایق و تحقیق رموز دقایق مذهب حق صوفیه و نا یز گشتن باین عطیه عظمي در صدد آن شد که درك کنه مشرب موحدان هند و محققان این قوم قدیم نماید. با بعضي از کاملان ایشان که بنهایت ریاضت وادراك و نهمیدگي وغایت تصوف وخدایابي و سنجیدگي رسیده بودند مکررصحبتها داشته گفت وگو نمود . جز اختلاف لفظی دریافت و شناخت تفاوتي ندید . از این جهت سخنان فریقین را بهم تطبیق داد و بعضي از سخنان که طالبان حق را در دانستن آن ناگزیر و سود مند است فراهم آورده رساله ای ترتیب داد. چون مجمع حقایق و معارف دو طایفهٔ حق شناس بود به مجمع البحرین موسوم گردانید."(۱)

میتوان گفت که دارا شکوه از فعالیتهای روش جدّ خود اکبر شاه الهام گرفته بود ولي کار خود را خیلي عالمانه و بنحوا حسن انجام داد . دارا شکوه سرپرست گروه صوفیه مسلمان ودرویشان غیر مسلمان عصر خود محسوب میشد . هدف این گروه جز تلاش و جستجو از معاني و مطالب واخذ اصل مشترك بین ادیان مختلف چیزی دیگر نبود . دارا شکوه در کشمیر مکتب جدید تصوف را بنام "کسب ماه" تأسیس کرد و این کار را باشاره مرشد خود ملا شاه انجام داد وبرای این منظور خانقاهي در دامنه کوهي بنا کرد ودر آنجا سالکان طریقت شبانگاهان در روشنائي ماهتاب بریاضت پرداخته به تزکیه نفس وتهذیب قلب وروح اشتغال میورزیدند . زیبائي شب سکوت آرام ونرح بخش ومنظرهٔ زیبای دلکش کوههای مرتفع وآب نیلگون دریاچهٔ دل که درمیان این کوهها بدون سر و صدا در جریان بود برروح وقلب سالك اثر جانگداز وسکون بخش میگذاشت (۲) . این فعالیتهای دارا شکوه یك طرفه نبود بلکه پیروان مذهب هندو نیز از این روش شاهزاده متاثر شده آثار اورا بسانسکریت ترجمه کردند ویکي از آنها ترجمه مجمع البحرین است بنام سمودر ساگر (Samodr — Sagar) — . علاوه براین عده ای از متوسلین غیر مسلمان دارا شکوه از افکار او

---

(۱) نسخه خطي مجمع البحرین ـ کتابخانه مجلس شورایملي ایران ـ تهران

(۲) Kashir Vol II p350-351

متاثر شدند که از آنجمله باید نام چندربان (Chander Bhan) برهمن وبهوپت رای (Bhopat Rai) بیغم را برد (۱). برهمن و بیغم هردو شاعر بودند. ازمطالعه مثنوی بیغم که بزبان فارسي سرروده شده چنین برمیآید که افکارصوفیه و درویشان هندو در فکر و قلب اواثر عمیقي گزا شتند. او دو مرشد داشت یکي مسلمان بنام شیخ محمد صادق ودیگری هندو نارایین بیراگي (Narayan Bairagi) علاوه برایـن از اشعارش چنین استنباط میشود که بیغم مولانای روم رااستاد معنوی خود میدانست. یکي از مختصات مثنوی بیغم این است که او بمانند دارا شکوه سعي کرده است تصوف اسلامي وتعالیم ردانتا را با هم تطبیق دهد وبرای این منظور نکات مشترک این دو سلسله مختلف روحاني را بیان میکند. مناسب مینماید دراینجا ابیاتي چند از مثنوی او که درآن مصاحبهٔ شبلي و جنید را درباره علم بیان میکند نقل کنیم دراین اشعار جنید بسوال شبلي جواب داده میگوید:

ذات اله هست اصل هر علـوم / نیست صرف ونحووني طب ونجوم
اصل جمله علمها ذات خدا ست / کز فروغش روشن این ارض وسماست
گفت دیگرچیست ـ گفتا غیر از این / نیست چیزی درزمان و در زمین

ذکر جنبش اتحاد ادیان که دارا شکوه بنا نهاده بود بدون ذکر سرمد که در عهد اورنگ زیب بعلت عقاید وروش آزادانهٔ خود کشته شد کامل نمیگردد. سرمد بغـرض تجارت به سند آمده بود. در حال خاصي عاشق هندو پسری شد و مال ومتاع و حتي عقل وهوش خود راازدست داده ترك لباس کرده و بسیرو سیاحت دورهندو بسلوك و طریقت پرداخت. دارا شکوه را به سرمد عقیدت وارادت بود واورا بعنوان استاد ومرشد خود میشناخت. از سرمد رباعیات وغزلهای نغز باقي مانده است که شاهد افکار وحدت الوجودی وعارفانه او میباشد. او درمیان پیروان مذاهب فرقي نمیگذاشت وکعبه ودیررا یکي میپنداشت:

سرمد توحدیث کعبه ودیر مکن / دروادی شك چوگمرهان سیر مکن

---

(۱) رود کوثر ص ٤٠٤

هان شیوه بندگی زشیطان آموز   یك قبله گزین سجده به غیر مکن

وجای میگوید:

هر چند که صد دوست بمن دشمن شد   از در ستی یکی دلم ایمن شد
وحدت بگزیدیم وزکثرت رستیم   آخر من از او شدم او از من شد (۱)

در حلقه دوستان ومریدان دارا شکوه میتوان نام ملا محسن فاني شاعر معروف کشمیر و شیخ محب الله اله آبادی را برد. کتاب دبستان مذاهب که بقول بعضي اثر فاني کشمیری است نشان میدهد که مردم آنزمان بخواندن وآشنا شدن با افکار وعقاید مذاهب مختلف علاقه داشتند ومساعي آن شهزاده گورکاني بثمر رسید ولي بیماری پدرش شاه جهان رجنگ وخونریزی میان برادران برای حصول تاج وتخت تمام آرزو های دارا شکوه را نقش برآب ساخت واو پس ازشکست بدست اورنگ زیب اسیرو باتهام کفر وزندقه در محبس کشته شد.

دارا شکوه مردی بزرگ منش وآزاد فکر وصلحدوست بود. او تحت تأثیر مشایخ وصوفیه ومبلغین مسیحي وپاندیتهای هند واقع شده مشرب آزاده روی اختیار نمود. او معتقد بود که بقول محمود شبستری:

مسلمان گر بدانستي که بت چیست   بدانستي که دین در بت پرستي است
درون هر بتي جانیست پنهان   بزیر کفر ایمانیست پنهان

او آرزومند بود روزی توفیق یابد کارنا تمام اکبرشاه راکه آشتي بین مذاهب مختلف بود بپایان برساند وعلمای متعصب راکه در عهد پدر وجدش قدرت فراوان یافته بودند بجای بنشاند. امراء وعلمای هند ونسبت بوی عقیدت وارادت نشان میدادند ولي در عوض ملایان وعلمای متعصب مسلمان عصر از سلطنت او سخت در وحشت بودند و بیم داشتند مبادا وقایع زمان اکبر باردیگر باساسي استوارتر تجدید شود ودست ایشان یکسره کوتاه شود. بنا براین میتوان گفت که عهد حکومت اورنگ زیب از لحاظ جنبه مذهبي علس العمل آزاده منشی دارا شکوه است. اورنگ زیب ودارا شکوه از هرحیث نماینده

---

(۱) رباعیات سرمد شهید - دهلي - ۱۹۶۳

دو نقطه متضاد فکری میباشند. اول الذکر در عقاید خود بسیار متعصب و خشک بود و به شیخ محمد معصوم پسر شیخ احمد سرهندی عقیدت داشت (۱). او از ابتدا طرز فکر وکارهای داراشکوه را نمیپسندید وآنها را خلاف شرع و حتي مضر دين و مذهب میشمرد وبرخلاف داراشکوه که بوحدت وجود عقیده داشت اورنگ زیب به وحدت الشهود شیخ احمد سرهندی ایمان داشت و تعالیم شیخ راکه مبني برکتاب و سنت بود پیروی میکرد بنظراو نقط علومیکه ازکتاب وسنت مستفاد شده و بزرگان دین آنها را فهمیده واخذکرده بودند دارای اعتبار وقابل اعتنا بود وگرنه هرگمراهي عقاید نا سد خود را از روی کتاب و سنت صحیح نشان میدهد. بنابراین مطالبي راکه هر شخص معمولي از روی قرآن وحدیث تفسیر و تعبیرکند نمیتوان بدرستي آن اطمینان کرد بلکه طریق صحیح آنست که علماازکتاب وسنت وآثارسلف فهمیده باشند. او فلاح ابدی رادرتتبع از صحابه کرام وعلمای عظام میدانست. بنظراو درویشاني که اجراء احکام شرعي رالازم نمیشمارند جاهل اند وبدون اجرای شریعت نه اصلاح اعمال ممکن است ونه سلامتي قلب وفکر. ریاضتهای ومجاهده هائیکه از سنت دور باشد بي اعتبار است ریاضتهای برهمنان ویوگي ها ازاینگونه است و نیز حالت وکیفیتي که از راه نامشروع بدست آید باطل است (۲). اورنگ زیب با داشتن آن دستگاه بزرگ و ثروت وسرمایه بیحد وحصر زندگي خیلي ساده و محقرانه داشت. فرایض پنجگانه رابه جماعت ودراول وقت میگزارد. درمذهب پیرو امام اعظم ابوحنیفه بود ودرین باب تعصبي سخت میورزید. عهد حکومت اورنگ زیب باداشتن یك سیاست متعصبانه مذهبي دوره آغاز انحطاط امپرا طوری مغول درهند بشمار میرود. اورنگ زیب برخلاف سیاست وروش اکبرشاه دستورداد تا معابد هندوان را منهدم سازند واین امر باعث رنجش وکدورت آنان گردید. او دستور به تخریب معبد هایکه درظرف ۱۰-۱۲ سال ساخته شده بود صادر نمود و سپس سال بسال به انهدام معبدهای هندو

---

(۱) رود کوثر ص ۲۸۷

(۲) بزم تیموریه ص ۲۳۱ - ۲۳۳

در سراسر قلمرو میپرداخت اونقط بدین اکتفا نکرد ودستور داد تعلیم عقاید را اجرای رسوم غیراسلامي هنود از بین برده شود و محتسبین او همیشه مراقب کار بودند (۱). علاوه براین او جزیه راکه در زمان اکبرشاه لغو شده بود مجددا بر هندوان تحمیل کرد و چون جمعي از هندوان دهلي درراه او برای التماس والتجا گرد آمدند اورنگ زیب دستور داد تا فیل های جنگي را بين آنها رها کنند وبدینوسیله عده از آنان زیر پای فیلان لگدمال شدند (۲). گذشته از هندوان اورنگ زیب با شیعیان نیز همین روش را برگزید و آنان را زندیق میپنداشت (۳). تعصب اورنگ زیب بآن حد بود که رسم نوروز را حرام میدانست واین عید ملّي را که اسلاف او با شکوه و جلال خاصي برگزار میکردند ممنوع ساخت. باوجود این همه تدین واسلام دوستي در امور مذهبي که اورنگ زیب داشت طبقه های بالا ومتوسط اجتماع از کارهای غیر مشروع احتراز نمیکردند. حتي محتسبان و نقیهان نیز از تهمت مبرا نبودند. عامه مردم از دانش بری و بخرافات و موهومات پای بند بودند واعم از هندو ومسلمان به پرستش نقراء ودراویش تمایل داشتند. گذشته از این مردم به معجزه وکرامات اعتقادی استوار پیدا کردند (٤).

وضع مذهبي واخلاقي کشمیر با اوضاع دیگر قسمتهای هندوستان چندان اختلافي نداشت. صوفیه وعرفا عهد شاه جهان که بکمك وحمایت داراشکوه در راه اتحاد دیان و صلح کلّ وهماهنگي گام برداشته بودند باروی کارآمدن اورنگ زیب فعالیتهای آنان تاحدی خنثي گردید واز سرعت وپیشرفت آنها کاسته شد. ملا شاه مرشد داراشکوه که اقوال واشعارش حتي در زمان شاه جهان مورد انتقاد شدید علمای کشمیر قرار گرفته بود ربسبب این شعر

پنجه در پنجهٔ خـدا دارم   من چه پروای مصطفي دارم

---

(۱) A Short History of Aurangzeb, Sarkar p 147-148

(۲) ایضاً ص ۱٤۹

(۳) رودکوثر ص ٤۱۳

(٤) A Snort History Of Aurangzeb p 432

تکفیرش کرده واورا واجب القتل دانسته بودند ولي بوساطت وپشتیباني دارا شکوه از تتلش دیده پوشیدند - اکنون دگر باره برعلیه او نغمه سازکردند وپادشاه نیز دستور داد که اورا بدهلي بفرستند تا محاکمه شود. ولي این مرتبه بیماری او مانع آمد و چون تحولي درافکار او ظاهر گردید اورنگ زیب از محاکمه صرفنظر کرد ولي اجازه نداد که دیگر درکشمیر بماند وبه لاهور فرستاده شد. در آنجا ملاشاه زندگي را بعزلت وخلوت گذرانید وبه هیچکس اجازه ورود بخود نمیداد تا اینکه در سال ۱۶۶۱ میلادی دعوت حق را لبیك گفت وروحش بعالم ملکوت پرواز کرد. (۱)

همچنین ملا محسن فاني کشمیری یکي دیگر از دوستان وهمفکران دارا شکوه که بعلت نوشتن کتاب دبستان مذاهب از طرف علمای وقت مرتد خوانده شده (۲) بعد از مرگ دارا شکوه نتوانست فعالیتهای خودرا ادامه دهد بعلت اینکه اورنگ زیب در موقع مسافرت بکشمیر فاني را بحضور خود طلبیده باعطای خلعت ومقررکردن ماهیانه سرفراز گردانید بنا به تغییر روش وی محسوب میشود. (۳) چون از این دسته صوفیه بگذریم میبینیم که کشمیر مانند دوره های پیشین مرکز صوفیه وعرفای اسلام بوده است وآنان بازندگي ساده وبي آلایش درتبلیغ اسلام وترفیه احوال روحاني مردم بسر وش مخصوص سکوت آمیز خود خدمتهای شایاني مینمودند واز جمله میتوان اسم خواجه

---

(۱) رودکوثر ص ۳۸۴ - ۳۸۶

(۲) دیوان محسن فاني - دکتر تیکو - تهران ۱۳۴۲ مقدمه مصنف ص ح

(۳) صحف ابراهیم - ذکر محسن فاني - "..... هنگامیکه اورنگ زیب عالمگیر در سنه خمس وسبعین والف هجری تفرج کنان بکشمیر رفت ملا را بحضور خود خوانده بعطای خلعت خاص ودو هزار روپیه نقد مراعت کرد ووظیفه درخور معاش وی مقرر ساخت" - واقعات کشمیر درحاشیه ص ۱۷۰ مینویسد - "... ابتداء راغب بمذهب فلسفه شد. آخر بتوجه میان محمد امین دار رجوع بخدا آورده تایب شد" وتاریخ حسن جلد سوم ص ب ۲۴۹ (نسخه خطي کتابخانه تحقیقي سرینگر) مینویسد" ..... فاني که در دوران جواني ادیان مختلف

(بقیه حاشیه درصفحه بعد)

عین الدین نقشبندی - خواجه محمد بزاز کشمیری - حاجي مصطفي رومي نقشبندی رخواجه حبیب اله کاني واخوند ملا طیب رمیان محمد دارابرد.(۱) بیشتراین صوفیه پیرو طریقه نقشبندیه بوده از تعلیمات شیخ احمد سرهندی و خلفای ایشان پیروی میکردند و چنانکه خواجه اعظم در واقعات کشمیر در ذیل احوال میان محمد امین دار- میگوید نامبرده کشف وکرامت ازخود ظاهر نمیساخت و به آن اعتراض داشت (۲). اورنگ زیب را بدو علاقتي بود و با او ملاقات میکرد.

دیگر اینکه در عهد اورنگ زیب اختلافات شیعه و سني بیشتر شده بود و بقتل و خونریزی وآتش زدن خانه های یکدیگر میانجامید (۳).

خلاصه آنکه هند وکشمیر درقرن یازدهم هجری شاهد عکس العملهای مذهبي بوده است. اکبر ودارا شکوه و همدستان و همفکران آنان برای اتحاد بین مذاهب مختلف و تقریب پیروان ادیان سعي میکردند ومساعي آنان بوسیله متفکرین وعرفا و صوفیه که

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

را پیروی میکرد در اواخر زندگیش از عقاید ضد مسلماني پشیماني نمود و بشاگردی میان محمد امین دار در آمده تا حیات داشت در توبه و استغفار بسر میبرد."

---

(۱) و (۲) واقعات کشمیر ص ۱۷۸-"... از اظهار کشف وکرامات اعتراض کلي داشتند. درآخرها با ظل سبحاني ملاقات کرده بودند و چندی آمد ورفت داشتند. پادشاه دین پناه از صحبت ایشان خوش شد. روزی پرسیدند که هیچ کشف وکرامتي ظاهر میکرد در جواب گفتکه اگر کشف مطابق شرع شریف باشد همانست والا ناتمام".

(۳) تاریخ حسن جلد ۲ - ص ۵۳۹ درذکر حکمراني سیف خان گوید: "روزی شیخ عبدالرشید چکني بزیارت آستانه چرار (آرامگاه شیخ نورالدین) میرفت وحسین ملك بن حیدر ملك سرراه نشسته بود وبا ایشان به بي ادبي گفتگو نمود. رفته رفته کار بجدل رسید - حسین ملك ازروی غرور شیخ موصوف را بدشنامهای خلفای راشدین رضي اله عنهم اجمعین سخت رنجش داد. شیخ عبدالرشید بشهرآمده در پیش سیف خان مراجعه نمود و سیف خان تحقیقات کامل کرده سب صحابه کرام برملك حسین ثابت نمود لیکن

(بقیه حاشیه درصفحه بعد)

حقیقت را در هرکس و هرشئي و همه جامیدند حمایت میشد. شاه جهان در امور دیني متعصب بود ولي بعلت اینکه دارا شکوه را دوست داشت در کارهایش موانعي ایجاد نمیکرد ولي اورنگ زیب که از ابتدا تعصب مذهبي را توام با دشمني دارا شکوه در قلب میپرورانید همّ خود را برای ازبین بردن آثار و نفوذ فعالیتهای دارا شکوه و پیروان او بخرج داد. دراین معرکه وکشمکش های افکار مذهبي که علما و صوفیه و عرفای عصر نیزازآن مستثني نبودند وخود سلسله جنبان بشمار میرفتند تکلیف مردم روشن نبود وآنان هرعقیده وفکری راکه زود فهم وقابل قبول بنظرمیآمد میپذیرفتند و نمیدانستند کدام یکي را بردیگری ترجیح دهند. بنا براین میتوان گفت که علت اصلي وحقیقي انحطاط و سقوط اخلاقي مردم که ذکرمختصری ازآن در بالا رفت همین جدالهای مذهبي بوده است وشاعرما در چنین محیط مشکوک که فساد اخلاقي و اختلافات مذهبي درآن رایج وارزشهای معنوی کمیاب وحتي مفقود بود زندگي میکرد وما باید طبعًا احوال وآثار اورا بادرنظر داشتن این محیط اجتماعي و فرهنگي واخلاقي مورد تحقیق و موجب تنقیدویا تمجید قرار دهیم.

❊ ❊ ❊ ❊ ❊

(ازحاشیه صفحه قبل)
برعایت بعضي اعیان درسیاست او توقف ورزیده حقیقت حال بحضور نوشت ـ شاه والا فریقین بحضور طلبانیده درآنجا بعضي امرای شیعه سعي حمایت وشفاعت او کرده بودند لیکن پیشرفت نشده حسین ملك را بعد تحقیقات بفتوای قاضي عسکر قتل کردند و اهل شیعه درمرثیه او گفتند:

شدازظلم و بیداد قوم یزید | حسین ابن حیدر دوباره شهید

ورجوع کنید به واقعات کشمیر ص ۱۶۵

فصل چهارم

ترجمه احوال و شرح زندگي غني کشميری

همچو آتش روشن از من بود شمع هر مزار
منکه مردم کس چرا غي بر سر خاکم نسوخت (غني)

قبل از اینکه بترجمه احوال و شرح زندگي غني کشميری بپردازيم متذکر میشويم که شخصيت اين شاعر نامور و معروف سرزمين کشمير مانند ساير رجال مشرق زمين در پردهٔ ابهام مستور و درميان داستانهای دور از حقيقت نا مفهوم مانده است. بنا براين برای کسانيکه بعد از سه قرن به مطالعه و تحقيق درباره او ميپردازند مشکل است که حقيقت رااز افسانه وواقعيت رااز داستان جدا سازند. تذکره نويسان ايران وهند درباره غني مانند بيشتر شعراء ومعاريف ديگر جز عباراتي در توصيف و تعريف صاحب ترجمه وانتخاب اشعار ويکي دو داستان بي اساس چيزی ننوشته اند واين امر کار مارا مشکل تر ساخته است. بنا براين اساس کاررا بر تجزيه و تحليل مطالبيکه تذکره نويسان نوشته اند و تطبيق آنها (تا حديکه امکان داشته باشد) با گفته خود شاعر مينهيم. بديهي است دراين مورد اقوال مسلم شاگرد و گرد آورنده اشعار غني که ظرف يکسال از تاريخ فوت آن شاعر اشعارش را جمع وديوانش را مرتب نموده ومقدمه ای نيز برآن افزوده است اهميت بيشتری دارد. بعد ازآن تذکره نصرآبادی تأليف محمد طاهر نصرآبادی از ايران وتذکره کلمات الشعراء تأليف محمد افضل سرخوش از هند که مولفين آنها معاصر غني بوده اند برساير

تذکره ها مقدم اند . در این خصوص ناگفته نماند که تذکره نویسان بحدی بیشتر مطالب را از این دو نویسنده نقل وگفته های آنان را بدون تردید قبول کرده اند.

اسم ونسب ولقب

اسم شاعر ما به اتفاق تمام تذکره نویسان محمد طاهر وتخلصش غني است . بعضي از تذکره نویسان اورا بلقب ملا (١) یا مولانا (٢) نیز یاد کرده اند. تنها احمد علیخان هاشمي مولف مخزن الغرایب است که اورا " شیخ محمد طاهر غني کشمیری" مینامد (٣). ذکر این موضوع در اینجا ازاین نظر قابل توجه است که بیشتر اوقات کامه ملا ومولانا را برای اشخاصي استعمال میکنند که دارای فضیلت ومقام مذهبي وعرفاني است .ولي بطور کلّي کلمات ملا ومولانا وشیخ قبل از اسم بیشتر

---

(١) سفینه خوشگو تألیف بندرا بن داس خوشگو ـ نسخه خطي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ٤٠٢ (در این رساله هرجاکه به نسخه خطي این کتاب اشاره شود منظور همین نسخه است.) ومآثرالکرام موسوم به سرو آزاد تألیف میرغلامعلي آزاد بلگرامي ـ لاهور ـ ١٩١٣ ص ١٠٣ ونتایج الافکار تألیف مولانا قدرت اله گوپاموی ـ بمبئي ـ ١٢٥٦ ص ٥١٣ ومراة الخیال تألیف امیرشیرعلیخان لودی ـ بمبئي ١٣٢٤ ص ١٦١ و صحف ابراهیم تألیف علي ابراهیم خان خلیل نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه ردیف غین ذکر غني وردیف نون ذکر ناطق کشمیری (در این رساله هرجاکه به این کتاب اشاره شود منظور این نسخه است) وشمع انجمن ـ نواب صدیق حسن خان ص ٣٣٩ وتاریخ حسن جلد چهارم ـ پیرغلام حسن شاه ص ١٩ و Kashir vol II, Sufi, p462 وپارسي سرایان کشمیر دکتر تیکو ـ تهران ١٣٤٢ ص ٣٦ -

(٢) سفینه خوشگو مرتبه عطاءالرحمن پتنه ١٩٥٩ ص ٣٤٨ وواقعات کشمیر ص ١٧١ و شعرالعجم في الهند تألیف شیخ اکرام الحق ملتان ص ٦٩-

(٣) مخزن الغرایب نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ٢٨٦ (در این رساله هرجاکه باین کتاب اشاره شود منظور این نسخه است .

برای ادای احترام و نشان دادن علو مرتبت علمی و مذهبی است چنانکه مسلم شاگرد غنی درباره او گوید: "تارك مراغبت دنیای دنی ـ مظهر انوار کمالات بسنی ..... علم را نقاب عرفان ساخته بود ..... معارف حقیقی را در لباس علوم رسمی روپوش میساخت" (۱). بنا بر این استعمال کلمات ملا و مولانا و شیخ برای غنی بمورد و صحیح است.

درباره نام گزاری غنی دکتر صوفی اظهار میدارد که چون پدر غنی عقیدت زیادی بخواجه طاهر رفیق اشائی داشت اسم اورا طاهر گذاشت (۲) خواجه طاهر رفیق از عرفای بنام سهروردیه سری نگر میباشد (۳). او از دوستان نزدیك شیخ حمزه

---

(۱) دیباچه دیوان غنی چاپ سری نگر ۱۹٦٤ ص ٥٤ (۲) واقعات کشمیر ص ۱۷۱

(۳) واقعات کشمیر ص ۱۱۱ درباره او مینویسد: "حضرت خواجه" طاهر رفیق سهروردی از سوداگران بود از قبیله اشائیها و در پرده تجارت سعی خدا پرستی وزهد و تقوی مینمود و سبب شهرتش این شد که اتفاقا پدرش خواجه ابراهیم بتجارت لاهور رفته بود در آنجا در خدمت کثیر السرور مطلع نور حضرت شیخ عبد الشکور که از اولاد حضرت قطب اولاولیا شیخ بهاء الدین زکریا بود رسیده و عنایات خاصه دیده در حق بعضی فرزندان خویش که درکشمیر مریض بودند دعای خواست. جناب شیخ دعای شفا کرده بی خواست خواجه ابراهیم غائبانه خواجه طاهر رفیق را قبول فرمود و مورد عنایات و الطاف نمود وخطی مشتمل براحکام طریقت وآداب خلوت واجازت بیعت برای او حواله کرد و قرار کرد که در مهمش حاضر باشند ـ قبل من قبل بلا علته ـ خواجه بزرگوار بعد از استماع این اخبار ترك دکان بزازی نکرد و بجهت کسب قوت حلال بدستور گذشته ببازار میرفت ـ باشارهٔ حضرت خضر که حدیث شر البقاع اسواقها یادش داد از دوکانداری برخاست وزراعت اختیار کرد و فتوحات را بفقراء میداد و بریاضات وکمالات و مقامات عالیه رو نهاد. از عجائب روزگار بود و اخلاق واوضاع ملکیه داشت. در سنه ۹٦۰ بنای خانقاه عالیشان متصل مسکن خود نمود. چون رحلت فرمود خلفا وفرزندان آراسته گذاشت ..... در محله فتح کدل آسوده است. (بتاریخ غره

(بقیه درصفحه بعد)

مخدوم (متوفي ۹۸٤ هجری) بود.

تذکره نویسان کشمیر ملا محمد طاهر غني را به ایل اشائي نسبت داده اند. صاحب واقعات کشمیر که تذکره خود را در سال ۱۱٤۸ میلادی یعني هفتاد سال بعد از فوت غني نوشت در اینباره چنین مینویسد: "مولانا محمد طاهر غني از قبیله اشائیها است که لقب معروفیست در کشمیر" (۱). تذکره نویسان دیگری نیز از واقعات کشمیر تقلید و غني را اشائي نوشته اند. میر غلامعلي آزاد بلگرامي در تذکره مآثرالکرم مینویسد: "ملا محمد طاهر اشئوی کشمیری ـ اشئي قبیله ایست از قبایل معتبر کشمیر" (۲) و نواب صدیق حسن خان مینویسد: "ملا محمد طاهر کشمیری از قبیله اشئي است" (۳). پیر غلامحسن تاریخ نویس معروف کشمیر در جلد چهارم تاریخ حسن که ذکری از شعرای فارسي زبان کشمیر در آن مندرج است درباره غني چنین اظهار مینماید: "ملا طاهر غني از قبیله اشائیها است" (٤). مورخین و تذکره نویسان نظریات مختلف و متضاد درباره

(حاشیه از صفحه قبل)

ذی الحجه سنه ۱۰۰۱ بحق پیوست ـ شیخ اکمل). دکتر صوفي در جلد اول کشمیر ص ۱۱۳ درباره او میافزاید که بقول پیر حسن شاه (مولف تاریخ حسن) یعقوب شاه چك (آخرین فرمانروای چك کشمیر) میخواست خواجه را که در مردم نفوذ زیادی داشت ازبین برد ولي از ترس شورش و قیام مردم ازین فعل صرفنظر کرد. خواجه طاهر رفیق نه سال در کوهها و مغاره ها گذراند سپس مدتي با برهمني باسم آدرسوه در ورناگ (Vir Nag) بسر برد و نامبرده بدست خواجه اسلام آورد. در اینجا شیخ یعقوب صرفي بابا داود خاکي بمشورت خواجه رهسپار هند شدند تا اکبر شاه را از کشتار و تعصب مذهبي یعقوب شاه چك با اطلاع نموده از او کمك بخواهند.

(۱) واقعات کشمیر ص ۱۷۱

(۲) مآثرالکرام ص ۱۰۳

(۳) شمع انجمن ص ۳۹۹

(٤) تاریخ حسن جلد ٤ ص ۱۹

اشائي ها اظهار نموده اند وقبل ازاینکه به تحلیل نظریات آنان بپردازیم متذکرمیشویم که اسم این قبیله یا قوم ویا شاید خانواده درجلداول تاریخ حسن " عشائي " هم آمده است (۱) ودراینکه اشائیها درکشمیر معروفیت و شهرت بسیار دارند شکي نیست چه عده زیادی از افراد این خاندان در زمینه های مذهبي وعرفاني وعلمي و هنری کسب شهرت نموده اندو حتي امروز هم محله ای بنام اشائي در شهر سری نگر واقع و معروف است. تاریخ حسن ضمن ذکر اقوام کشمیر چنین اظهار نظر میکند ." قوم اشائي — در زمان سلاطین کشمیر در اینجا آمده اند . گویند جدّ آنها از مقام عیشاور که دهي است در ممالك خراسان آمده در مصاحبت بُد شاه (۲) سرفراز شده بودند. حالا مردم کشمیرعیشاوررا اشائي مخفف کرده اند". (۳) نویسندگان دیگر نیز دراین مورد اظهار نظر کرده اند . سروالترلارنس(Sir Walter Lawrence) عقیده دارد که اشائیها ازنژاد مغول اند (٤) ومتین الزمان با پیرغلامحسن هم عقیده است واسم دیهه را "ایشاور" و " از ممالك خراسان" میداند(٥). حاجي مختار حسن اشائي میگوید که اجداد اشائیها با شاه همدان از بخارا بکشمیر آمدند (٦) . نظریه دیگری که دکترصوفي نقل کرده این است که شاه سید علي همداني نماز عشا را همیشه عقب جدّ بزرگ این خاندان میخواند و بنا براین اورا " عشائي " خطاب میکرد (٧) . ولي دکتر صوفي باوجود تمایل زیاد بقبول کردن این دلیل از این لحاظ متردد است که اگراسم این خاندان را بجهت امامت نماز عشاء میگذاشتند بایستي عشائي باشد ونه اشائي(٨).

---

(۱) ایضاً ج ۱ ص ۵۹ حاشیه ۱۰٤ " غني مزبور از خاندان عشائي است".

(۲) بدشاه(باضم اول) لقبی است که مردم کشمیربه سلطان زین العابدین دادند ومعنی آن شاه کبیراست .

(۳) تاریخ حسن جلد اول ص ٤١٤ .

(٤) The Valley of Kashmir, Sir, W.R. Lawrence p 309

(٥) Kashmir Census Report Part I, Matinuzzeman,p 205

(٦) رساله در فن شالبافي لاهور ۱۸۹۷ ص ۱

(۷) و (۸) Kashir Vol II p 462

مطلب دیگری که درمقاله ای تحت عنوان « غني کشمیری » در مجله هلال چاپ پاکستان ذکر شده بدین قرار است : « جد بزرگ غني خواجه سنگین نام شام را با امیرکبیر سیدعلي همداني صرف مینمود . روزی بحضور شان نرفت ـ آنحضرت پرسیدند عشائي ما کجاست؟ واز آن روز ویرا عشائي گفتن گرفتند . ولي درکتب تاریخ و تذکره اسم قبیله غني اشائي است نه عشائي » (۱) .

اکنون به تجزیه و تحلیل این عقاید میپردازیم . نظریه پیر غلا محسن شاه درباره اشائیها بچند دلیل قابل قبول نیست . اوّل اینکه هرقدرکه نگارنده درجستجوی کلمه عشیاور بکتب معاجم ومسالك و اطلس های جغرافیائي وکتب دیگراعلام واماکن مراجعه کردم کمتر به نتیجه رسید و دیهي بنام عشیاور ویا ایشاور (بطوریکه متین الزمان آنرا مینویسد) یافت نشد . ثانیا اگرجائي باسم عشیاور موجود بود بایستي مردم آنجا را بمناسبت آن دیهه عشیاوری گویند نه اشائي وتغییر شکل یافتن این واژه باینصورت حتي درمدت دراز بعید بنظر میرسد . البته درقبول نظریه پیر حسن شاه و حاجي مختار حسن اشائي دایر براینکه جداشائیها در زمان سلاطین وبمعیت شاه همدان بکشمیر وارد وبمصاحبت سلطان زین العابدین سرفراز شدند اشکالي وجود ندارد میتوان گفت که آنها ازپیروان ومعتقدین شاه سید علي همداني بوده وبعدا بنحوی که دکترصوفي درکشمیر ویا دکتر ظفرخان در مجله هلال شرح داده اند باین نام موسوم شدند وچون میبینیم که اسم این خاندان بجائي عشائي هم آمده بنابراین تردید این دو نویسنده در قبول این دلایل بیمورد است ومیتوان آنرا بدون تردید پذیرفت باتوجه باینکه کلمه عشائي بمرور ایام وبي توجهي به اشائي مبدل شده است . ناگفته نماند که مردم کشمیر اسم خانوادگي راپچندین وجه میگزارند که یکي از آنها « صدور عیب وهنر یا وقوع افعال نیك وبد » (۲) است . مولف تاریخ حسن دراین مورد میگوید : « مدعا که از نامهای جانوران چرنده وپرنده ووحوش وحشرات ربهایم واز لغات عیب وهنر

---

(۱) مجله هلال ژوئن ۱۹۶۳ ـ ص ٤۳ مقاله دکتر محمد ظفرخان

(۲) تاریخ حسن جلد اوّل ص ٤۱۱

وانعال نیك و بدو کارهای شایسته و ناشایسته هیچ نامي خالي نمانده است که بنام مردمان این دیار لاحق نکرده اند و هرحرفني که بنام کسي مقرر کرده اند آن لفظ بر توم و قبیله آنها مدام مستقل مانده است"(۱) . بنا براین نباید در قبول نظریه ای در مورد نسبت این خاندان به نماز عشا هیچگونه تردیدی وجود داشته باشد چه اقوام و خانواده باسم ملا - مولوی - ریشي - بابا - شاه و پیرزاده نیز درکشمیرموجود و معروف میباشد (۲).

پیر حسن شاه مردم کشمیر را بچهار گروه سید - مغول - پتان و شیخ تقسیم کرده (۳) شرح آنان را بیان نمرده است . دراین ضمن اشائي ها رااز نژاد مغول و وطن آنانرا ترکستان یا خراسان دانسته است ولي وجود بیتي در دیوان غني در قبول نظر پیرحسن شاه برای ماایجاد تردید میکند وآن بیت این است.(٤)

زیباست خوی آتش اولاد بولهب را   تو ابن بوترابي باید که خاك باشي

این بیت جزتك بیتیهائیست که دردیوان غني بسیاراند واگراین شعررا شاعر خطاب بخود گفته باشد پیوستن نسبتش به حضرت علي علیه السلام کاملا" روشن است بنابراین باید اورا از سادات شمرد ونه از نژاد مغول واین حدس ماازگفته های پیر حسن شاه و حاجي مختار اشائي که جدا شائیها با شاه همدان وارد کشمیرشد تقویت میشود زیرا میدانیم که شاه سید علي همداني با هفتصد تن ازسادات وارد این سرزمین شد و بنا براین میتوان گفت که اشائي ها ازخاندان سادات اند و نه ازنژاد مغول.

زادگاه غني

زادگاه غني بطور تحقیق معلوم نیست. تمام تذکره نگاران وطن اورا کشمیر

---

(۱) تاریخ حسن جلد اوّل ص ٤١١

(۲) ایضا" ص ٤١٥ - ٤١٩

(۳) تاریخ حسن جلد اول ص ٤١۲

(٤) دیوان غني چاپ سری نگر ۱۹٦٤ ص ۲۲٤ بیت ٦

نوشته اند ولي محل مخصوصي را ذکر نکرده اند. تنها کسي که در اینمورد بتوضیح پرداخته دکتر گ ـ ل ـ تیکو است که در کتاب « پارسي سرایان کشمیر » در ذکر غني میگوید : « تذکره نویسان معتقد اندوی بسال ۱۶۳۰ میلادی در شهر سری نگر متولد شده » (۱). ولي نویسنده شاهدی یا سندی در این باب ذکرنکرده است. ولي قول دکتر تیکو از نامه اداره تحقیقات ـ کتابخانه و موزه دولت استان جمو وکشمیر که باینجانب نوشته اند تصدیق میشود. اداره مذکور در این نامه بسیار واضح نوشته است که خانه ایکه غني درآن متولد شده و سکونت داشت بعنوان خانه غني شناخته شده وازان نگهداری میشود (۲) و دکتر صوفي عکس این خانه را در جلد دوم کشمیر مقابل صفحه ۳٦٤ چاپ کرده است.

تاریخ تولد

منشي محمد دین فوق درکتابي موسوم به تاریخ اقوام کشمیر سال تولد غني را ۱۰٤۰ هجری نوشته است (۳) ومحمد شاه مفتي سعادت مصحح و محشي واقعات کشمیر نیزاین تاریخ را تائید میکند (٤) ولي تذکره نویسان معاصر غني مطلبي درباره ولادت او ننوشته اندولي در مورد وفات اوگفته اندکه غني در ایام

---

(۱) پارسي سرایان کشمیر ص ۳٦.

(۲) Letter No.2534/PR dated 23.11.64 from the Director Libraries, Research & Museums, Srinagar to the author: "...The photo of Mulla Ghani Kashmiri's housewhere he was born and lived for some time is published by G.M.D.Sufiin his book Kashir Vol.II p.364. Government has preserved this as a protected monument 'Gani's house!"

(۳) تاریخ اقوام کشمیر منشي محمد دین فوق ـ لاهور ۱۹٤۳.

(٤) واقعات کشمیر ص ۱۷۱.

جواني فوت كرد ودر اين مورد تذكره نويسان معاصر و متاخر باهم متفقند . محمد طاهر نصرآبادی در تذكره خود مينويسد " با وجود حداثت سن در كمال بي تعلقي بوده . چشم برزخارف دنيا كه در نظر عارف قدر پركاهي ندارد نگشود"(۱) و بعد ازان داستان مرگ در باره وفات غني بيان كرده است . از مطالعه مطالب تذكره نصرآبادی كه تاليف آن در سال ۱۰۸۳ يعني فقط چهار سال بعد ازمرگ غني توسط ميرزا محمد طاهرنصرآبادی آغاز گرديد چنين برمي آيد كه غني در هنگام مرگ جوان بوده است . امير شيرعليخان لودی مولف تذكره مراة الخيال كه در سنه ۱۱۰۲ يعني ۲۳ سال بعد از مرگ غني تذكره خود را تاليف نمود مينويسد " اما مرغ روحش در عين شباب بسر پنجه شاهين اجل گرفتار گرديد" (۲) . تذكره نويسان ديگر كه اين موضوع را تكرار كرده اند عبارتند از خواجه محمد اعظم ديده مری صاحب واقعات كشمير (۳) واحمد عليخان هاشمي مولف مخزن الغرايب (۴) و پير حسن شاه نويسنده تاريخ حسن (۵) ولي با در نظر داشتن شواهد داخلي وتاريخي قبول اين ادعا امكان پذير نيست و اينك بذكر شواهدی بررد اين عقيده ميپردازيم . اول آنكه مسلم شاگرد وگردآورنده اشعار غني در باره جوان مرگي او اشاره ای نكرده است واگر غني به سن طبيعي نرسيده در جواني مرده بود هم او وهم كسانيكه اشعار و قطعاتي در تاريخ وفات او سروده اند حتماً اشاره ای بآن ميكردند . مسلم در ديباچه ديوان غني درباره وفات او چنين گفته است : مرغ روح آن سبك سير شاهراه معني با طائر سخن تا آشيان ملاء اعلي شتافته و در فضای عالم ملكوت پرواز طائران قدس يافته . . . . . . پيش از آنكه مسوده اشعارش جمعيت پذيرد و سخنان بيا ضش صورت ديوان گيرد رشته ٔ حيات از هم گسيخت

---

(۱) تذكره نصرآبادی ص ٤٤٥ (۲) مراة الخيال ص ۱۶۱

(۳) واقعات كشمير ص ۱۷۲ " دركمال جواني بعد واقعه شيخ محسن فاني به هشت ماه قضا كرد ."

(٤) مخزن الغرايب ص ۲۸۶ " واو در عالم جواني برحمت حق پيوسته ."

(۵) تاريخ حسن جلد ٤ ص ۲۱ " دركمال ريحان جواني بعد واقعه شيخ محسن فاني هشت ماه بملك جاوداني انتقال نمود ."

ونسخه وجودش از ترتیب اجزای عنصری افتاد" (۱) شاهد دوم ماخود شاعراست که با سرودن بعضي اشعار از پیری و بزرگسالي وضعف ونقاهت وذکر امراض متعدد از جمله درد اعضا که لازمه پیری است ما را آگاه میسازد واین موضوع را آنقدر تکرار نموده وبشرح وتفسیر آن پرداخته که خواننده هیچگونه تردیدی در پیری وکهولت او نمیکند واینک اشعاری چند بعنوان نمونه وشاهد براثبات ادعای خود در اینجا نقل میکنیم:

رباعي: افسوس که رفت نشه عهدشباب سرخوش نشدم یکدم از باده ناب
ازبهرتماشای جهان همچوحباب تا واکردیم چشم رفتیم بخواب
ص ۳/۲۲۸ (۲)

موی سرکردم سفید اما خیالت درسراست
اخگر پنهان ته این توده خاکستراست ۳/۹۵

ریخت دندان زدهن رفت جواني برباد
آه ازین ژاله که در مزرع بختم افتاد ۱۰/۱۲۸

تن بمردن ده غني چون قامتت گردیدخم
بهراین خاتم نگیني نیست جز سنگ مزار ۴/۱۷۱

ازضعف پیری هست مرا تکیه برعصا
گردم هنوز هرزه چون طفلان ني سوار ۴/۱۷۰

زپیری ریخت دندانم ندادم تن بیاد حق
ببازی آخراین تسبیح چون اطفال گم کردم ۲/۲۰۲

زپیری چنان گشته ام ناتوان
که دندان بجنبد بجای زبان ۵/۲۱۳

---

(۱) دیباچه دیوان غني ص ۵۵.

(۲) دیوان غني با مقدمه علي جواد زیدی چاپ سری نگر ۱۹۶۴ - شماره های سمت راست نماینده صفحه وارقام طرف چپ نشان دهنده ابیات ورباعیات در آن صفحه از دیوان طبع مزبور است.

ودرباره درد اعضا گوید :

روز و شب از بس زمین گیرم ز درد دست وپا
پیکر من میزند پهلو به نقش بوریا ۱۱ / ۲۵۲
تکیه از ضعف بدن هرچند دارم بر عصا
بر نمیخیزد زجای خویش همچون نقش پا ۱۳ / ۲۵۲
پشت ما گر دید خم افزود ضعف تن مرا
گرچه محکم میشود چون رشته میگردد دوتا ۲ / ۲۵۳
در علاج درد اعضا سخت حیران مانده‌ام
کاش میگردد زحیرت یك نفس گم دست وپا ٤ / ۲۵۳
گاهي رود بجانب سرگاه سوی پا
شد استخوان پهلوی من نرد بان درد ۸ / ۲۵٦
آخر دلم شکسته شد از درد استخوان
ای کاش بشکند چو دلم استخوان درد ۱۲ / 〃

واین رباعي را حسب حال گفته :

بر بستر ضعف روز و شب بیمارم
از گرمي تب گداخت جان زارم
جز نام نشان نماند از پهلوی من
اکنون گویا چو حرف پهلو دارم ۱ / ۲۳۹

و همچنین

جان رفت ونرفت درد جانکاه هنوز
دل نیست زخواب راحت آگاه هنوز
ماگرچه رسیدیم بمنزل امّا
آسایش منزل است در راه هنوز

از این اشعار چنین برمیآید که غني در روزهای آخر عمر ناتوان و شکسته شده بود و حتي نمیتوانسته است بخوبي حرکت کند ونیازمند بعصا بوده است . مویش سفید

ودندانش ریخته بود این امرازقول مسلم نیز تائید میشود . اودر دیباچه دیوان غني میگوید : " از پیکر هیولانش پوستي واستخواني مانده بود ." (۱) مسلم است انسان به چنین وضع جسماني وعوارض بدني بطور عموم پس ازسالهای شصت دچار میشود بنا برا این میتوان حدس زد که غني هنگام مرگ در حدود شصت سال داشت . شاهد سوم ما موضوع ملاقات غني با صائب تبریزی است . صائب تبریزی (متوفي در حدود سال ۱۰۸۷) بسال ۱۰۴۲ بمعیت ظفرخان احسن (متوفي ۱۰۷۳) که به نیابت پدرش خواجه ابوالحسن تربتي (متوفي ۱۰۴۲) باستانداری کشمیراز طرف شاه جهان مقررشده بود بکشمیرمسافرت کرد (۲) وآنجا با غني ملاقات نمود . اکنون اگر قول منشي محمد دین فوق ومفتي سعادت دایر براینکه غني بسال ۱۰۴۰ متولد شده قبول کنیم نمیتوان باور کرد که صائب وقتي با غني ملاقات کرد که اوفقط دو سال داشته . درحالیکه تمام تذکره نویسان متفق اند که صائب ازاشعار غني تمجید وتحسین کرده است وغني با او و شعرای دیگرایراني همچو محمد جان قدسي (متوفي ۱۰۵۶) ومحمدقلي سلیم (متوفي ۱۰۵۷) وابوطالب کلیم (متوفي ۱۰۶۱) ومیرالهي (متوفي ۱۰۶۴) مجالست داشت و بمشاعره میپرداخت (۳) . وبنابراین تردیدی نیست که غني هنگام ملاقات با صائب

---

(۱) دیباچه دیوان غني ص ۵۵

(۲) مخزن الغرایب ص ۴۶۶ نسخه خطي کتابخانه بانکي پور (هند) ریو دراین باره مینویسد :

"He left the court, however, to sccompany ....Zafar Khan to his Government of Kashmir (A.H.1041-42) and after staying there sometime, returned to Persia."

(۳) تذکرة الشعرا تالیف مولانا عبدالغني - علي گر - ۱۹۱۶ ص ۹۶ "صحبت میرزا صائب و ابوطالب کلیم وحاجي محمد جان قدسي دریافته" کلمات الشعراء سرخوش ص ۸۵ "گویند صائبا بریك بیت اورشك آنقدر میبرد که میگفت ای کاش آنچه دراین عمرگفته ام باین کشمیری میدادند واین بیت اوبمن میدادند" وتذکره حسیني ص ۲۲۸ - ۲۲۹

ومجالست با شعرای نامبرده مشهور بوده است وبرای حصول این مقام زحمت بسیار کشید ورنج فراوان تحمل نمود تا توانست توجه شعرای معروف ایراني عهد خود را که درآنزمان بکشمیر آمده رحل اقامت افکنده بودند بخود جلب نماید. اگر فرض کنیم که غني خیلي زود بشعرگوئي پرداخته بازهم نمیتوان گفت که سنش درآن موقع کمتر از چهارده یا پانزده سال بوده است وبرای کسب شهرت وجلب توجه استادان سخن گوی وسخن سنج چون صائب وقدسي وغیره حتما مدت حداقل ده سال به مشق سخن پرداخته تالیاقت وشایستگي معاشرت ومجالست باآنان را بدست آورد. بنا بر این هنگام ورود صائب به کشمیر بسال ۱۰۴۲ غني در حدود بیست و پنج سال داشته وباین ترتیب ممکن است گفته شود که اودر حدود ۱۰۱۷ متولد شد. دلیل دیگر اینکه اگر غني هنگام مرگ که بسال ۱۰۷۹ هجری اتفاق افتاد (۱) مرد بزرگ سال بود و بطوریکه قبلا هم دراین مورد بحث کردیم ــ سنش در حدود شصت سال بوده است از این جهت میتوان گفت که او بسال ۱۰۱۹ متولد شد. ولي چون دلیل قاطع برای اثبات ادعای خود نداریم تعیین تاریخ صحیح ولادت او بطور دقیق میسر نیست وبهمین امر اکتفا میکنیم که او در دهه دوم قرن یازدهم هجری بدنیا آمد.

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

ومآثرالکرام ص ۱۰۳ و شمع انجمن ص ۳۳۹ وریاض الشعرا جلد ٤ نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ص ۳۲۲ وسفینه خوشگو نسخه عکسي کتابخانه مذکور ردیف غین و مخزن الغرایب ص ۲۸٦ وصحف ابراهیم ردیف غین نسخه عکسي از همان کتابخانه ومولانا شبلي نعماني درشعرالعجم جلد سوم ص ۱۸۲ گوید: کلیم ـ میرزا صائب وغني این سه شاعر مدتها درکشمیر همدم وهم قلم میزیستند وباهم مشاعره میکردند.

---

(۲) مسلم شاگرد غني قطعه زیررا برای دریافت سال وفات اونوشته است:

از فوت غني گشت که ومه غمگین — هرکس شده در ماتم اوخانه نشین

تاریخ وفاتش اربپرسند ــ بگو — پنهان شده گنج هنری زیر زمین (۱۰۷۹)

(دیباچه دیوان غني ص ٥٥)

خاندان غنی

اجداد و اقوام غنی که از خاندان اشائیها است در زمان سلاطین بکشمیر مهاجرت و در آنجا اقامت گزیدند. بقول دکتر ظفرخان (۱) جد بزرگ غنی خواجه سنگین نام پیش امیرکبیر سید علی همدانی تقرب و منزلتی داشت. افراد این خوانواده با درویشان و عرفا علاقه فراوان داشتند و بطوریکه در ضمن اسم و نسب غنی متذکر شدیم، پدر غنی اسم اورا بنام خواجه طاهر رفیق اشائی، که باو عقیدت و ارادتی داشت، طاهر گذاشت. از خاندان غنی جز برادرش محمد زمان متخلص به نافع اطلاعاتی درباره افراد دیگر در دست نیست. محمد زمان بطوریکه صاحب واقعات کشمیر مینگارد: "بصحبت شیخ محسن فانی در صغر سن رسیده و بهره ور معانی از خدمت برادر کلان خود (یعنی ملا طاهر غنی) گردید". (۲) تاریخ حسن نیز این قول را تائید میکند و مینویسد: "از برادر خود کسب فیوض معانی کرد." (۳) نافع چهل سال بعد از وفات برادرش بسال ۱۱۱۹ فوت کرد. (٤) واز این لحاظ معلوم میشود که تفاوت سنی او با غنی زیاد بوده است. نافع شاعر هم بود و خواجه اعظم دیده مری این غزل اورا انتخاب نموده در واقعات کشمیر نقل نموده است. (۵)

می خرامی بهر تتلم مرحبا می زیبدت
جان فدا می زیبدت سر مزد پامی زیبدت
پیکرت را تار و پودی جامه مسطر کشید
از شمیم گل قبای ته نما می زیبدت
می کشی دباز می پرسی! شهید کیستی
این غلط اندازی و بازی بما می زیبدت

---

(۱) مجله هلال ماه ژوئن ۱۹۶۳ ص ٤۳
(۲) واقعات کشمیر ص ۲۰۷
(۳) تاریخ حسن جلد چهارم ص ۲۶
(٤) واقعات کشمیر ص ۲۰۷ (۵) ایضًا

همچو مي از پرده ٔ زنبوری جام بلـــور
چهره سازیهای رنگین ازحنا مي زیبدت
پیرگشتي نافع اکنون هاله سان شب تاسحر
خرمن ماهي درآغوش دوتا مي زیبدت

علاوه براین نافع کتابي متضمن حالات سلاطین تاعهد محمد شاه و بزرگان دین نیز نوشته است که یك نسخه خطي آن درکتابخانه مفتي محمد شاه سعادت درسری نگر (۱) ودیگری درکتابخانه اداره تحقیقات وموزه شهرسری نگر موجوداست(۲). بنظرنگارنده چون احتمال قوی موجوداست نافع در این کتاب چیزی درباره خـــود و خاندان خود نوشته باشد میتوان آنرا برای آگهي بیشتراحوال غني مورد استفاده قرار داد وباین منظوراینجانب نامه ای به سرپرست کتابخانه تحقیقاتي سری نگرنگاشت تا نسخه عکسي آن بدست آورد ولي از پاسخیکه دریافت کرده معلوم گردید که متاسفانه متصدی کتابخانه مزبورنتوانسته است آن نسخه راپیداکند. (۳)

تحصیلات،مراتب علمي وشغل غني

بطوریکه درفصل دوم وسوم شرح داده شد سلاطین مستقل کشمیر و سپس استانداارانیکه از طرف امپراطوران گورکاني هند بکشمیر اعزام شدند درایجاد مدارس و پیشرفت علوم وفنون سعي فراوان وکوشش بسیار نمودند و درنتیجه چندین مـدارس

---

(۱) Kashir Vol I p.XLVII
(۲) شعرای فارسي زبان کشمیر ص ۷.
(۳) اقتباس ازپاسخ سرپرست کتابخانه تحقیقاتي سرینگر:

"I have to inform you that the Ms of Kashmir History by Moh'd Zaman Nafi' is a rare Ms and yet we are not in a position to locate this Ms."

علمي وادبي در سراسر خاك كشمير احداث شد. غني كشميری نيز در يكي از معروفترين وقديمي ترين مدرسه بنام مدرسه قطبيه تحصيل نموده است. اين مدرسه را سلطان قطب الدين (٦٦٠ - ٧٩٦ هجری) در محله قطب الدين پور در شهر سری نگر تأسيس نمود. استادان معروف مانند ملاجوهر نات ومحسن فاني وملاعبدالستار مفتي در اين مدرسه مشغول تدريس بودند و بعضي از محصلين اين مدرسه كه بعد شهرت بدست آوردند عبارتند از: شيخ رحمت الله تارابلي - ملا طاهر غني و محمد زمان نانع وخواجه قاسم ترمذی وملا محمد كارس.(١) تمام تذكره نويسان حتي مسلم شاگرد غني در اين مورد كه شاعرما شاگرد شيخ محسن فاني است متفق القول اند. مسلم درديباچه ديوان غني چنين مينگارد: (٢) " در اين كمالات بجناب فواضل مآب عارف معارف حقاني سالك مسلك سخنداني حضرت شيخ محسن فاني دامت علي سائر المسلمين فيوضاته انتساب داشت وخود را بفنای في الشيخ مي انگاشت". همچنين محمد افضل سرخوش در كلمات الشعرا مينويسد (٣) در اوايل مشق اشعار خود را پيش شيخ محمد محسن فاني ميگذرانيد." تنها كسي كه در اين مورد با ساير تذكره نويسان اختلاف دارد محمد طاهر نصرآبادی است. او در تذكره خود شاعری باسم فغاني كشميری را استاد غني گفته است چنانكه مينگارد:" فغاني آنهم كشميری است ... غني كشميری تعليم ازو دارد" (٤)

---

(١) كشمير ج ٢ ص ٣٤٦

(٢) ديباچه ديوان غني سری نگر ص ٥٥

(٣) كلمات الشعرا ص ٨٣ حاشيه ب ٢:" بهره در طالب علمي بكمال داشت در اوايل مشق اشعار خود را پيش شيخ محمد محسن فاني ميگذرانيد"

(٤) تذكره نصرآبادی - تهران - ص ٤٤٨ " فغاني آنهم كشميری است. خوش طبيعت وسخن شناس است. غني كشميری تعليم ازو دارد واز كشمير به هندوستان رفته گويا مراجعت كرده درآنجاست. شعرش اين است.

فتاده ايم وتو فارغ ز دست گيری ما — ببين جواني خود رحم كن به پيری ما

درراه انتظار فغاني گريست خون — چندانكه يار آمد و از خون ما گذشت

باستثنای طاهر نصرآبادی هیچ تذکره نویس دیگری ذکر نغاني کشمیری را نکرده است و معلوم نیست نصرآبادی نغاني کشمیری مذکور را باکدام شاعر دیگری اشتباه کرده است. تذکره نویسان دیگری که ملا محسن فاني رااستاد غني قبول کرده اند عبارتند از بندرابن داس مولف سفینه خوشگو (۱) میرحسین دوست سنبهلي نویسنده تذکرۀ حسیني (۲) و میر غلام علي آزاد بلگرامي صاحب ماثرالکرام (۳) ومولانا قدرت الله گوپاموی (٤) و نواب صدیق حسن خان (٥) وپیرحسن شاه (٦). بعضي تذکره نویسان بارجودیکه غني را شاگرد فاني میدانند ولي عقیده آنها براینستکه غني از لحاظ علمي وشعری منزلت ومرتبتي بلندتر از استاد خود داشته چنانکه صاحب مراة الخیال مینویسد: "... . شاگرد شیخ محسن فاني بود. بمدد طبع دراك در فنون و علوم براوستاد چیره دستي مینمود. هرگاه شیخ رامسئله مشکل شدی ازوی استفسار نمودی." (۷) ومیرغلامعلي آزاد بلگرامي درباره استعداد او چنین اظهار عقیده میکند: "ازبدو شعور در حلقه درس ملامحسن فاني کشمیری تلمذ نمود. چون طبع بلند داشت درکمتر روزگار حیثیتي شایسته بهمرسانید." (۸) مولفین دیگر نیز

---

(۱) سفینه خوشگو نسخه عکسي جلد سوم ذکر غني

(۲) تذکره حسیني ص ۲۲۸

(۳) ماثرالکرام ص ۱۰۳ " از بدو شعور در حلقه ملا محسن فاني کشمیری تلمذ نمود. چون طبع بلندداشت درکمترروزگار حیثیتي شایسته بهمرسانید".

(٤) نتایج الافکار ص ٥۱۲ " گل وجودش بهم رساني رنگ وبوی رشد و تمیز دربهارستان درس ملا محسن فاني کشمیری درآمد ودرمدت قلیل بطبع سلیم چمن چمن استعداد شایسته بهمرسانید".

(٥) شمع انجمن ص ۳۳۹ " شاگرد ملا محسن فاني کشمیری ـ چون طبع بلندداشت در کمترروزگار حیثیت شایسته بهمرسانید.

(٦) تاریخ حسن جلد۱ ص ٥۹ وجلد چهارم ص ۱۹ ـ

(۷) مراة الخیال ص ۱٦۱ ـ ۱٦۲

(۸) ماثرالکرام ص ۱۰۳

لیاقت ومقام والای غني را ستوده اند چنانکه صاحب واقعات کشمیر عقیده دارد که هرچند شاگرد ملامحسن فاني بود اما اتفاق ارباب سخن است که ازخطه کشمیر بلکه درتمام اقلیم هند درآن عهد همچواوخوش‌خیال نازك بندی برنخاسته" (۱) وعلي ابراهیم خان خلیل در صحف ابراهیم اظهار میدارد که ملاطاهر غني کشمیری وحاجي اسلم سالم" شاگرد به ازاستاد اند (۲)" وسید صباح الدین بن عبدالرحمن ضمن ذکر شیخ فاني گوید که بزرگترین دلیل فضلت علمي اوآنست که استاد غني کشمیری است. (۳)

برای اینکه بتوانیم رابطه استادی وشاگردی فاني وغني را بطور صحیح درك کنیم باید مختصری درباره فاني بدانیم. فاني چنانکه ازتذکره ها برمیآید پس از تحصیل علوم متداول درکشمیر که درسن خردی بپایان رسانیده بود به نقاط دوردست هند وبعد به بلخ مسافرت نمود وآنجا بخدمت والي بلخ درآمد وقصیده درمدح او نگاشت. بعدازمدتي بلخ را ترك کرده به وطن مراجعت نمود وبا شاهزاده دارا شکوه آشنا شد. برای مدتي درشهر اله آباد (٤) مقام قاضي القضات راداشت. درسال ۱۰۵٦ هنگامیکه شاهزاده مراد بخش بلخ رافتح نمود ازکتابخانه والي بلخ اشعاریکه فاني درمدح او سروده بود پیدا شد وبسمع شاه جهان رسید. وی ازفاني برآشفت واورا ازتصدی قضای اله آباد معزول ساخت. سپس فاني بکشمیر برگشت وبقیه عمررا درآنجا بسربرد ودرسال ۱۰۸۲ هجری چشم از جهان بربست. ازاین مطالب چنین برمیآید که فاني درطول مدت مراجعت از بلخ تامأموریت دراله آباد درمدرسه سلطان قطب الدین درسری نگر تدریس میکرد. شاید همین موقع بود که غني از محضراواستفاده کرد چه بعدازمراجعت فاني ازشهر اله آباد که یقیناً" بعدازا۱۰۵٦ اتفاق افتاد غني خود شهرت کافي بدست آورده بي نیاز ازاستاد بود ولي درمجالس علمی وعرفاني که بقول صاحب مرآة الخیال (۵) " درمیان

---

(۱) واقعات کشمیر ص ۱۷۱

(۲) صحف ابراهیم ذکر میرزا محمد حسن فاني

(۳) بزم تیموریه چاپ اعظم گر ۱۹٤۸ ص ۱۸۹

(٤) اله آباد شهریست دراستان اترپرادیش هند (۵) مرآة الخیال ص ١٦٧

باغچه حویلی نشیمنی مربع با حوض سنگین ساخته حوض خانه نام کرده بود و هنگام نصف النهار آنجا مینشست» شرکت میجست واحترام وادب استاد را همیشه نگه میداشت واین احراز قول مسلم که در آغاز نقل کردیم روشن و مبرهن است.

در مورد مراتب علمی او شاگردش مسلم میگوید (۱) «اگرچه آن مجمع کمالات بیشتر به شاعری شهرت یافته و شعرش در این باب تیزدستی بکار برده اما کمالات شاعری او نمونه ایست از کمالات دیگر و سخنان رنگینش گونه ایست از جمال معنی آن نیکوسیر ـ طبع بدیهه یابش هرگز بفکر شعر سر فرود نیاورده و تدوین دیوان را تحصیل حاصل شمرده علم را نقاب عرفان ساخته بود و شعرش پرده داری هر دو مینمود. معارف حقیقی را در لباس علوم رسمی روپوش میساخت و از سخنان گوناگون برقعه ای دوخته برباری هردو می انداخت چنانچه خود میفرماید» ـ شعر ـ

زشعر من شده پوشیده فضل ودانش من چو میوه ئ که بماند بزیر برگ نهان»

غنی شوق علم و فضل وذوق زهد و تقوی را بارث برده بود. او در مدرسه مذکور تمام علوم متداوله از جمله ادبیات فارسی و عربی و فلسفه وحکمت وعلم طب فرا گرفت (۲) در اینجا باید متذکر گردید که برنامه مدارس هند عهد مغول بطور کلّی همان برنامه متداول در ایران و سایر کشورهای اسلامی آنروز بوده است. دراینمورد قول استاد امیر فیروزکوهی را از مقدمه کلیات صائب تبریزی در مورد علوم و معارف عصر صائب بشهادت میطلبیم چنانکه فرموده اند: (۳) «مرد میکه آنروز ولو بقدر سواد متعارفی درس میخوانده اند ناچار بوده اند که لا اقل ادبیت و عربیت را بدانند زیرا برنامه و پروگرامی بغیر از کتب ادبی و علمی و فارسی و عربی که ادبیت و عربیت آن مقدمه علوم دیگر بود وجود نداشت واهل سواد خواه و ناخواه میبایست این مقدار از دانش را که حد اقل دانش عصری بود آموخته

---

(۱) دیباچه دیوان غنی ص ۵۵

(۲) مقدمه جواد زیدی بر دیوان غنی ص ٤١

(۳) کلیات صائب تبریزی مقدمه و شرح حال بقلم استاد امیر فیروزکوهی ـــ تهران ـ ۱۳۳۳

باشند ..... وناگزیر سواد عبارت بود از ادبیت و عربیت کامل ومنطق و مقداری کلام وحکمت که هرکس که میخواست سراد داشته باشد این مقدار ویالاقل همان ادبیت و عربیت را باید بداند .... پس تدر مسلم این است که .... مردمانی متعین ودارای وسایل تحصیلي .... نه تنها به ادبیت و عربیت بلکه بمقدار زیادی از علوم و دانستنیهای لازم از نوع حکمت وکلام وامثال آن برخوردار و بهره مند بوده اند.

"اقوال و عقاید تذکره نویسانی چون امیرشیرعلیخان لودی – غلامعلي آزاد بلگرامي – خواجه اعظم دیده مری وابراهیم خلیل و صباح الدین نظریه مسلم شاگرد غني را درباره مراتب علمي او تائید میکنند.

از بعضي اشعار غني چنین برمیآید که وی اوقات خود را بتدریس علوم وطبابت میگذرانید وزندگي ساده و محقری داشت. بیجا نخواهد بود چنانچه متذکر شویم که سابقاً در هند کسانیکه علم طب را فرا میگرفتند و طبابت اختیار میکردند منظوری غیراز خدمت بنوع بشر نداشتند واین افراد علم خود را برای جمع آوری مال وخواسته بکار نمیبردند. البته اشخاص ثروتمند بدلخواه خود تحف وهدایای برآنان میفرستادند وباین نحو از زحمات آنان قدرداني میکردند. این رضع تا قرن گذشته ادامه داشت ولي اکنون بعلت عوامل وفشارهای اقتصادی وتغییرارزشهای مادی ومعنوی از بین رفته است.

اشعاریکه از آنها میتوان استنباط کرد که غني بتدریس علوم وطبابت میپرداخت بسیارکم اند مثلاً جائي میگوید:

افتاده ام از درس ز درد اعضا
کوشا گردی که بمالد اعضای مرا
میمالیدند تا مرا استادان
ای کاش که گوش میشدم سرتاپا ۵/۲۲۶

و

بسر بردم غني هرچند عمر خود بمکتب ها
نیاوردم زخط سرنوشت خویش سربیرون ۹/۲۰۸

ودر باره طبابت گوید :

جویند دوای درد از من دگران
لیکن الم من نپذیرد درمان
آری نبود شکست بازار درست
هرچند که پر ز مومیائي است دکان ۵/۲٤۰

خصوصیات جسماني غني

تذکره نویسان درباره خصوصیات جسماني شاعرما کمتر مطلبي نوشته اند و آنچه تاکنون بدست آمده با دلایل قطعي همراه نیست و بهمین جهت داستانهای در این مورد ساخته و نقل کرده اند. ما در این باره نخست اقوال تذکره نویسان را ذکر میکنیم و سپس به داستانیکه در این باب شهرت یافته میپردازیم ودر آخر نظر خود را با شواهدی از اشعار خود شاعر باثبات میرسانیم.

از سایر تذکره نویسان فقط بندرابن داس خوشگو وابراهیم خلیل موضوع کوری یک چشم شاعرما را به پیش کشیده اند چنانکه خوشگو گوید: "گویند غني واحد العین بود" (۱) وابراهیم خلیل نیز تائید کرده مینویسد " چشمي از حلیه بصارت عاری و نقراختیاری داشت (۲) " واینک داستانیکه در مجله هلال دراین مورد بیان شده است. ظاهرا چنین بنظر میآید که نویسنده مقاله این داستان را از تذکره ای اخذ کرده باشد ولي ذکری از ماخذ درآنجا نیست وما نیز داستان مذکور بعینه نقل میکنیم (۳) : چون ظفرخان احسن در سنه ۱۰٤۰ هجری استاندار کشمیر شد میرزا صائب بهمراهي او بکشمیر رفت. بنا به روایت دیگر صائب سختي سفر طویل را باین نظر برخود هموار ساخت که به سری نگر

---

(۱) سفینه خوشگو ذکر غني

(۲) صحف ابراهیم ذکر غني

(۳) مجله هلال مرداد ۱۳۳٤ مقاله ای بعنوان غني کشمیری بقلم پروفسور غلام محي الدین خلوت ص.۵

آمده واز غني معني يك لفظ غريبي راكه اين شاعر خلوت نشين دريكي از اشعار خود بكار برده بود بپرسد. چون به سري نگر رسيد ونام ونشان غني را خواستار شد خيلي تعجب كرد كه كسي باين نام انجا وجود نداشت. غني كه مرد گوشه گير بود از اختلاط با مردم وكسب شهرت پرهيز ميكرد وهميشه دركنج عزلت مينشست. ازين ناكامي صائب خيلي ملول گشت اما رشته جستجو ازدست نداد. نيز بسمع اورسيده بود كه غني اعور است دبنا برين دركوچه وبازاركه ميگشت باهر اعوري كه برميخورد ميگفت — گر تو ابليس نه اى چشم چپ كور چراست؟ اكثر به او دشنام ميدادند وبرخي با اودر آويخته وكتكش ميزدند اما او ازين كاردست برنداشت. واين مصرع را تكرار ميكرد زيراكه اورا يقين بودكه هرگاه غني اين مصرع را بشنود جواب سزاوار وبرجسته اى خواهد داد. آخرالامر روزيكه از" زينه كدل" ميگذشت اعوري راديد — قدم پيش نهاد ومصرع مزبوررا باواز بلند خواند. آن اعور تبسمي كرد وفي الفور مصرع ثاني راگفت — گره مخور لاف مزن اين همه تقديرخدا ست. صائب ازآن جواب دانست كه آن اعور غني است". دربي اساس بودن اين داستان هيچ گونه شكي نيست وهمين قدر كافي است گفته شودكه غني هرقدر هم گوشه گيروغير معروف بوده باشد چون صائب مهمان استاندار كشمير قصد ملاقات وى راميكرد مسلما احتياجي به جستجوى دركوچه وبازار نبود. ثانيا" خيلي بعيد بنظر ميآيد كه ظفرخان احسن بگذارد ميهمان عاليقدروهنرمند او براى جستجوى مرد دلخواه خودكتك بخورد وحيثيت وآبروى خود استاندار از بين برود. باوجوديكه نه شاگرد او مسلم ونه هيچ يك ازتذكره نويسان معاصر ويا متاخر (باستثناى بندرا بن داس وابراهيم خليل كه ذكرآنها بالا رفت) به اعور بودن غني اشاره نكرده اند ولي شهادتيكه از اشعار غني دردست داريم اين امررا براى ماكاملا روشن وواضح كرده است واينك به نقل بعضي اشعار غني دراين مورد ميپردازيم

آزرده ام زديدن مردم عجب مدا
گراو نتاد مردم چشم ازنظر مرا ٤/٧٦

خلل پذير شد از ضبط گريه نور نگاه
زآستين گله دارد چراغ ديدهٔ ما ٥/٨٣

سان اشك شمع از تيره بختى
گريزان چشم من از روشنائي است ٧/٩١
زگريه ام نه همين چشم تر سفيد شداست
كزآب ديده مرا موى سر سفيد شداست ٤/١٠٤
برنگ آبلهء پاى در سفر ما را
زشوق صبح وطن چشم تر سفيد شداست ٥/١٠٤
بچشم خود نتوان ديد صبح پيرى را
خوشم كه ديده زمو پيشتر سفيد شداست ٥/١٠٤
بسكه آزرده ام از ديدن مردم چه عجب
مردم ديده اگر از نظرم افتادست ٧/١٠٥
چون نامه كه مردم بسفيدآب نويسند
دركاغذ اين چشم سفيدم رقمي هست ٤/١١١
از گريه آب تيشهء فرهاد ريختم
چشمي كه شد سفيدكم از جوى شيرنيست ٢/١٢٠
ديده ام از ديدن وضع جهان رنجور شد
زخم چشمم را سفيدى مرهم كافور شد ٣/١٥٢
چشم سفيد ماست نمكدان خوان عشق
بي ما نمك چشي نكند ميهمان عشق ١/١٨٣
نقش گنه زاشك ندامت نگشت محو
مردم سفيد چشم و سياه است نامه ام ٣/١٩٩

از اين اشعار غني چنين برميآيد كه يك چشم غني بعلت عارضه وصدمه اى معيوب ومعلول شده و سفيدى آن بر سياهي مردمك چشم غالب آمده چشم او به آب مرواريد مبتلا بود چنانكه دراين شعرگويد :

چشم سفيدزد در اشك مرا بخاك
حرفيست اينكه پنبه نگهبان گوهراست

بعلاوه گوش وی نیزگران بود چنانکه از این شعر پیداست.

رهین منت گوش گران خویشتنم
که تا بلند نگردد سخن نمي شنوم ۳/۲۰

زسودا حرف مردم گوش کردن شد فراموشم
زخشکي مغز سر کردید آخر پنبه درگوشم ۸/۱۸۷

در خواب من از شور حوادث خللي نیست
تاگشت پراز پنبه غني تکیهٔ گوشم ۶/۱۹۳

مختصری درباره زندگي غني

در این مورد هم نمیتوان چیزی از نوشته های تذکره نویسان اخذ کرد. ازمطالعه دیوان او چنین برمیآید که غنی از همان عهد طفلي پا بسفر گزارده بود و زندگی مرفه و آرامي نداشت. چنانکه گفته است:

معذورم ارز خانه نباشد خبر مرا
آمد چراشك پیش بطفلي سفر مرا ۲/۷۶

چشم تا واکرده ام برخاك غم افتاده ام
همچو طفل اشك در ایام ماتم زاده ام ۱/۱۹۵

غني احتمالا با پدر خود رابطه خوبي نداشت و پدرش به او التفاتي نمیکرد و بهمین سبب است که غني در این شعر اشاره باین امر میکند.

به التفات پدر دل منه که قطرهٔ آب
زچشم ابر چرا فتد در یتیم شود ۴/۱۶۰

او تمام زندگي خود را در تنهائي و تجرد بسر برد و بقول شاگردش مسلم "در ترك و تجرید چنان میکوشید که از پیکر هیولانش پوستي، استخواني مانده بود" (۱). هیچ

---

(۱) دیباچه دیوان غني ص ۵۵

وقت همسری نگرفت وحتي معاشرت با زنان را مورد تقبیح قرار میداد چنانکه گوید.

هر مرد که با زنان نخوا هش بنشست
بر عارض خویش غازه از خواری بست
بنگر به خر انگشت که در پنجهٔ دست
نسبت بهر انگشت فروتر بنشست ٤/٢٣

او تمام زندگي خود را به تجرد گذراند:

چو من به بحر تجرد کس آشنا نبود
یکي است پیرهن و پوست چون حباب مرا ٧/٧٦

ای خوشا حال سبکساری که در راه طلب
خانه بر دوش است وبار خانه اش بردوش نیست ٦/١٠٠

چنان پرورد تجریدم بدامان تن آساني
که میگردد کبود از کسوت خارا بر دوشم ١١/١٨٧

او به عزیزان ووابستگان خود علاقه وافر داشت واز مرگ نا بهنگام بعضي از آنان خیلي افسرده خاطر وملول میگشت. با وجودیکه او در اشعارش اسمي از آنان (جز اسم عزیزی بنام خورشید) نمیبرد ولي چنان بنظر میآید که فقدان آنان روحیه اورا ضعیف وقلب حساس و فکر دراك اورا پر از غم والم کرده بود. مرگ آنان اورا به این دنیا کاملا بد بین کرده واو بر فوت آنان اشك تحسر میریخت چنانکه گوید: (١)"

زنده در گورم اگر گردش افلاك کند
به که در مرگ عزیزان بسرم خاك کند
میکنم گریه زآلودگي دامن خویش
اشك تا دامن آلوده من پاك کند
بادهٔ عیش نشوید ز دلم گرد ملال
خویش را گرخم افلاك ته خاك کند

---

(١) دیوان غني ص ١٢٨

هرکه چون گور زند خنده به ماتم زدگان
چشم دارم که فلك دردهنش خاك كند
آشيان بندی بلبل به گلستان بيجاست
مگراز صحن چمن خارو خسي پاك كند

واينك رباعياتي كه به رثاء خورشيد نوشته است.

چون در غم خورشيد فغان برخيزد
هرکس شنود از دل وجان برخيزد
بر تربت اوز ديده ميريزم آب
شايد كه از اين خواب گران برخيزد ۵/۲۳۲

از مردن خورشيد جگرها خون شد
درد دل ما خسته دلان افزون شد
آسان نبود فراق اسباب كمال
هم خاك نشين در غم افلاطون شد ۵/۲۳۴

از رباعي رثائي كه درزيرنگاشته ميشود اسم متوفي معلوم نميشود ولي روشن است كه غني اورا بسيار دوست داشته ودرتربيت وپرورش اوزحمتها كشيده آرزو وتمناى زياد از او بدل ميپروراني‍د -

از مردن تو حاصل عمرم تباه شد
چیزی که صرف گريه نشد خرج آه شد
مي آمدم كه تنگ درآغوش گيرمت
سنگ سرمزار توام سنگ راه شد ۱/۲۳۳

واين رباعي را براى تسليت كسي گفته

اى درغم نورديده چشمت نمناك
يعقوب صفت جامهء صبرت صدچاك

در ماتم فرزند مریز اشك بخاك
صد طفل مكن برای یك طفل هلاك ٤/٢٣٧

غني بیشتر زندگي خود را در کشمیر گذرانید و برخلاف گفته های تذکره نویسان مدتي خارج از کشمیر نیز بمسافرت پرداخت که ذکرآن بعداً خواهد آمد. زندگي غني درکشمیر خیلي نقیرانه‌وبي‌سازوبرگ بود. اودرخانه محقری واقع در محله راجوری کدل شهر سری نگر منزل داشت. دکتر صوفي عکس این منزل رادر جلد دوم کشمیر مقابل صفحه ٣٦٤ چاپ کرده واداره تحقیقات دکتابخانه وموزه حکومت استان جمو وکشمیر درنامه ای بعنوان نویسنده که ذکرآن در بالارفت تصدیق این امر نموده است. غني در دیوان خود اشاراتي بخانه وزندگي خود میکند که در اینجا بدرج بعضي ازآنها میپردازیم.

ازرباعي زیر چنین معلوم میشود که خانه غني نزدیك نهری (١) واقع و سیل آب همواره آن را تهدید میکرد.

سیل است زشوق کلبه ام گرم شتاب
آرام بباد داده این خانه خراب
تابرلب کشتیم زند بوسه هنوز
میگردد آب در دهان گرداب ٣/٢٢٧

خانه غني خیلي محقر بود —

تنگ وتاریك است همچون نغمه ني خانه ام
رخنه ٤ دیوار باشد روزن کاشانه ام ٣/١٨٨
کلبه ام را طاقت بارگران بام نیست
چون کمان بیرون کنم ازخانه چوب تیر را ٥/٨٩

---

(١) نهری باسم مارمن شاخه ای ازنهردل میباشد و برفرازآن ١٤ پل واقع است که یکي ازآنها راجوری کدل است (کدل بزبان کشمیری پل راگویند) تاریخ حسن جلد اول ص ٣١٤

خانه ام را عاقبت گردید بام و در یکي
بسکه همچو مور گشتم پایمال روزگار ۶/۱۶۹
دیوار و در شکسته بود خانهٔ مرا
رنگش مگر ز رنگ رخ خویش ریختم ۲/۲۰۱
دیوار و در خانهٔ ما گرچه ز هم ریخت
صد شکر که در خانهٔ ما نیست غباری ۲/۳۴۴

فقر و بي سر و ساماني از در و دیوار پیدا بود -

گشته تا باد خزان پرده در خانهٔ ما
کاغذ روزن ما کاغذ بادی شده است ۷/۱۳۰
مرا بخانه سفالی ز بینوائي نیست
خوشم که در کف من کاسهٔ گدائي نیست ۸/۱۱۲
خانه ما زیر بار منت نقاش نیست
نیست نقشي پیش ما خوشتر ز نقش بوریا ۸/۷۴

از مال دنیا چیزی جز این خانه محقر نداشت " و از اسباب این جهانش کاغذی و قلمداني "

چون عیست بجز خانه مرا هیچ متاعي
عیبم نتوان کرد اگر خانه بدوشم ۵/۱۹۲

تمام عمر در فقر و بیچارگي بسر برد و خوشي و خوشبختي هیچگاه در خانه اش را نکوبید.

بکام دل ندیدم جمع اسباب معیشت را
که آب و دانه ام چون آسیا از هم جدا باشد ۹/۱۳۵
پیوسته کیسهٔ ما همچو حباب خالي است
مارا درم چو ماهي جز و بدن نگردد ۵/۱۶
روز خوش در زندگي هرگز نصیب ما نشد
عمر در ماتم بسر بردیم چون شمع مزار ۸/۱۶۹
بسکه کوتاه است دست از دامن دولت مرا
جامهٔ بي آستین پوشیده ام فانوس وار ۳/۱۶۹

شمع فانوس نیم لیک زبی سامانی
غیر دیوار سرا پیرهنی نیست مرا ۴/۸۶

ربالاخره

آسودگی بگوشهٔ هستی ندیده ایم
جان داده ایم وکنج مزاری خریده ایم ۳/۱۹۲

مسافرت

موضوع مسافرت غنی خارج از سرزمین کشمیر مورد اختلاف نظر تذکره نویسان متاخر ودانش پژوهان عصر حاضر میباشد. تذکره نویسان معاصر غنی و همچنین شاگرد او مسلم مطلبی در این باب ننوشته اند ولی مولفین سفینه خوشگو (۱) و ماثرالکرام (۲) و شمع انجمن (۳) متفقند که غنی پا از وطن بیرون نگذاشت و مادام العمر در کشمیر بسر برد. ولی وقتی باقوال شاعر مراجعه میکنیم میبینیم که او چندین بار بمسافرت پرداخت ولی باستثنای مسافرتی که بهند نمود درباره مسافرتهای دیگرش هیچگونه اطلاعی در دست نیست. او در طفولیت خانه را ترک کرده بود و سپس رنج غربت و دوری از وطن را بسیار چشید و آن را در اشعار خود بیان کرده است.

گرد غربت برجبین داریم همچو گرد باد
تا هوای هرزه گردی برسر ما خانه ساخت ۶/۱۲۱

رفت عمرم در غریبی بر بساط روزگار
گرچه همچون مهرهٔ شطرنج دارم خانه ها ۸/۶۲

خواندم تمام صفحه گیتی چو آفتاب
بیهوده در قلمرو عالم نگشته ام ۲/۱۸۹

---

(۱) سفینه خوشگو ذکر غنی

(۲) مآثرالکرام ص ۱۰۳

(۳) شمع انجمن ص ۳۳۹

بسان مهرهٔ تسبیح در سیر و سکون دایم
بدست دیگری باشد عنان اختیار من ۳/۲۱۲

چنان گردید دامنگیر گرد غربتم طاهر
که ریگ شیشه ساعت بود خاك مزار من ٤/۲۱۲

او درین مسافرتها هرگز از یاد وطن عزیز غافل نبود شوق بازگشت بوطن همواره قلبش را بلرزه در میآورد —

بسکه شد زنجیر پایم رشتهٔ حب الوطن
در سفر دایم چو سوزن چشم دارم در قفا ۹/۷٤

برنگ آبلهٔ پای در سفر مارا
زشوق صبح وطن چشم تر سفید شداست ٥/۱۰٤

در سفر همرهم غم وطن است
گل با خار چیدا را مانم ۱۲/۱۸۷

خنده ام در کمین پرواز است
کبك شهباز دیده را مانم ۱۳/۱۸۷

تنها رباعي که تا حدی اطلاعي درباره محل مسافرت بما میدهد این است :

کردست هوای هند دلگیر مرا
ای بخت رسان بباغ کشمیر مرا
گشتم زحرارت غریبي بیتاب
از صبح وطن بده طبا شیر مرا ۲/۲۲٥

وتنها خاطره مسافرت هند دراین بیت نمایان است :

هست میل خوردن پان گلرخان هند را
عاشقان گوئي که از خون خوردش دادند آب ۱۲/۹۱

آغاز شاعری و تخلص

تخلص شاعرما تذکره نویسان را به اشتباه انداخته وآنان تصور کرده اند که کلمه غني که بحساب ابجدبرابربا۱۰۶۰ میباشد تاریخ آغاز شاعری اوست . اولین کسیکه این موضوع را مطرح کرد معاصراو محمد افضل سرخوش مولف کلمات الشعراء است .او مینویسد .« غني تاریخ شعرگفتن وتخلص یافتن اوست» (۱) عده دیگری چون خواجه اعظم (۲) وپیرحسن شاه (۳) نیزهمین عقیده را اظهار داشته بنقل عین جملات کلمات الشعراء پرداخته اند بدون اینکه اسم آنرا ببرند ولي مولفین سفینه خوشگو(٤) وصحف ابراهیم (۵) اسم وقول کلمات الشعراء را ذکر نموده اند. گروه دیگراز محمد طاهر نصرآبادی تبعیت کرده اند وعقیده اورا دایر براینکه« در کمال بي تعلقي برده چشم برزخارف دنیا که در نظر عارف قدر پرکاهي ندارد نگشوده بعلت آن غني معنوی هم برده » (٦) قبول داشته بالفاظ دیگر تکرار نموده اسند چنانکه درمآثرالکرام آمده : غني بغنای طبیعي مجبول بود وباوصف بیدستگاهي بحضورخاطر بسر میبرد. ازاینجاست که غني تخلص میکند» (۷) صاحب شمع انجمن عین الفاظ مآثرالکرام را تکرار میکند (۸) ومولانا قدرت الله گوید :

« باوجود بي برگ ونوائي بکمال استغنا وجمعیت خاطر میگذرانید وتخلص غني برنام نامیش زیبا گردید» (۹) . بادرنظر داشتن اخلاق وخصوصیات فکری واحوال زندگي شاعر عقیده گروه دوم یعني متتابعین طاهر نصرآبادی کاملاً درست وقابل قبول بنظرمیآید . عقیده گروه اول چون باتناقصات زیاد همراه است بنابراین

---

(۱) کلمات الشعرا ص ۸۳
(۲) واقعات کشمیر ص ۱۷۱
(۳) تاریخ حسن جلد ٤ ص ۱۹
(٤) سفینه خوشگو ذکر غني
(۵) صحف ابراهیم ذکر غني
(٦) تذکره نصرآبادی ص ٤٤۵
(۷) مآثرالکرام ص ۱۰۳
(۸) شمع انجمن ص ۳۳۹
(۹) نتایج الافکار ص ۵۱۲

بتجزیه و تحلیل و تردید آن میپردازیم. نخست اینکه اگر عقیده محمد افضل سرخوش و پیروان اورا قبول کنیم چنین برمیآید که غني در سال ۱۰۶۰ شروع به شعر گفتن کرد در صورتیکه قبلا در مورد تاریخ ولادت غني و استادی شیخ ناني گفته آمد که غني در سال ۱۰۴۲ موقعیکه صائب بکشمیر آمد شاعری بنام و معروفي بود بنابراین ادعای سرخوش که غني درسال ۱۰۶۰ شروع بشعرگفتن کرد بي اساس است. دلیل دوم این امرکه غني قبل ازسال مذکور شعر میگفت این بیت اوست که گوید —

گلشن کشمیر را امسال شادابي کم است
گر گل ابر نمایان است آن هم بي نم است
از بدنها در هوای گرم میجوشد عرق
گر بود حالك رطوبت چیز خاك آدم است ۶/۹۴ و ۷

واین اشاره ایست به قحط وخشکسالي فوق العاده ای که در سال ۱۰۵۷ در عهد سلطنت شاه جهان واستانداری تربیت خان درکشمیر بوقوع پیوست(۱) دلیل سوم اینکه بقول تذکره نویسان غني با محمد جان قدسي ومحمد قلي سلیم وابوطالب کلیم ومیرالهي ومیرزا صائب درکشمیر صحبتها داشت وبمشاعره میپرداخت. بنا براین اگر غني قبل از ۱۰۶۰ شعر نمیگفت امکان نداشت با قدسي وسلیم که در سالها ۱۰۵۶ و ۱۰۵۷ فوت کردند مجالستي داشته باشد وازین جهة کاملا روشن است که از کلمه غني تاریخ ابتدای شعرگوئي او برنمیآید بلکه شاعرما این تخلص را بنا به "کمال بي تعلقي با زخارف دنیا" و "غنای طبیعي" برای خود انتخاب کرده بود وواقعا این تخلص "برنام نامیش زیباگردید."

شاعرما غیراز غني اسم خود را نیز در بعضي جاها بجای تخلص آورده است واین از تمام اشعاریکه تا امروز بما رسیده فقط دوجای بچشم میخورد. جائي گوید:

بسان مهره تسبیح درسیر وسکون دایم
بدست دیگری باشد عنان اختیار من
چنان گردیده دامنگیر گرد غربتم طاهر
که ریگ شیشهٔ ساعت بود خاك مزار من ۳/۲۱۲ و ۴

---

(۱) تاریخ حسن جلد اول ص ۶۰ ع

وجای دیگر که اسمش را بجای تخلص آورده قطعه ایست که در رثای میرالهی شاعر وبرای تاریخ وفات او گفته وآن چنان است:

نیست دور از اثر صحبت او || که لب گور در آید به سخن
بزسر خاك وی ارباب زمان || جامه پوشیده سیه چون سوسن
گفت تاریخ وفاتش طاهر
برد الهي ز جهان گوی سخن || ص ۲۴۹

این قطعه تاریخ باعث اشتباه بعضي نویسندگان شده است وآنان از این قطعه نتیجه گرفته اند که شاعر ما قبل از سال ۱۰۶۰ طاهر تخلص میکرد و بعداً آنرا تغییر داده غني اختیار نمود و علت این اشتباه آنست که آنان از مصرع " برد الهي ز جهان گوی سخن" سال وفات میرالهي را ۱۰۵۲ درآورده اند و نه ۱۰٦٤ ، بدون شك ۱۰۵۲ غلط است وحتما در حساب اعداد اشتباهي رخ داده است. شیخ اکرام الحق درشعرالعجم في الهند (۱) ودکتر محمد ظفرخان در مجله هلال (۲) همین نظریه را اظهار کرده اند ولي عقیده نگارنده این است که شاعر ما فقط غني تخلص میکرد واسم خود را خیلي بندرت وفقط در مورد ضرورت شعری بجای تخلص بکار میبرد اگر او طاهر هم تخلص میکرد اشعار بیشتر با آن تخلص بدست ما میرسید.

معاصران غني

امراء واستانداران کشمیر

استانداران معروف که در عهد شاه جهان و سپس در زمان اورنگ زیب عالمگیر تا سال وفات شاعر ما از طرف حکومت مرکزی بکشمیر فرستاده شدند عبارتند از ظفرخان احسن واسلام خان وسیف خان. از این سه تن ظفرخان احسن

---

(۱) شعرالعجم في الهند ـ شیخ اکرام الحق ـ ملتان ۱۹٦۱ ص ۷۲
(۲) هلال ـ تیرماه ۱۳۴۲ مقاله٦ بعنوان غني کشمیری از دکتر محمد ظفرخان

از سال ۱۰۴۲ تا ۱۰۴۹ و از ۱۰۵۳ تا ۱۰۵۷ هجری یعني دوبار و اسلام خان از ۱۰۷۲ تا ۱۰۷۳ و سیف خان از ۱۰۷۵ تا ۱۰۷۸ و بار دوم از ۱۰۷۹ تا ۱۰۸۲ هجری استانداری این ناحیه را بعهده داشت.

باتفاق تمام تذکره نویسان وصاحب نظران غني کشمیری مدیحه سرا و قصیده گو نبود بلکه مردی گوشه نشین وعزلت جو بوده است هیچوقت به تعریف وتوصیف امیر یا حاکمي نپرداخته وبه دربار هیچ یك از پادشاهان وقت ویا استانداران معاصر پا نگذاشته بنابراین نسبةً گمنام باقي مانده است. در مورد روابط او با این سه تن استاندار معروف اطلاعات کافي بدست ما نیامده است. در تذکره های معاصر و متاخر مطالبي درباره روابط غني با ظفرخان احسن استاندار معروف کشمیر ملاحظه نمي شود و با وجودیکه این استاندار از جمله اشخاص سخن سنج وسخن گوی بشمار میرود ونقش مهمي در پیشرفت وتوسعه شعر و ادب در کشمیر داشت ولي ما چیزی جزاینکه شاید غني نیز بعضي اوقات در مشاعره های که این استاندار ترتیب میداد حضور بهم میرسانید نمیدانیم وبنا بر این از بیان ترجمه احوال این استاندار معروف که ممدوح صائب تبریزی است ودر سال ۱۰۷۳ در لاهور در گذشت - خودداری میکنیم و به اسلام خان میپردازیم.

اسلام خان

نام اصلي او میرضیاء الدین حسین رازبدخشان است. اواز ایام شهزادگي اورنگ زیب عالمگیر درخدمت او بسر میبرد، در جنگهای بین پسران شاه جهان برای حصول تخت وتاج هندوستان خدمات شایاني انجام داد و جسونت سنگ وشاه شجاع را ازمیدان کارزار مجبوربه فرار نموده به دریافت لقب همت خان و سپس اسلام خان موفق گردید. بعد ازمدت دوسال سوء تفاهمي بین اسلام خان و پادشاه اورنگ زیب ایجاد شد وبدین سبب برای مدتي از منصب ومقام خود معزول بماند. ولي زود این سوءِ تفاهم رفع ودر سال چهارم جلوس عالمگیر(۱) یعني در سنه ۱۰۷۲ باستانداری کشمیر نایل آمد. بقولِ پیر حسن شاه " دررفاه وامنیت

(۱) حاشیه درصفحه بعد)

رعیت و ترویج اسلام و تعظیم علماء و تکریم فضلا بخوبي پرداخت و مسجد عالي که از تغییرات سلطان علیشاه برادر سلطان زین العابدین منهدم شده بود مجدداً بکمال زینت و متانت آراست ...... طبعی موزون داشت ووالا تخلص میکرد (۱) این رباعي ازوست .

بي تو شام غم بروز ما شبیخون میزند
مردم چشمم زگریه غوطه در خون میخورد
وسعتي پیدا کن ای صحرا که امشب در غمش
لشکر آه ازدل من خیمه بیرون میزند (۲)

در زمان استانداری او بود که اورنگ زیب بسیر کشمیر آمد ولي زود به دارالسلطنهٔ دهلي برگشت سپس اسلام خان تغییر ماموریت پیدا کرد و باارتقاع مراتب به استانداری اکبرآباد مقرر شد ولي پس از یکماه رسیدن به آنجا فوت کرد.[۳]
غني کشمیری در این قطعه تاریخ فوتش بیان داشته است.

حیف کز فوت قدوهٔ امراء — به سپر داغ شد نصیب سپاه
تا کند فتح ملك باقي را — رخت بیرون کشید زین خرگاه
دور ازان آفتاب اوج کمال — مردمك شد زگریه ابر سیاه
جسته ازبسکه برق آه ازدل — خرمن ماه مانده یك پرکاه
آنکه داغ اند ماه تا ماهي — همه آزاده دل گدا و شاه
شد نفس ناله در گلو مارا — همچوني زین مصیبت جانکاه

(حاشیه از صفحه قبل)
(۱) مآثرالامراء جلد دوم تالیف نواب صمصام الدوله شاهنوازخان چاپ کلکته سال ۱۸۸۸ ص ۲۱۷

---

(۱) تاریخ حسن جلد دوم ص ۵۳۷
(۲) واقعات کشمیر ص ۱٦٤
(۳) مآثرالامراء ص

همچو اوراق گل بدست صبا | لخت های دل است درکف آه
همتش داشت رتبهٔ عالي | بود والا بخلقت ازین راه
همه کردند فکر تاریخي | ازپیي نوت آن مقرب شاه
جست این مصرع اززبان غني | مرد اسلام خان والا جاه (۱)

سیف خان

نام اصلي او میرزا سیف الدین محمود معروف به فقیرالله بدخشاني بود. پدرش تربیت خان در خدمت شاه جهاني بود (۲) اودو مرتبه به استانداری کشمیر گمارده شد. یکي درسال ۱۰۷۵ هجری وباردوم درسال ۱۰۷۹ هجری — بقول پیر حسن شاه بسیار مهیب ونساق برد . . . . جفا پیشگان را همچنان تزلزل انداخت که سرموی بکسي خیانت وآزار نمیرسید — اعیان شهر ومنصبداران دهرازخوف او میلرزید" (۳) درآن زمان اختلاف کوچکي باعث جنگ وکشتار بین شیعه وسني درکشمیر گردید وچون تضیه بغرنج شد او سرداران هردو فرقه را بدهلي فرستاد وآنجا قاضي عسکر حسین ملک ثابت سردار شیعه را مقصر دانسته بقتل او فتوی داد وشیعیان دررثای او این بیت گفتند:

شد از ظلم و بیداد قوم یزید | حسین ابن حیدر دوباره شهید

سیف خان درتزئین وآباداني کشمیر سعي بسیار نمود. محمد طاهر نصرآبادی در تذکرهٔ خود نوشته است: " از صحیح القولي مسموع شد که پادشاه والاجاه هندوستان به سیف خان حاکم کشمیر نوشت که اورا (غني کشمیری) روانه پایتخت نماید. سیف خان اورا طلبیده تکلیف رفتن به هند نمود واوابا نموده گفت که عرض کنید که دیوانه است — خان گفت عاقلي را چون دیوانه بگویم . او في الفور گریبان خود

---

(۱) ص ۲۵۰ دیوان غني

(۲) مآثرالامراء جلد دوم از ص ٤٧٩ تا ٤٨٥

(۳) تاریخ حسن جلد دوم ص ٥٣٩

را دریده دیوانه وار روانه خانه شد. بعد از سه روز فوت شد (۱)". درباره صحت و یا نادرست بودن این حکایت جای دیگر بحث خواهد شد.

سیف خان در سال ۱۰۹۵ فوت کرد. "قابلیت ومساس شعرو سخن داشت. ناصرعلي با همه آزادی واستغنا مدتها به هم صحبتي او شیفتگي داشت ..... در فن راگ ونغمه بسیار ماهربود. رساله‌ٔ مسمي به راگ درپن با فوائد دیگر درتقسیم و فوائد آن تألیف کرد." (۲)

عنایت خان آشنا

نامش میرزا محمد طاهر و پسرا حسن است. درایام استانداری پدر خود در کشمیر بود وبا سخن سنجان و سخن گویان صحبتها داشت و خود نیزصاحب طبع موزون بود و آشنا تخلص میکرد. در عهد شاه جهاني بمناصب مختلف مقرر گشت. گویند شاه جهان عنایت خان را برای تفتیش احوال سرمد شهیدکه بین مردم به کشف وکرامات شهرت پیداکرده بود فرستاد چون عنایت خان به سرمد مراجعه کرد آنجا چیزی جزبرهنگي ندید وگذارش ماموریت خود را باین بیت پیش پادشاه گزرانید:

بر سرمد برهنه کرامات تهمت است
کشفي که ظاهراست ازوکشف عورت است (۳)

بندرا بن داس درباره اوگوید" جواني دلچسپ ودرکمال قابلیت و فهمیدگي بود .... غایبانه با نصرآبادی آشنا شده راه خط وکتابت میداشت ..... وقایع سي ساله شاه جهان درنثراز ملا حمید ودیگران فصیحتر نوشته .... صاحب دیوان ضخیم و سه مثنوی است (۴). تذکره مراة الخیال گوید: عنایت خان پسر

---

(۱) تذکره نصرآبادی ص ۴۴۵ ـ ۴۴۶ (۲) مآثرالامرا جلد دوم ص ۴۷۹ ـ ۴۸۵
(۳) سفینه خوش گو نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ذکرآشنا.
(۴) ایضاً

ظفرخان ناظم صوبه کشمیر دعوی کرد که شعری که از یك مرتبه خواندن یا شنیدن بفهم من در نیاید بي معني است چون غني شنید این دعوی ازوی پسندید وگفت تا حال اعتمادی بر شعر فهمي عنایت خان داشتم امروز آن اعتماد برخاست وبعد از آن هیچگاه با خان مذکور ملاقات نکرد. (۱) از جمله آخر چنین برمیآید که غني و آشنا قبلاً هم صحبت بودند ولي آشنا طرز کلام وایهام شاعرانه غني را نمیپسندید و این اظهار نظر موجب رنجش شاعرما گردید. دکتر تیکو درباره او چنین نوشته است :

"آنچه مسلم است غني وآشنا باهم رابطه خوبي نداشتند زیرا غني اهل تسنن وآشنا شیعه بود وعلاوه برآن آشنا روش فکری فاني استاد غني را نمیپسندید بطوریکه در اشعارش بآن اشاره کرده است

مارا بقا پسند نتاد ست آشنا حظي زشیخ محسن فاني نمیکنیم (۲)

درآخر عمر ترك ملازمت کرده به کشمیر رفت وهمانجا در سال ۱۰۷۷ بدرود حیات گفت.

شاعران معاصر غني در هند وکشمیر

شعرائیکه در عهد شاعرما در هند وکشمیر میزیسته اند دو دسته میباشد. دسته اول شعرای معروف که عبارتند از صائب تبریزی ، قدسي مشهدی ، علي قلي سلیم ، ابوطالب کلیم ومحسن فاني. دسته دوم شعرای که دارای معروفیت کمترهستند وعبارتند از میرالهي – طغرای مشهدی – ملا شیدا – اسلم سالم – محمد رفیع منشي – محمد علي ماهر – میرمعز موسویخان ومحمد افضل سرخوش وغیره. مادر اینجا فقط بذکر شعرائي میپردازیم که با شاعرمارابطه ای ویا مشاعره ومجالستي داشته اند وآنان بدین قرار اند :

میرزا صائب تبریزی

میرزا محمد علي صائب از شعرای معروف قرن یازدهم ایران وهندمیباشد.

---

(۱) مراة الخیال ص ۱۶۲ (۲) شعرای فارسي زبان کشمیر ص ۴۷

در عهد جواني بنا بر عللي از وطن خود بسوی هند رهسپار گردید . در راه بشهر کابل رسید وآنجا ظفرخان احسن که به نیابت پدرش خواجه ابوالحسن تربتي ناظم کابل بود ملاقات و شیفته حسن خلق اوشده همانجا ماند. سپس درسال ۱۰۳۹ با ظفرخان در رکاب شاه جهان پادشاه عازم دکن گردید. چون ظفرخان بصوبه استانداری کشمیر گمارده شد صائب نیز بسیر این سرزمین جنت نظیر همراه شد و بعد از اقامت کوتاه بایران بازگشت . صائب تبریزی قصایدی در مدح شاه جهان ـ ظفرخان احسن ـ ابوالحسن تربتي و امراء دیگر نوشته است . چون به ایران رسید حیثیت و مقام بلندی بدست آورد . در سال ۱۰۸۷ در اصفهان چشم از جهان پوشید . هنگامیکه صائب به کشمیر رسید آن سرزمین مرکز شعروادب بود و مشاعره هائیکه به همت ظفرخان احسن ترتیب داده میشد موجب تشویق شعراء میگردید . در اینجا صائب با غني کشمیری که شهرت اورا در هند شنیده بود ملاقات کرد . در مورد این ملاقات تذکره نویسان داستانهای نوشته اند که باورکردن آن مشکل بنظر میآید : یکي از آن داستانها همان است که آنرا درباره اعور بودن غني قبلا ذکرکرده ایم . داستان دیگر که مولف تذکره حسیني نقل کرده در اینجا آورده میشود:

" گویند میرزا صائب این مطلع اورا شنیده عزم کشمیر نمود :

موی میان تو شده کرالـه پن   کرد جدا کاسهء سرها زتن

ودریافته پرسید که کرالپن مگر نام رشته ایست که کوزه گران کاسه را از چرخ بدو جدا سازند گفت بلي ـ باز غني دیوان خودراکه ازلك (صدهزار) بیت برگزیده و هزار بیت بیانتي نگاهداشته و باقي را به آب داد وار پیش میرزا گذاشت میرزا از مطالعه اوبغایت محظوظ شد خصوصا" براین بیت حسرتها خورد وگفت کاش اینهمه که در تمام عمر خود گفته ام باین کشمیری میدادند واین یك بیت بمن میدادند وآن اینست .

حسن سبزی بخط سبز مراکرد اسیر   دام همرنگ زمین بود گرفتارشدم"

---

(۱) تذکره حسیني چاپ لکنو ۱۲۹۲ ص ۲۲۸ - ۲۲۹

صاحب بستان بي خزان داستان ملاقات غني و صائب را اینطور بیان میکند: "گویند میرزا صائب بر این بیت ار :

حسن سبزی بخط سبز مرا کرد اسیر — دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم

وجد کرد و حظ وافي برداشت و با اراده آن که این بیت در عوض جمیع اشعار خود بگیرد و بنام خود مشهور کند بکشمیر رفت — قضا را او قضا کرده بود. حسرت خورده گفت. حیف که همچو شعر در قسمت کشمیری شده" (۱) صرفنظر از صحت و سقم این داستانها میتوان گفت که صائب در مدت اقامت کشمیر با غني ملاقات وصحبتها داشت و اشعار اورا میپسندید — این امر مورد قبول عده زیادی از تذکره نویسان میباشد که از جمله میتوان مولفین مآثرالکرام (۲) — شمع انجمن (۳) — ریاض الشعراء (٤) — سفینه خوشگو (۵) — مخزن الغرایب (٦) وصحف ابراهیم (۷) را نام برد — دکتر صوفي دو مثال بدیهه گوئي غني را بیان کرده است. یکي اینکه صائب در بیاض خود این مصرع نوشت: که از لباس تو بوی کباب میآید وچون این مصرع برای غني خوانده شد او في البدیهه گفت :

کدام سوخته جان دست زد بدامانت
که از لباس تو بوی کباب میآید

و دیگری را بقول علامه محمد اقبال بیان میکند. روزی صائب این شعر را گفت :

سیه چوری (۸) بدست آن نگار نازنین دیدم
به شاخ صندلي پیچیده مار عنبرین دیدم

و غني همین مضمون را چنین گفت :

سیه چوری بدست آن نگاری — به شاخ صندلي پیچیده ماری (۹)

---

(۱) رك به ص ٤٥ دیوان غني — سرینگر ۱۹٦٤ (۲) مآثرالکرام ص ۱۰۳ (۳) شمع انجمن ص ٤٨
(٤) ریاض الشعراء ص ۵۲ (۵) سفینه خوش گو ذکر غني
(٦) مخزن الغرایب ص ۲۸٦ (۷) صحف ابراهیم صحیفة المغین ذکر غني
(۸) النگورا بزبان هندی چوری میگویند. (۹) Kashir Vol II p.45I

غلام محي الدين خلوت درمقاله ایکه در مجله هلال منتشر شده است درباره مسابقه شعری غني و صائب مینویسد." روزی به کشتي نشسته سوی نشاط باغ میرفتند. زن هندوئي را که به حسن و جمال رتیب مهروماه بود کنار دریاچه دیدند که به تبعیت از رسوم مذهبي خود دست به گل آلوده کرده بود ــ صائب و غني هردو از نظاره ء جمال آن سرولب جویبار بیتاب شدند ــ صائب بر سبیل ارتجال گفت:

دست آلوده به گل ای ماه همچون آفتاب

غني في البدیهه مصرع ثاني آنرا گفت که:

شد مرا ورد زبان یالیتني کنت تراب

صائب برخاست و چشم و رویش بوسید وگفت:" ترگوی سبقت ازایرانیان برده ای" (۱) از قول تذکره نویسان این هم برمیآید که صائب دویست بیت غني راانتخاب کرده در بیاض خود درج نمود (۲) همچنین او غزلي برغزل غني سرود چنانکه گوید:

این جواب آن غزل صائب که میگوید غني

یادایامیکه دیگ شوق ما سرپوش داشت (۳)

ولي باید متذکرگردید که هیچکدام از ابیات یا غزلي که ذکرآن بمیان آمد دردیوان غني و یا در دیوان صائب تبریزی پیدا نمیشود باید آنها رااز جمله اشعار گم شده ای پنداشت که فقط در تذکره ها باقي است.

ابو طالب کلیم

ابو طالب اهل کاشان بود. در عهد حکومت جهانگیر برای اولین بار وارد هندگردید ولي نتوانست موفقیت شایاني بدست آورد ــ درسال ۱۰۲۸ بایران

---

(۱) هلال مرداد ۱۳۳٤ ص ۵۰ ــ ۵۱ (۲) صحف ابراهیم

(۳) شعرالعجم نعمراني جلد سوم ص ۱۶۳

مراجعت نمود بعد از مدتي بهندوستان بازگشت وبعد از طالب آملي ملك الشعراءي شاه جهان بوی تفویض گردید. او چندین قصیده خوب در مدح شاه جهان و امراء دیگر سروده جایزه ها وصلات گرانقدر بدست آورد. در سال ۱۰۴۹ در موکب ملوکانه رهسپار کشمیر گردید وچون هوای آندیار را موافق ودلخواه خود دید با اجازه پادشاه در آنجا مسکن گزید و در همانجا بسال ۱۰۶۱ بدرود حیات گفت. شاعر ما با کلیم روابط دوستانه وصمیمانه ای داشت. چون چشم از جهان بربست غني قطعه تاریخ ورثاعیه برای او سرود وازآن معلوم میشود که غني تا چه اندازه کلیم را دوست داشت وکلام اورا میستود وآن قطعه این است (۱)

حیف کز دیوار این گلشن پرید — طالبا آن بلبل باغ نعیم
رفت وآخر خامه را از دست داد — بي عصا طي کرد این ره را کلیم
اشك حسرت چون نمیریزد قلم — شد سخن از مردن طالب یتیم
هردم ازشورش دل اهل سخن — چون زبان خامه میگردد دونیم
عمرها دریاد او زیر زمین — خاك برسرکرد قدسي وسلیم
عاقبت از اشتیاق یك دگر — گشته اند این هرسه دریکجا مقیم

گفت تاریخ وفات او غني
طور معني بود روشن از کلیم — ۱۰۶۱ هجری

ملا محسن فاني

مختصری از شرح حال او در ذکر تحصیلات غني قبلاً بیان کرده ایم — او تنها کسي است که تذکره نویسان ومسلم شاگرد وگرد آورنده اشعار غني اورا استاد شاعر ما گفته اند — ملا محسن فاني از مریدان ملا شاه بدخشی ودوستان دارا شکوه بود. او طرز فکر دارا شکوه را میپسندید ومشرب صلح کل را مراعات مینمود کتاب دبستان مذاهب را تالیف اودانسته اند ومنظور اصلي وی از نگارش این کتاب فهمانیدن این حقیقت

(۱) ص ۲۴۹ دیوان غني

است که تمام مذاهب دنیا بریك اصل که همان حق و حقیقت باشد استوارند و فرقي بین پیروان مذاهب مختلف نیست در صحف ابراهیم آمده که چون اورنگزیب در سنه ۱۰۷۵ بکشمیر مسافرت نمود ملا محسن فاني را بحضور خواند و خلعت ومبلغ دو هزار روپیه اعطا فرمود (۱). وی در سال ۱۰۸۲ بدرود حیات گفت.

میر الهي

میرالهي از شعرای محدودیست که غني کشمیری بآنان ارادت میورزید وبه مرگ آنان قطعه ای سروده است. میرالهي از سادات اسدآباد همدان بود — در عهد جهانگیر بهند آمد و مورد عنایات پادشاهي گردید. صاحب واقعات کشمیر گوید: "چون خلعت صوبه داری بظفرخان عطا شد ، شاه جهان پادشاه در دیوان فرمود که از ظفرخان ضامن بگیرند که سکنه کشمیررا از خود راضي بدارد — میرالهي حاضر بود ، بدیهه بعرض رسانید:

مصرع ـه: خدا ضامن رسول و چاریارش

پادشاه محظوظ شد و ظفرخان عرض کرد که حکم شود که میرالهي رفیق و امین باشد. منظورشد. با ظفرخان درکشمیرآمد. (۲) و همین جا چشم از جهان بربست. غني قطعه تاریخ وفات اورا نوشت که ازآن سال وفات او ۱۰۶٤ در میاید. قطعه این است (۳):

"نیست دور از اثر صحبت او — که لب گور در آید به سخن
بر سر خاك وی ارباب زمان — جامه پوشیده سیه چون سوسن
گفت تاریخ وفاتش طا هـر — برد الهي زجهان گوی سخن"

---

(۱) صحف ابراهیم ذکر محسن فاني صحیفة الفاء

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۵۳

(۳) دیوان غني ص ۲٤۹

طغرای مشهدی

برخلاف کسانیکه ماتاکنون درباره آنان صحبت کردیم طغرای مشهدی تنها کسي است که شاعرما اورا به بدی یاد کرده است قبل از اینکه بقول شاعر خود بپردازیم باید بطور مختصر از احوال و افکار طغرای مشهدی اطلاع حاصل کنیم - نام او علي ابراهیم خان است. گاهي طغرا وگاهي شیفته تخلص میکرد. در عهد جهانگیر از ایران بهندوستان آمد و مدتي در خدمت شاهزاده مراد بخش بسر میبرد. در سرودن شعر و نوشتن نثر مهارتي داشت وکلمات هندی را زیاد بکار میبرد. او شعرای معاصر خود مثل میرزا صائب وقدسي وکلیم و سلیم را هجو گفته وخود نیز هدف ملامت قرار گرفت این ابیات را برای قدسي و کلیم مولفین شاهنامه شاه جهاني انشاء نمود. (۱)

دو رهزن بهم کرده اند اتفاق — یکي از خراسان یکي از عراق
کتابي که از بهر دارای هند — مرتب شد از گفت این دو نژند
بود لفظ و معنیش از دیگران — چو کاتب ندارند حقي در آن

همچنین دو رباعي رکیک یکي برای غني که در آن اسم کوچکش طاهر استعمال شده دیگر درباره کشمیر وکشمیریان که هردو در صفحات ۱۶۰ و ۳۵۱ مصطلحات الشعراء نوشته شده اند انشاء نمود و مابعلت استعمال کلمات رکیک و دور از ادب و احترام آنها را در اینجا نقل نمیکنیم.

از این امر پیدا است که هیچکس از طغرا دل خوشي نداشت و بهمین علت است که غني نیز بذم این مرد شوخ طبع و ظریف که با گفتار خود قلب مردمان را میرنجانید این رباعي را گفته:

طغرا که بود روح کثیفش چو جسد — با صاف ضمیران شده دشمن و حسد
گوید که برند شعرش ارباب سخن — نامش نبرند تا به شعرش چه رسد

---

(۱) خلاصة الکلام و صحف ابراهیم تحت ذکر طغرا

محمد رفیع منشي

شاعر دیگر معاصر که غني دریکي از اشعارخود باواشاره ای کرده محمد رفیع اهل کشمیراست وبقول صاحب واقعات کشمیر" درنظم ونثر طبع بلندی داشت "بملازمت حکام تن درداد." وقتیکه تسلي شاعر، هجو مردم کشمیر بطرز بحر طویل در سردیوان سیف خان ناظم خواند، خواجه عنایت الله که درآنوقت ریاست کشمیر داشت بغیرت آمده اشاره جواب به محمد رفیع منشي کرد ـ آن صاحب قدرواستطاعت دریك ساعت جواب بهمان اسلوب موزون کرده روز دیگر درمجلس سیف خان خواند وتسلي را ملزم ساخته از مجلس چه از شهر راند." (۱) واین جواب نیز به بحرطویل است. وچنین بنظر میرسد که غني بسبك شاعری رفیع اشاره لطیفي کرده میگوید:

نگفته ایم غزل در زمین طرح رفیع　　　که میشود سخن ما درین زمین کم سبز (۲)

شاعری دیگری که غني در یکي از رباعیات خود باواشاره میلند قلندر است. او میگوید:

از اهل سخن کس به قلندر نرسد　　　در شعر به او عرفي و سنجر نرسد
هر مصرع او بسکه بلندافتادست　　　ترسم که بار مصرع دیگر نرسد

ولي هرچه جستجوکردیم شاعری باسم ویا تخلص قلندرکه معاصر غني ویا معاصر عرفي وسنجر مدح گویان وقصیده سرایان دربار جهانگیر باشد پیدا نشد و خیلي بعید بنظر میآید که منظور شاعر ما شیخ شرف الدین ابو علي عراقي مشهور به قلندر باشدکه از عرفای هشتم هجری است ودر شهر پاني پت (نزدیك دهلي) درسال ۱۳۲٤ میلادی فوت کرد ـ ناگفته نماند که عبدالرحمن شاکر بن حاج محمد روشن خان مولف گلستان مسرت (حدایق المعاني) این رباعي را به

---

(۱) واقعات کشمیر ۱۷۳　(۲) دیوان غني ص ۳/۱۷٤

شاعری باسم قاسم منسوب واثرا هجو مليح دانسته است ولي اين رباعي در بسياری ازنسخه های خطي وهمچنين در ديوان های چاپي غني کشميری يافته ميشود. (۱)

از جمله شعرا محمد اسلم سالم راتذکره نويسان کشمير همشاگردی غني دانسته اند. ابتدا ازاعيان هنود کشمير بود و بعداً اسلام آورد. از کشمير بهند رفت و آنجا به ملازمت شاهزاده اعظم شاه درآمد. مثنوی نيل جنگ شاهزاده ازاو معروف است (۲). علاوه براو دو شاعرديگر کشمير بنام ناطق و نديم را هم طرحان غني گفته اند. (۳) سه شاعر ديگر که تذکره نويسان آنان را در مورد غني يادکرده اند عبارتند از محمد علي ماهر و ميرمعز موسوی خان و حليم محمد کاظم. محمد افضل سرخوش در کلمات الشعراء مينويسد (٤): " ديوانش (ديوان غني) که سراپا انتخاب است مرزا محمد علي ماهر ترتيب داده چنانکه ديوان ميرمعز و ناصر علي را نقير تدوين نموده ..... روزی مطلع تازه گفته پيش شاه ماهرخواند. بيت:

بي چراغ است اگر بزم خيالم غم نيست
مصرعي ريخته شمعي ست که درعالم نيست

شاه نظر برايهام او شوخي نموده گفت: مصرع ريخته که در عمرگفته باشد همين خواهد بود " وسپس اشعاری راکه ميرمعز موسوی ازاشعار غني برای خود انتخاب کرده يادداشت مينمايد. چون به اين شعر غني ميرسد:

حسن سبزی بخط سبز مرا کرد اسير
دام همرنگ زمين بود گرفتار شدم

ميگويد" حکيم صاحب ازروی اين شعر معني پيداکرد و نقير نيز. هردو نوشته ميشود

حکيم: خط سبز آنت جان بود نميدانستم
دام در سبزه نهان بود نميدانستم

سرخوش: خوردم زخط فريب جمال عذار او
همرنگ سبزه بود لباس شکار او

---

(۱) ديوان غني ص ۲۳۳ حاشيه ۳ (۲) واقعات کشمير ص ۲۰۸ -

(۳) صحف ابراهيم صحيفة النون (٤) کلمات الشعراء ص ۸٤ - ۸۵

محمد افضل سرخوش

پسر محمد زاهد یکي از منصب داران شاه جهاني بود ـ بسال ۱۰۵۰ درکشمیر متولد شد (۱). در عهد اورنگ زیب ماموریت های مختلف بدست آورد . چون متقاعد شد در شاه جهان آباد (دهلي امروز) سکونت گزید ودر سال ۱۱۲۶ بدرود حیات گفت (۲) . او شاگرد محمد علي ماهر و میر معز موسویخان است . سرخوش شاعرخوش قریحه و نویسنده خوبي بود . دیوان او ٤۵ هزار بیت دارد از آثار نثری او تذکره ای بنام کلمات الشعراء بسیار معروف و مورد استفاده هست . شاگردان او بندرابن داس خوشگو ـ حافظ محمد جمال تلاش ـ بیغم بیراگي ـ شیخ الله گلشن وکم گوکشمیری و حکم چند ندرت معروفند . محمد افضل با غني ارادت غایبانه داشت واشعار خودرا باو میفرستاد چنانکه درکلمات الشعراء گوید: " نقیر اورا ندیده اما جزوی از اشعار خود پیش وی فرستاده بوده" (۳) از بعضي اشعار غني تقلید کرده است که نمونه آن در سطور قبل گذشت .

شاگردان غني

از شاگردان غني میتوان سه تن را نام برد. یکي برادرش محمد زمان نافع است که ذکر اورا قبلاً کرده ایم . دیگری مسلم گرد آورنده اشعار غني است . ذکر احوال مسلم در هیچ یك از تذکره ها موجود نیست و تنها از دیباچه ایکه او بر دیوان غني نوشته میتوان به مختصری ازحال او مطلع شد.از عبارات وترکیب کلماتي که در دیباچه مذکور بکار برده معلوم میشود که او مرد تحصیل کرده ای بوده واز شعر وادب بهره وافي داشته است ، چنانکه از قطعه ایکه دروفات غني سروده برمیآید که طبع موزون داشته وبزبان عربي نیز مسلط بوده. قطعه دیگر برای اخذ تاریخ وفات

---

(۱) و (۲) بزم تیموریه ص ۲۷۵

(۳) کلمات الشعراء ص ۸٤ حاشیه

بعربي گفته است که آن در قطعه این است :

از فوت غني گشته که ‌دهه غمگین هرکس شده در ماتم ازمانه نشین
تاریخ وفاتش ار بپرسند بگو پنهان شده گنج هنری زیر زمین

ایضـــــــا"

درش بمن گفت قائلي که غني مرد قلت اسلت انت لیس ذکیـا
اهل دل ای بیخبر بمرگ نمیرند کیف یموت الذی یکون تقیـا
نیست وفاتش جز انتقال مکاني کان تقیا و طاهرا و نقیـا
زندگي دیگراست مرگ عزیزان مرد ولي عند من یکون عمیـا
دل زخرد سال رحلتش چو طلب کرد قال لنا ان نقول حي غنیـا

ازین قطعه معلوم میشود که مسلم برای غني احترام فراواني قائل بود واورا جا ویدان میپنداشته و شاگردی خودرا بااین کلمات بیان میکند" چون این هیچ مدان کج مج زبان بجناب آن مغفور نسبت شاگردی داشت واز صحبت دایمیش علم مفاخرت میافراشت خواستم باتفاق خادم الفضلاء ملك الشعراء سرحلقه شاگردان رشید ملك شهید به تدوین دیوان سحر بیانش حق شاگردی بتقدیم رسانم و بشاگردی او خود را استاد عالمي گردانم"

از اینجاماباشاگرد دیگر سي آشنا میشویم واو ملك شهید است.

خواجه محمد اعظم درواقعات کشمیر (۱) و پیرحسن شاه درجلد چهارم تاریخ حسن (۲) ذکر شاعری بنام لاله ملك رایادکرده اند ولي نگفته اند که وی شاگرد غني است باوجوداین در این امر شکي نیست که این شاعرازمعاصران غني واسلم سالم برده است ــ موضوع دیگری که آقای علي جوادزیدی درمقدمه دیوان غني تذکر داده اند این است که نسخه خطي دیوان غني که در انجمن آسیائي بنـــگال (Bengal Asiatic Society) تحت شماره ۷۷٤ ثبت و در قرن دوازدهم

---

(۱) واقعات کشمیر ص ۲۰۸
(۲) تاریخ حسن جلد چهارم ص ۲۷

نوشته شده دارای این عبارت" باتفاق خادم الفضلاء ملك الشعراء سر حلقه شاگردان رشید ملك شهید" نیست وازاین امرنتیجه گرفته اند که امکان قوی دارد که این عبارت "الحاقي" باشد و یکي از دوستداران ملك شهید آنرا اضافه کرده است - ولي بعقیده نگارنده نبودن این عبارت فقط دریك نسخه نمیتواند دلیل قاطع این امر باشد بویژه در صورتیکه نسخه های دیگر که درآن زمان وحتي پیش از آن نوشته شده دارای آن عبارتند .

وفات غني

ملا طاهر غني همانطوریکه قبلاً گفته شد بعمر طبیعي رسید ودر پیری به امراض گوناگون مبتلا شد که یکي از آنها درد اعضا است . این درد ویرا بسیار آزار میداد واو حتي ازنشست وبرخاست کاملا معذور بود . غني خوب میدانست مرض او لا علاج است وبنابه بیماری دایمي اززندگي سیر شده بود ومیخواست هرچه زود ترازاین جهان فاني رخت سفر ببندد ومرگ را برحیات ترجیح میداد :

تن بمردن ده غني چون قامتت گردید خم
بهراین خاتم نگیني نیست جز سنگ مزار　　　۱۷۱ / ٤

او درباره درد اعضا یك مثنوی کوتاه نیز سروده است وعلاوه برآن دربسیاری از اشعارخود باین موضوع اشاره کرده میگوید :

بسکه مانند کمان پیکرم از پیری کاست
تا نگیرد کمرم کس نتوانم برخاست　　　۹۹ / ۱۲

امروز منم شهره عالم زنحیفي
عمریست که ازضعف نتادم بزبانها　　　٦٦ / ٥

بسکه نتوانم زضعف تن قدم زد پیش وپس
سیر پای من درون کوچه کفش است وبس　　　۱۷٤ / ٤

دارم دردی که هست جانکاه مرا
باشد ای کاش عمر کوتاه مرا
هر چند که نیست مهلك این کوفت ولی
دایم تا مرگ هست همراه مرا 1/227

خواهد دلم از سوز درون گشت کباب
کي کم شود از سعي طبيب این تب وتاب
از سوختن ایمن ننشیند هر چند
در پای چنار باغبان ریزد آب 4/227

بربستر ضعف روز و شب بیمارم
از گرمي تب گداخت جسم زارم
جز نام نشان نماند از پهلوی من
اکنون گویا چو حرف پهلو دارم 1/239

گو دست بشویند طبیبان ز علاجم
چون شمع عرق کردن من دافع تب نیست 8/ آ10

وبالاخره این پیشگوئي شاعر ما درست از آب در آمد واو در سال ۱۰۷۹ بمرض خناق(۱) چشم از این دارفاني بربست.

درباره وفات غني اختلافاتي هست که بعضي از آنها را اینجا بیان میکنیم. مولفین سفینه خوشگو (۲) و صحف ابراهیم (۳) درباره وفات غني نوشته اند: که او در سال هشتم جلوس عالمگیر مطابق با هزار و هفتاد و هفت هجری بمرض خناق مبتلا وازین دار فاني چشم بربست.

---

(۱) و (۲) سفینه خوشگو نسخه عکسي ذکر غني (۳) صحف ابراهیم ذکر غني

خواجه محمد اعظم در واقعات کشمیر مینگارد (۱) "درکمال جواني بعد واقعه شیخ محسن فاني بهشت ماه قضاکرد در سال هزار و هفتاد ونه" و تاریخ حسن نیز آنرا تأئید میکند (۲) ولي چون دقت میکنیم معلوم میشود که قسمت اول این جمله یعني "درکمال جواني بعد واقعه شیخ محسن فاني بهشت ماه قضاکرد" و قسمت دوم یعني "در سال هزار و هفتاد و نه" باهم متناقص اند زیرا فاني در سال ۱۰۸۲ فوت کرده واگر غني هشت ماه بعد مرده باشد نمیتوان سال ۱۰۷۹ را صحیح دانست وچون میدانیم که سال وفات غني همان ۱۰۷۹ هست وفاني در ۱۰۸۲ جان سپرد بنا بر این صحیح نیست گفته شود غني بعد از فاني مرد.

از جمله دیگران ارمغان پاك (۳) سال ۱۰۷۲ – فهرست کتابهای چاپي فارسي سال ۹۵۹ (٤) تاریخ ادبیات ایران نگارش سید رضا دائي جواد ۱۰۷۷ (۵) راسال وفات غني دانسته اند وبدون تردید این همه نادرست است وصحیح ترین تاریخ وفات غني کشمیری همان است که از دو قطعه ایکه شاگردش مسلم گفته برمیآید و هردو قطعه مذکور ضمن ذکر مسلم نوشته شده است. اضافه براین سه تن دیگر تاریخ وفات اورا گفته اندکه یکي ازآنان محمد علي ماهراست که این قطعه را گفت (٦):

چو دادش فیض صحبت شیخ کامل محسن فاني
غني سرحلقه اصحاب او در نکته داني شد
تهي چون کرد بزم شیخ را گردید تاریخش
که آگاهي سوی داربقا از دار فاني شد

---

(۱) واقعات کشمیر ص ۱۷۲ (۲) تاریخ حسن جلد ٤ ص ۲۱

(۳) ارمغان پاك – اکرام – لاهور ص ۱۳۸ (٤) فهرست کتابهای چاپي فارسي جلد اول خان بابا مشار – تهران ۱۳۳۷ ص ۷٤۷

(۵) تاریخ ادبیات ایران – سید رضا دائي جواد – جلد اول – ا صفهان ۱۳۰۹ ص ۲٦۸، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹ (٦) مرآة الخیال ص ۱٦۲

واین دو مصرع که نویسنده آن معلوم نیست بطور تعبیه گفته شد.

۱- بي سخن داد سخن داد غني (۱)

۲- افتاد برزمین سخن ازرفتن غني (۲)

مدفن غني

درباره مدفن غني نیز عقاید مختلفي اظهار شده است. محشي واقعات کشمیر در حاشیه این کتاب نوشته است: "در مقبره ملا محسن فاني آرمید" (۳) صاحب سفینه خوشگو مینویسد: "در تحت سلیمان کشمیر جنت نظیر بچبوتره کلاني پهلوی قدسي وسلیم مدفون است وآن سیرگاه صاحب طبعان آنجا" ودرذکر سلیم گوید (٤)"پهلوی کلیم و قدسي و غني آسوده است." از این برمیآید که قدسي و کلیم و غني در یك جا مدفون اند. خلاصة الکلام طي ذکر طغرای مشهدی میگوید (۵)"آخرکار سکنه در کشمیر دلپذیر اختیار نموده بروظیفه پادشاهي قانع بود تاآنکه در همان خطه جنت نظیر بجوار رحمت کردگار پیوسته متصل مزار کلیم مدفون گشت." پس یك اسم دیگر بجمع چهار نفر مذکوره فوق اضافه شد. ولي آقای علي اصغر حکمت سفیر کبیر اسبق دولت شاهنشاهي ایران بهند در کتاب " نقش پارسي براحجار هند" در ذکر مزار الشعرای کشمیر نوشته اند (٦) " در شهر سری نگر پایتخت کشمیر در محله موسوم به دُرگجن در مشرق دریاچه تال برسرتپه ای مرتفعي که متجاوز از یکصد پا ارتفاع دارد محلیست محصور واطراف آن سبزه و گل فراوان ودر وسط پنج قبر نمایان است که بعضي بکلي ساده وبدون خط وکتیبه است. ویك قبر که اندکي نقوش برآن باقي مانده ولي بکلي غیرمقروء است واین قبر هم اکنون بمزار الشعراء معروف است ودر سری نگر مشهوراست که بعضي شعرای

---

(۱) واقعات کشمیر ۱۷۲ (۲) صحف ابراهیم ذکرغني (۳) واقعات کشمیر ۱۷۱

(٤) سفینه خوشگو نسخه عکسي (۵) خلاصة الکلام ذکر طغرای مشهدی

(٦) نقش پارسي براحجار هند ــ علي اصغر حکمت ــ کلکته ۱۹۵۷ ــ ص ٦۷

عهد جهانگیری و شاهجهاني دراینجا مدفون شده اند — این پنج قبر متعلق است به :

الف — کلیم همداني

ب — محمد قلي سلیم

ج — طغرای مشهدی

د — قدسي مشهدی

ه — یك نفر دیگر غیر معلوم که ممکنست شاه ابوالفتح گیلاني باشد "

پس میبینیم که اختلاف نقط در مورد نفر پنجم باقي است و اکنون به سند دیگر میپردازیم. دکتر صوفي در کشیر عکس قبر غني را چاپ کرده ونوشته استکه آن قبر در زیناکدل سری نگر واقع است (۱). ولي دکتر تیکو درکتاب " پارسي سرایان کشمیر" عکس قبر غني را چاپ کرده توضیح داده است که آن قبر در گورستان خانوادگي اشائي ها قرار دارد (۲) اداره‌ٔ تحقیقات وکتابخانه و موزه حکومت استان جموکشمیر عقیده‌ٔ دکتر تیکو را تائید و نظر دکتر صوفي را تکذیب کرده است چنانکه درنامه ای که باسم نگارنده تحریر نموده گفته شده است که مقبره غني — بطوریکه امروز شهرت دارد ، در مقبره خانوادگي اشائي ها واقع در محله سید صاحب راجوری کدل موجود است (۳). بادردست داشتن این سند رسمي وتاریخي تردیدی باقي است:

---

(۱) Kashir Vol II p.364 (۲) پارسي سرایان کشمیر ص۴۰ (۳) عین عبارت نامه مذکوراین

"The photo of the grave of Gani published by Sufi in Kashir is doubtful but according to the local tradition there is a grave in Ashai grave yard situated at Mohalla Syed Sahib Rajwari Kadal, Srinagar, just a few chains from Gani's house which is called Gani's gravebut there is no inscription on the grave stone. Dr. G.L.Tikku has published the photo of that grave in his book پارسي سرایان کشمیر published in Tehran."

نمیماند که غني بعد ازوفات درگورستان اشائي ها در شهر سری نگر مدفون گردید .

حکایاتي درباره غني

بطوریکه درآغاز این فصل متذکره شدیم تذکره نویسان حکایاتي وداستانهای درباره شاعرما نوشته اند که اینك بذکرآنها میپردازیم. بعضي ازین داستانها کاملاً بي اساس است که بآن اشاره خواهد شد و برخي ازآنها محتاج بحث و بررسي که درباره آن مشروحا ذکر خواهیم کرد .

۱) محمد افضل سرخوش در کلمات الشعرا طي ذکر غني این حکایت را نقل نموده است که خواننده بمحض خواندن آن متوجه میشود که هیچ اثری از صداقت و درستي درآن موجود نیست وآن داستان این است : (۱) " هنگام فکر شعراز جمع مردم انزوا اختیار میکرد . یکي از متعلقانش در هنگامیکه مضمون تازه دست داده بود آواز کرد که حضور دلش بهم خورد (و) آن معني از خاطرش رفت . از این امر خیلي مضطرب گشت . به غضب تمام برخاست وبیك ضربت تیغ سرش از تن برداشت ."

اما براشخاصیکه از احوال واخلاق غني آگاه اند پوشیده نیست که مرد سلیم الطبع وگوشه نشین و صلح پسند مانند غني که آزارش بهیچ کس نرسیده چطور ممکن است جان آدمیزاد را بگیرد.

۲) حکایاتي درباره ملاقات صائب تبریزی وغني کشمیری را مشروحا در ذکر صائب ونیز در بحث نابینائي چشم غني بیان کرده ایم . در اینجا فقط متذکرمیشویم که علت مسافرت صائب بکشمیر که درتذکره حسیني (۲) وبستان بیخزان (۳) بیان شده بسیار بعید از قیاس بنظرمیآید وممکن نیست صائب فقط برای پرسیدن

---

(۱) کلمات الشعراء ص ۸۵ حاشیه ۱

(۲) تذکره حسیني ص ۲۲۸ - ۲۲۹

(۳) بستان بیخزان ص ۱۵۰

معني يك كامه خارجي ريا محض تقدير وتعريف يك بيت شاعرازوطن بپاخاسته اينهمه زحمت ورنج سفر طولاني را برخود همرار سازد . ما ميدانيم كه صائب با ظفرخان احسن دركابل آشنا شد وسپس بار نقاط مختلف هندرا ديده بكشمير آمد ويقين حاصل است كه او اين فرصت را براى ملاقات با غني مناسب دانسته بمجالست ومعاشرت ميپرداخت . ذكر بديهه گوئي وحاضرجوابي غني ومشاعره او با صائب را دربيان موخرالذكرگفته ايم ونقط اضافه ميكنيم كه هيچكدام ازاشعاريكه دراين ضمن به غني وصائب نسبت داده شده ونه غزليكه صائب به شعر غني تضمين كرده ودر آن ميگويد :

اين جواب آن غزل صائب كه ميگويد غني

يادايامیكه ديگ شوق ما سرپوش داشت

در ديوان غني ونه در كليات صائب كه امروز بدست ما رسيده موجوداست ونقط در تذكره ها باقي مانده است .

٣) حكايت ديگركه در باره غني در تمام كشمير شهرت بسيار دارد ونشانه اى از منتهاى فقروگوشه نشيني واستغناى اوست اين است كه غني براى سكونت خود اطاق كوچك ومحقرى برگزيده بود وهنگاميكه از خانه خارج ميشد در را باز ميگذاشت رچون برميگشت درخانه را برروى خود ميبست . چون از او علت اين كار غيرعادى را سئوال كردند پاسخ داد كه بستن در براى نگهدارى مال ومتاع خانه است وچون متاع آن كلبه اش جزخود او چيزى نيست درهنگام رفتن خانهٔ خالي را باز ميگذارد و چون برميگردد در را ميبندد تا درامان باشد . اين داستان را بعضي از نويسندگان معاصر ما چون صوفي دركشير (١) وشيخ اكرام الحق در شعرالعجم في الهند (٢) بحواله مشاهيركشمير نگاشته اند . از همه مهمتر اينكه اين حكايت كه نشاندهنده استغناى كامل است موجب گرديد شاعر شهير مشرق زمين علامه محمداقبال كه همـوطـن

---

(١) Kashir, II p 463

(٢) شعرالعجم في الهند ص ٧٥ (بزبان اردو)

شاعرماست از آن الهام بگیرد واین واقعه را در قطعه ای زیبا بسراید : (۱)

غني آن سخنگوی بلبل صفیر	نوا سنج کشمیر مینو نظیر
چواندر سرا بود در بسته داشت	چو رفت از سرا تخته را وا گذاشت
یکي گفتش ای شاعر دل رسي	عجب دارد از کار تو هر کسي
بپاسخ چه خوش گفت مرد فقیر	فقیر و به اقلیم معني امیر
زمن آنچه دیدند یاران رواست	در این خانه جز من متاعي کجاست
غني تا نشیند به کاشانه اش	متاعي گراني است درخانه اش

چو آن محفل افروز در خانه نیست
تهي ترازاین هیچ کاشانه نیست

٤) حکایت دیگری که محمد طاهر نصرآبادی در تذکره خود درباره غني نوشته است این است (۱) :

" از صحیح القولي مسموع شد که پادشاه والا جاه هندوستان به سیف خان حاکم کشمیر نوشت که اورا روانه پایتخت نماید . سیف خان اورا طلبیده تکلیف رفتن بهند نمود واو ابا نموده گفت عرض کنید که دیوانه است . خان گفت عاقلي را چون دیوانه بگوئیم . او في الفور گریبان خودرا دریده دیوانه وار روانه خانه شد و بعد از سه روز فوت شد ."

تذکره نویسان دیگر چون بندرا بن داس (۲) وابراهیم خلیل (۳) در بیان نصرآبادی تصرفي نموده بجای کلمه " پادشاه والا جاه " اسم شاه جهان را نوشته اند و چون این تحریف موجب ایجاد تناقصات میشود وازلحاظ واقعات تاریخي درست نمیآید بنابراین خود محرفان ونیز نویسندگان عصرما در قبول آن تردید دارند . دکتر امیرحسن عابدی در مقاله ای بعنوان غني کشمیری (٤) مینویسند " اما این حکایت ساختگي بنظر میرسد زیرا عالمگیر بشعراء وصوفیه علاقه ای نداشت وممکن است

---

(۱) تذکره نصرآبادی ص ٤٤٥	(۲) سفینه خوشگو
(۳) صحف ابراهیم	(٤) مجله آهنگ سپتامبر ۱۹۵۹ ص ۱۵

شاه جهان غني را طلب کرده باشد". ولي نامبرده هنگام اظهار نظر متوجه نشرند که سیف خان در عهد حکومت شاه جهان استاندار کشمیر نبود واو در دوران حکمراني اورنگ زیب دو بار باستانداری کشمیر مقرر شد وهنگامیکه غني جان سپرد استانداری کشمیر باسیف خان برد. دیگر اینکه در قبول کردن این امرکه اورنگ زیب غني را طلبیده باشد نباید تردید داشت واینکه میگویند اورنگ زیب با شعراء خوب نبود صحیح نیست. او ازنقط شعرائي را درست نداشت که مدیحه گوئي وقصیده سرائي را وسیله معاش خود ساخته بودند وگرنه اواز شعرای دیگر تمجید وتقدیر میکرد وخودش نیز طبع موزوني داشت. برای اثبات این ادعا میتوان قول ابراهیم خلیل را دایر براینکه عالمگیر هنگام مسافرت بکشمیر محسن فاني را طلبید وازاو قدرداني نموده مبلغي وخلعتي به او اعطا کرد وماهیانه برای او مقرر فرمود بدلیل آورد. پس میتوان به یقین گفت که نوشته محمد طاهر نصرآبادی بر حقیقت مبني است واورنگ زیب غني را بحضور طلبید ولي وقتیکه امر پادشاه رسید غني آخرین ایام زندگي خودرا که درآن بدرد اعضاء مبتلا بود وازین مرض شکنجه میکشید بسر میبرد وحاضر نشد به این مسافرت طولاني وزحمت انزا تن دردهد وعذری برای نرفتن پیش آورد وبعد از مدت کوتاه جان بجان آفرین سپرد.

سیرت غني وافکار وعقاید او

تمام تذکره نویسان چه معاصر غني وچه متاخر متفق اندکه غني مردی قانع - فقیر منش - دیندار گوشه نشین دوست دار استغنا وعزت نفس بود. او برخلاف عموم شعرای عهد خود شاعری ومدیحه گوئي را وسیله کسب معاش نساخت بلکه قصیده گوئي وستودن امراء وروءسا را موجب ننگ وگرفتن صله شعررا باعث بدنامي ودون شان ومرتبت یك شاعر واقعي میپنداشت وبنا براین هیچ وقت بدربار پادشاهان وامرای وقت متوسل نشد چنانکه گوید:

بچشم آب ورنگي نیست خوان پادشاهان را
که دارد کاسه درویش نعمتهای الوان را 9/72

وازشعرای که زبان خود را با سرودن مدح دیگران آلوده میکردند و به ثروت ، بخشش وعطایای آنان چشم دوخته بودند انتقاد میکند :

سخنوران قلمزن چه سحر پردازند
که صد پرند بیك تیر بي پراندازند
زراه حرص عجب نیست گربخاك نتند
سبکروان که چو شاهین بلند پروازند ۵/۱۴۳

او خودش نیز بر شاهان ونعمت آنان فریفته نشد .

فریب نعمت شاهان مخورکه از فغفور
صدای کاسه خالي بگوش میآید ٦/۱۵٤

وازآنان چشم کرم نداشت .

چشم کرم مدار زشاهان که جز نمد
آئینه خلعتي زسکندر نیافته است ٤/۱۲۲

غني نه تنها بسلاطین وامرا بي اعتنا بود او صله وانعامي ازکس نگرفت

غني چرا صله شعر ازکسي گیرد
همین بس است که شعرش گرفت عالم را ۲/ ۸۰

بلکه از هیچکس چشم داشتي نداشت .

مرا زکس نبود چشم التفات غني
زپشت آئینه پیداست صورت حالم ۷/۱۹۷

اوازهیچکس سئوال نکرد ودست تکدی پیش کس دراز ننمود :

لب سئوال غني پیش ممسکان مگشای
که ترسم از دهنت لقمه زبان گیرند ۵/ ۱٦

ممنون دست کوته خویشم که پیش کس
بیرون نکرد سرزگریبان آستین ۷/ ۲۱۵

غني در اشعار خود اشاراتي بسیار بفقر ومسکنت خود دارد ولي هیچگاه شاعر از این جهت ننالیده وفغان برنیاورده است وآنچه گفته است از طریق حکایت بوده و

نه ازراه شکایت و دربسي از مواضع دیوانش فقر وخاکساری وخاك نشیني را ستوده وبنا به حدیث نبوی "الفقر فخری" بدولت فقر فخر کرده است :

خوش دولتي است فقر که در کنج انزوا
فرش في است سایه و فراش آفتاب 5/91

سرمایه من در آستین دست تهي است
بر خاتم دولتم نگین دست تهي است
اصل زر و سیم تنگ دستند غني
دستي که فراخ است همین دست تهي است 2/230

غني بوجود فقر و تنگدستي هیچوقت حاضر نبود دست طلب پیش کسي دراز کند واز آبروی خویش بگذرد :

کاسهٔ خود پر مکن از خوان کسي
داغ از احسان خورشید است بر دل ماه را 10/76

تا فقر شده مقیم کاشانهٔ ما
ازگرد امل تهي است ویرانهٔ ما
رفتن بدر خانه مردم عیب است
امروز که فاقه هست در خانهٔ ما 3/225

او به مال و خواسته این دنیا هیچ رغبت نمیگذاشت وحتي آنرا باعث خرابي و دوری از خدا میدانست :

میکند ویران تمول خانه معمور را
انگبین سیلاب باشد خانهٔ زنبور را 7/78

وبترك آن نصیحت میکرد :

خانه خالي کن زاسباب تعلق چون حباب
تا نیابد راه در کاشانه‌ات سیل بلا 11/74

ار هیچگاه از بهر دو نان منت دو نان نکشیده واستقلال نکری واستغنای ذاتي خود را فدای درم و دیناری چند نکرده است وشاید کمتر شاعری بتوان یافت که ازین جهت بدین درجه از علو همت رسیده باشد.

آزاده ام زقید زمین چون نهال شمع
بردم فرو به آب گل خویش ریشه را ۵/۸۰

مرا بخانه سفالي ز بینوائي نیست
خوشم که در کف من کاسهٔ گدائي نیست ۸/۱۱۲
بدست خود چنان بستم حنای بي نیازی را
که همچون پنجه مرجان دراز دریا نمیگیرد ۵/۱٤۱
ار جوی حرص بیش نخوردم زقطره ای
آن نیز عاقبت عرق انفعال شد ۵/۱۶۳
هرگز غمي ز کاسهٔ خالي نمیخوریم
نرگس صفت زدیم گره بر گلوی خویش ۲/۱۷۷
آبروی خویش را در مطبخ دو نان مریز
چوب نتوان خورد چون آتش ببوی آب ونان ۸/۲۰۵

اگر چه او میدانست که دست از اسباب جهان کشیدن آنقدر آسان نیست

باستغنا گذشتن از جهان آسان نمیباشد
بود دشوار قطع راه دور از پشت پا کردن ۹/۲۰۶

ولي با وجود نقر وتنگدستي با علو همت ومناعت طبع زندگي میکرد

غني اگر چه نقیر است همتي دارد
نشانده است بکونین دست خالي را ۳/۶۸
غني از ننگ نام زر نگیرد که نام زرگرفتن هم گدائي است ۱۲/۹۷
علو همتم کني آتش از همسایه مینخواهد
بنان خویش سازد گرم چون گردون تنور خود ۱/۱۶۳

استغنا و بي نيازی جزء ذاتی غني بوده است والحق تخلص او اسمي است که بامسمای خود تطابق و صدق کلي دارد .

او درويشي بود توکل پيشه و عقيده داشت

تا رزق خود رسد بدهانت چو آسيا
دائم خموش دار زبان سوال را 11/70

توکل پيشه را روزی بدست خويش ميباشد
مکد انگشت خود کودك چو نبود شيرپستان را 2/73

ولي سعي وکوشش وجهاد را برای زندگي وموفقيت لازم ميدانست وحديثي را که مولانای روم دراين شعرآن اشاره ميکند

گفت پيغمبر بآواز بلند   باتوکل زانوی اشتر ببند

غني نيز پيروی ميکند و ميگويد

بي تعب در منزل مقصود کس را بار نيست
نردبان اين سرا جز راه ناهموار نيست 5/103

هرکسي گوهر مقصود بيابد از سعي
پای من بسکه دويد آبله ای پيدا کرد 6/162

او به مقدرات و قضا وقدر نيز معتقد است وگويد هرچه مقدر است پيش آيد وبيش از مقسوم کس چيزی نيابد

از دکانداری نيارد هيچکس روزی بدست
کي بشاهين ترازو ميتوان کردن شکار 11/168

از قلمرو تقدير پای نتوان بيرون نهاد وآدمي را از طاعت آن چاره نيست

گذار از قلمرو تقدير پا بيرون
سرمشق خويش ساز خط سرنوشت را 6/87

ولي اين اعتقاد باکار وکوشش و جد وجهد در طلب منافات ندارد وروزی هرچند مقسوم ومقدور است ولي برحسب همت آدميان است

میرسد روزی بهرکس در خور همت ز غیب
کي بدام عنکبوت افتد شکاری جز مگس ۸/۱۷٤

باید در طلب کوشید که بمصداق آیه کریمه لیس للانسان الا ما سعي بدون کوشش آدمي به هیچ مقصود نمیرسد واو خود نیز میکوشیده و هیچگاه به بطالت نمیگذرانید

من از قدم سعي بمقصود رسیدم
هرآبله پای مرا قبله نما شد ۵/۱۳۲

نیستم بیکار گاهي دست وپای میزنم
پا بفرق روزگار ودست در دامان یار ۳/۱۷۱

سعي روزی برنمیدارد مرا از پای خویش
آبرو چون شمع میریزم ولي در پای خویش ۷/۱۷۸

وآنانیکه در زندگي کار وکوشش نمیکنند به هیچ جای نمیرسند

کاروان بگذشت ومن از کاهلي مانده براه
بهرخواب پایم آواز جرس افسانه شد ۳/۱٦۲

رفیق اهل غفلت هرکه شد از کار میماند
چویك پا خفت پای دیگر از رفتار میماند ۵/۱۵۱

زندگي باظهار زنده بودن نیست بلکه باید درپي کسب وکمال بود وحیات ظاهري بدون پیشرفت معنوی درحقیقت توقف ومرگ تدریجي است

کسیکه زنده باظهار زندگي باشد
دمیکه گشت زدعوی خموش گویا نیست ٦/ ۱۱۸

باید درکسب هنر بود وبا شرافت وبزرگي بسر برد. ولي شرافت ذاتي بتقلید حاصل نشود

شرف ذات بتقلید نگردد حاصل
گاو وخر را نکند خوردن گندم آدم

اگر آدمي را هنری نباشد نباید بلند پروازی کند

هنر چو نیست چه حاجت بلند پروازی
که کار شیر ز شیر علم نمي آید ۳/۱٤۷

بلکه سکوت باید گزید و مهر خموشي برلب زد که صمت و سکوت گشایش بس کارها است و مفتاح ره یافتن به عوالم معنوی و عرفاني است

مهر خاموشي بلب نه تا برد عیشت بکام
بي زباني پسته را درخنده میدارد مدام ۱۰/۱۸۸

خواهي دلت کشاده شود روسکوت جوی
غیراز دهن دگر چه گشاید ز گفتگوی ۶/۲۱۶

او با تمام کمالات و با مراتب و مقامات علمي و معنوی سکوت را ترجیح داد و قلت اشعارش نیز حاکي ازین معني است

ترك گویائي ز دخل نکته گیران رستن است
بستن لب خوشتر از مضمون رنگین بستن است ۲/۱۱۵

برلب چو آستین زده ام بخیهٔ سکوت
انگشت گرزني بلبم را نمیشود ۵/۱۹۷

ولي حاضر نبود همیشه ساکت باشد. باید بهنگام لب گشود که سکوت برای اهل زبان چون مرگ است

شد روشنم ز شمع که در بزم حریفان
خاموش شدن مرگ بود اهل زبان را ۳/۷۱

غني تمام زندگي درگوشه نشیني و عزلت گزیني بسر برد زیرا میدانست

هرکس که بکنج انزوا بنشیند
کي بردرکس چو نقش پا بنشیند
در خانهٔ خویش هرکه پیوسته نشست
نقشش چو نگین در همه جا بنشیند ۳/۲۳۱

وگوشه نشیني را موجب تعلق خاطر ورجوع بخدا میپنداشت

درگوشه بي تعلقي جای دل است
وارسته همیشه در تماشای دل است
کشتي چو قلندران به پهلو بندد
آنرا که هوای سیر دریای دل است ۲/۲۲۹

واختلاط بیشتر با مردم را موجب کدورت ورنجش خاطر میدانست

مکن با دوستان ازآشنائي اختلاط افزون
درآید چون درون دیده مژگان خار میگردد
مکدر میشود دل از سخنگویان بي معني
برین آئینه رنگ طوطیان زنگار میگردد
بچشم کم مبین گرد کدورت را که در آخر
برای اختلاط دوستان دیوار میگردد ۱۴۰/۱و۲و۳

وازرفتار ناشایسته مردم آنقدر دلگیر شده بود که میگفت

غبار خاطرم ازاهل عالم جمع شد چندان
که میخواهم بپیش روی خود دیوار بردارم ۱۸۶/۳

ازاهل دنیا شکوه بسیار دارد واز نفاق دوستان منافق مینالد

هرچند که برگرد جهان برگردیدم
ازکس سخن ملایمي نشنیدم
شد پردهٔ چشم من چون عینک سنگین
ازبسکه زخلق سخت روئي دیدم ۴/۲۳۸

کردم هرچند جستجو در عالم
یاران موافق بجهان دیدم کم
افسوس که همچو مهره های شطرنج
یك رنگ نیند همنشینان باهم ۴/۲۳۹

شاید علو مقام ودرجات علمي وعرفاني سبب گردیده که او محسود خلایق باشد

نیستم گردون ولي دارند مردم کینه ام
هست چشم عالمي روشن زداغ سینه ام ۷/۱۹۳

بسبب همین بیزاری ازمردم دنیا وگرفتگي ازانان است که بخلوت وعزلت روی کرده وعالم تجرد را ستوده است

باشد نشاط دیگر در عالم تجرد
هرکس که گشت عریان در پیرهن نگنجد ۱/۱۵۸

غني نه تنها از مال ومنال مستغني بود بلکه از زخارف دنیوی چون زیور وزینت نیز بری بوده است

از خود آرائي غني در بند زینت نیستم
میپرد چون رنگ رو از دست من رنگ حنا ۱۳/۷٤

او از شهرت نیز بي نیاز بود رکمال او ویرا از شهرت طلبي مستغني نموده بود

نیست شهرت طلب آنکس که کمالي دارد
هرگز انگشت نما بدر نباشد چو هلال ۳/۱۸۵

شعر غني بنا به پیش بیني خودش بمانند دیگران بعد ازاو شهرت بیشتری گرفت

نگردد شعر من مشهور تا جان در تنم باشد
که بعد از مرگ آهو نافه بیرون میدهد بورا ۸/۵۹

واگرچه در عهد خود نیز غیر معروف نبود

مشهور در سواد جهان از سخن شدیم
همچون قلم سفر بزبان میکنیم ما ٦/٦۷

ولي اورا ازآن ثمرتي نبود

زشعر من دگران کامیاب و من محروم
زبان زگوش کجا لذت سخن یابد ۷/۱٦۲

اورا بمانند هنروران با غم الفتي است چنانکه گوید

هرکس که هنرمند زید در عالم
هست از هنر خویش دلش را صد غم ۱/۲٤۰

ومیدانست که سخنوران ذو فنون همواره همدم رنج ودرد اند و ترین محنت و فقر

بود بنمت سیه را اختلاطي با سخنگویان
بود گرسکن طوطي سواد هند جا دارد ۱۲/۱۳۵

ورنج ومحن و فکر واندیشه از روز ازل مقسوم هوشمندان است وکاملان

هوش است که سرمایه صد دردسر است
فارغبال آنکه از جهان بي خبر است
در بیضه نمیکنند مرغان فریاد
هرچند که بیضه از قفس تنگتر است ۵/۲۲۸

بود در اضطراب از اهل عالم هرکه کامل شد
طپیدن در میان جمله اعضا قسمت دل شد ۲/۱۵۱

غني به تاثیر افلاك وآباء علوی در امهات سفلي معتقد است وگوید نباید از نابسامانیهای کار فلك شکوه کرد واستقلال خودرا از دست داد

گر فلك کار ترا برهم زند از جا مرو
جامه را خیاط سازد قطع بهر دوختن ٤/۳۰٦

ولي گاه خود نیز از جفای سپهرگردون واختران دون بستوه آمده آواز برآورده است

شکل گردون گره وصورت گردون گره است
کارم از انجم وافلاك گره درگره است ۲/۱۱۲

هرچند جفای روزگار غدار بسیار است ورنجهای عالم خاك بیشمار ولي باید در دوران حیات کشاده روی وخندان بود

چون تفل اگر گرفتگي گیری پیش
آخر دلت از تیغ جفا گردد ریش
دادند چو صورت کلید ابرو را
پیوسته کشاده دار پیشاني خویش ۲/۲۳٦

باید ایام زندگاني گذران را بعیش وشادکامي گذرانید خاصه روزگار جواني را که چون شب تاریست بطرب وشادماني طي کرد

در جواني بطرب کوش که این موی سیاه
شب تاراست بافسانه بسر باید کرد ۸/۱۵۹

در بهاران که گل وسنبل دامن صحرا را فرا گرفته باید "گل عیشي" چید واز لذائذ طبیعت وعیش وعشرت بهره ورگردید

غني فصل بهار آمد گل عیشي توان چیدن
برون آور چو نرگس زر ز خاك وصرف ساغر كن ٦/ ٢٠٨

بر خیز غني هواي نوروز دین است
مي نوش كه وقت باده این است ٥/ ٢٢٩

باید از شراب یاقوت گون مدد طلبید. تارنج گیتي فراموش شود ومصائب دهر از یاد رود

خوشا روزی كه اسباب طرب را بینم آماده
نباشد جز كدوی ساز ظرفي خالي از باده ١/ ٢١٨

اگر باده نباشد باید از نغمه وآواز دل بست

گر نباشد باده دل بر نشئه آواز بند
چون ز صهبا میشود خالي كدو بر ساز بند ٥/ ١٥٢

در اینجا لازم میدانیم یاد آور شویم كه غني را اشعاریست در باره باده نوشي وساغر كشي واز آنجمله یكتعداد اشعار برگزیده را در زیر نقل مي كنیم

توبه از مي نكنم در پیری
میكشي در شب مهتاب خوش است ٣/ ١٠٩

از كنارم دختر رز كرد تا پهلو تهي
كار من اكنون غني با طفل اشك افتاده است ٢/ ١١١

چنان ز سیر چمن دل شكسته ام بي مي
كه سبزه در ته پایم چو ریزه میناست ٦/ ١٢٠

همچو مینا زور بازوی كه دارم از مي است
گر نباشد باده دستم آستیني میكند ٢/ ١٣٥

معطر است دماغم ز خوردن صهبا
مگر پیاله ام امشب سفال ریحان بود ٣/ ١٥٩

دو ختم از بسكه چشم خویش را بر جام مي
مینماید در نظر چون كاسه سر جام مي ٤/ ٢٢٢

از بس لباس خود را رهن شراب كردم
چون شیشه نیست مارا جز دست وآستیني ٧/ ٢٢٢

طفلیم بجای شیر نوشیم شراب
پستان بلب ماست حباب می ناب
مارا نبود بغیر می نوشی خواب
گهواره ماست کشتی عالم آب ۱/۲۲۸

او میدانست که بهترین نوع شراب شراب پرتگال است و در بارهٔ آن چنان می گوید:

ساقی بجام ریز می پرتگال را
ماه تمام ساز بیك شب هلال را ۱۰/۷۰

ممکن است مطالعه اشعار فوق و اشعار دیگری چون

محنت کجا ز سردی وی می کشیم ما
از سنگ شیشه آتش می میکشیم ما ۶/۸۳
چند در موسم سرما شرر از سنگ کشیم
گر دهد دست زمینا می گلرنگ کشیم ۳/۱۹۰
می نیست چو در کاسه مرا رعشه در اعضاست
دستم بنظر پنجهٔ طنبور نواز است ٤/۹۹

در نظر بعضی دلالتی بباده نوشی شاعر ما بکند. ولی با در نظر گرفتن مقام علمی و اخلاقی این شاعر بزرگ که بشهادت شاگردش مسلم " تارك مراغبت دنیای دنی و مظهر کمالات سنی" بود نمی توان اورا بمحض خاطر سرودن اشعاری چند که بیش از همه دلالت بر استادی و چیره دستی شاعری کند مرد شرابخواره و رند و بدمست معرفی کرد.

در این امر تردیدی نیست که اشعارکه در بالا نقل کردیم قابل تاویل و تفسیر صوفیانه نیست (البته بسیاری از اشعار دیگر عرفانی در دیوان غنی موجود است) ولی نباید فراموش کرد که این اشعار جزو غزلیات است و شاعر ما بسرودن این اشعار تقلید از متقدمین را در نظر داشته و باقتضای سخن چون شعرای دیگر که همواره دم از می و مل زده اند او نیز بسرودن این ابیات پرداخته است و اینگونه شعرا در تاریخ ادب فارسی بسیار اند

غنی هیچگاه شادی و شاد کامی را با تردامنی و نابکاری نمی آمیزد و به مبانی

شریعت پای بند است و خواهان سعادت دنیا و عقبی . او عقیده دارد باید غبار ننساه را باب سوبه شست وبدرگاه حضرت باریتعالی سجده برد و نیاز آورد تا مقبول حریمش گشت و منظور نظرش

از رو سیهی پاك نگردی هرگز
تا سر ننهی بسجده مانند نگین ۸ / ۲٤۰

غنی را بنماز توجهی بوده است و باداى این فریضه دینی میپرداخته است ولی غرض واز اداى صلوة نه رجای بهشت بوده است و نه خوف دوزخ بل دفع وسواس خاطر

دفع شد وسواس خاطر از نماز با حضور
ما بدست بسته وا کردیم قفل بسته را ٤ / ٦٥

و عشق به دوست وحب و شوق بدو

از نمازم نیست مطلب غیر جستجوی دوست
میروم از اشتیاق افتان وخیزان سوی دوست ٦ / ۱۰۲

او به حضور رسول اکرم و خاندان نبوت عقیدت و ارادت بسیار داشت و عشق ومحبت بدانان را وسیله نجات اخروی میدانست

ای جامه فقر زیب پیرایهٔ تو
وی شاه وگدا توانگر از مایهٔ تو
در خاتم صنع سر نزد نقش دو کون
تا صرف نشد سیاهی سایهٔ تو ۱ / ۲٤۲

تا دین تو وا کرد براتت در خیر
بر روی زمین نیست نشانی از دیر
چون سایه ذلیل گشت آن نامه سیاه
کز پیرویت گزشت و شد تابع دیر ۲ / ۲۳٥
کسی بروز جزا سرخرو تواند شد
که خاك پای شهیدان کربلا باشد ۲ / ۱۳٦

شود براه یقین پیر دستگیر ترا

امام سبحه گر از خاك كربلا باشد ٣/١٣٦

غني در مكتب عرفاني ملا محسن فاني درس خوانده بود واز مجلس و صحبتهای عرفای عصر خود استفاده کامل برد. او برای اینکه دل از زنگار تعلقات و تخیلات زدوده شود و جسم و جان را صفایي پیدا گردد و مرغ روح را رهي بکوی جانان انتر لازم میدانست که سالك مسالك رباني درهرو طرايق عرفاني برياضت پردازد و تن و جسم را بفرساید تا روح وروان قوت گیرد (۱):

بي رياضت نشود نشئه عرفان حاصل

تاکدو خشك نگردید مي ناب نيافت ٣/١٢٣

وخود نیز عمری برياضت بسر برده و برای تزکیه نفس و تهذیب اخلاق بمجاهداتي

---

(۱) در اینجا باید متذکر گردید که صوفیه ودرویشان کشمیر این دوره مانند ریشي ها و یوگیها برياضت و مشقتها میپرداختند تا تزکیه نفس بشود. یوگ در اصطلاح فلسفه نام یکي از شش مکتب فلسفه هند واست که اصول آن مبتني برآداب رياضت وورزش بدني میباشد وجوگي بمعني مرتاض استعمال گردیده و مقصود ازآن آماده شدن نرد برای انجام دادن کار سخت وتحمل مشقات ویا خود داری از خواهش ها ولذات است. جوگي با ضبط حواس جسماني ودماغي درون خود را از جمیع خواهشها وآرزوها خالي میکند وبه عالیترین حالت که حالت بیخواهشي است میرسد. چون شخص بیخواهش شد پرده از جلو چشمانش برداشته میشود. در این حالت او بغیر از ذات مطلق بچیزی توجه نمیکند و با جمعیت خاطر برياضت میپردازد تا در مراقبت و مشغولي او خللي وارد نیاید. جوگي بهرچه نصیبش میشود مسازد ومهربان ونرم دل است او با آزادگي وبيتعلقي وبي نسبتي جمیع حواس خود را مضبوط میگرداند وسپس میتواند به پیروی از طریق ششگانه بذات مطلق راه پیدا کند.

برای اطلاعات بیشتر درباره یوگ و فلسفه های هند رجوع شود به مقدمه سر اکبر بقلم دانشمند محترم سید محمد رضا جلالي نائیني – تهران – ١٩٤٠

اشتغال داشته است

چند خون دل توان خوردن زدست نفس خویش
سنگ بستم برشکم بهر شکست نفس خویش ۸/۱۷۸

چنانکه در آداب سلوك و طریقت است باید بحکم اذکروا الله ذکرا کثیرا از ذکر حق غافل نبود

غافل از ذکر مشو گر نبود سبحه بدست
رشته بند برانگشت مکرر بستند ۱۰/۱٤٤

شبانگاهان که پرده ظلمت جهان و جهانیان را پوشانیده است فیضي خاصي دارد که روز فاقد آنست

نه بیند فیض شب را روز در خواب
بیاض دیده راکي رو شنائي است ۱۱/۹۷

دردل شب سالك عاشق راست که برخیزد و بعبادت باریتعالی بایستد و برازو نیاز با معشوق ومحبوب ازلي پردازد واز خواب غفلت بپرهیزد

ای دل آگاه شبها پاسبان خویش باش
یك نفس، غافل مشو ازخود که خوابت میبرد ۷/۱۵۹

سم، با زاهدان ریا کار و سالوس پیشه مخالف است و عقیده دارد آنان دام مکرگسترده اند و عوام کالانعام راگرد خود فرا آورده اند ودر بسیاری جاها شاعر مابدانان حمله کرده است واز اعمالشان انتقاد نموده

زاهد بي آبرگر برلب دریا رود
میشود موج حصیر اززهد خشکش موج آب ۳/۹۲

معذور بود زاهد گر جام نگیرد
کز دانه تسبیح کفش آبله دار است ۲/۱۰۸

سزد گرزاهد خشك است رهبر بي تمیزان را
که نابینا عصا را رهنمای خویش میسازد ۶/۱۵۷

هرگز سخن زاهد دل مرده نگویم
ترسم که لبم همچو لب گور بود خشك
زاهد برراز باغ که چون مهره تسبیح
ازچشم بدت دانه انگور شود خشك ۳ر۲/۱۸۳

بود کلید در رزق پارسا مسواك
کجا زدست دهد همچوآسیا مسواك ۶/۱۸۳

در فصل بهار پارسا نتوان شد
هم صحبت ارباب ریا نتوان شد
نیضي نبرد هیچکس از زاهد خشك
سیراب زموج بوریا نتوان شد ۲/ ۲۳۲

ای بافته از ذکر خفي دام هوس
مرغ نفست گشته گرفتار تفس
خواهي که دلت گشاده گردد چو حباب
درترك هوا کوش نه در حبسِ نفس ٤/۲۳۵

بازار نمد پوشي ارباب ریا
گرم است گر امروز نباشد فردا
خواهدکه ز بوریا بدعوی برخاست
چون شعله خس زود نشیند از پا ٤/۲۲۶

زبزم مي برواي محتسب که دستارت
چو پنبه ۶ سرمیناست بار خاطرها ۳/ ۶۶

پیر شد زاهد واز راز درون بیخبر است
تد خم گشته او حلقه بیرون در است ۱۲/ ۹۵

نماز پارسا بی مطلبی نیست
سلام او سلام روستائی است ۳/ ۹۷

در هر نماز دست بزانو چرا زند؟
زاهد اگر ز کرده پشیمان نگشته است ۲/ ۱۱۶

وبالاخره او از زاهدان ریا کار ومحتسبان کنه جوکناره میگیرد و صحبت رندان پاك سرشت را برآنان ترجیح میدهد

محتسب خواهی کنی بیکار گر خمار را
شیشه های دانه انگور میاید شکست ۳/ ۱۱۸

با مرده دلان چند نشینی به مساجد
خمخانه نشین باش که خم زنده بگوراست ۹/ ۱۰٤

او مرد وسیع المشرب و پیرو صلح کل بود. حق وحقیقت را در هر جایی که باشد یکی میدانست وفرق دیر وحرم را روا نمداشت

رشته راز پنبه توحید تا منصور یافت
اختلافی درمیان سبحه وزنار نیست ۷/ ۱۰۳
چشم هرکس که شد از سرمه عرفان روشن
آتش طور ز هر سنگ تواند دیدن ۱۰/ ۲۱۱

او عقیده دارد که سالك درسلوك محتاج پیرو رهنما است و بدون راهنمائی نمیتوان مراحل را بخوبی پیمود

سالك نرسد بی مدد پیر بجای
بی جورکمان ره نبرد تیر بجای ۹/ ۲۲۱

ولي باوجود اين آنكه در راه طلب "دستگير" طلبد از پيشرفت باز ميماند و نميتوانند نبوغ خود را چنانكه بايد و شايد بظهور رساند ومثال آنان كه بكسان ديگر متكي اند چون آسيا سنگ است كه همواره بگرد قطب و محور بگردد و بجائي نرسد

دستگير آنكه طلب كرد رهي پيش نرفت
آسيا گرد عصا گشت بجاى نرسيد ۸/۱۳۹

در راه فنا حاجت همراه دگر نيست
چون شمع پس قافله اشك روان باش ٤/۱۷۷

او مرد آزاده اى بود وبراه قناعت وآزادگي قدم برميداشت

روشن بقناعت شود آئينه باطن
ماهي كه دل افروز بود نان جوين است ۵/۹۸

كارى بفلك مردم آزاده ندارند
هرسروكه ديديم غني خاك نشين است ۱۰/۹۸

مرا جمع است اسباب تعلق ليك آزادم
سراپا پنجه ام چون سرو داماني نميگيرم ٦/۱۹٦

وبالاخره

آزاده ام ز قيد زمين چون نهال شمع
بردم فرو به آب وگل خويش ريشه را ۵/۸۰

فصل پنجم

بررسي اشعار غني و سبك آن

۱- تعداد اشعار وذكر نسخ مطبوعه ومخطوطه ديوان غني

شاعرما بشهادت شاگردش مسلم به جمع آوری اشعار خود نپرداخت و بقول او "سخني چند كه از ذات شريفش يادگار مانده بود وجز بصفحه روزگار ثبت نمي نمود وخلفي چند كه طبع لطيفش بجای خود نشانده چون يتيمان بي خانمان در سفينه های مردم كوچه بكوچه ميگرديد پيش ازانكه مسوده اشعارش جمعيت پذيرد و سخنان بياضش صورت ديوان گيرد رشته حيات ازهم گسيخت" (۱) سپس مسلم كه بشاگردی غني "علم مفاخرت ميافراخت" در همان سال وفات شاعر (۲) اشعارش را جمع كرده بصورت ديواني ترتيب داد. ولي تذكره نويسان در اين مورد نيز اختلاف دارند ونظريات وداستانهای متعدد بيان داشته اند. محمد افضل سرخوش در كلمات الشعرا مينويسد (۳) - "ديوانش كه سراپا انتخاب است مرزا محمد علي ماهر ترتيب داده چنانكه ديوان ميرمعز وناصرعلي را نقير تدوين نموده" وسپس اشعاری راكه ميرمعزالدين موسوی (احتمالا برای بياض خود) انتخاب نموده درج ميكند. ديگر مير حسين دوست سنبهلي است كه ضمن ذكر داستان ملاقات صائب با غني وپرسيدن معني كلمه كرالپن اضافه ميكند (٤)" غني ديوان خود راكه از لك (۵) بيت برگزيده وهزار بيت بيانتي نگهداشته وباقي را

---

(۱) و (۲) ديباچه ديوان غني - سرينگر - ص ۵۵ (۳) كلمات الشعراء ص ۸٤

(٤) تذكره حسيني ص ۲۲۸ - ۲۲۹ (۵) لك يعني صد هزار

بآب داد و او پیش میرزا گذاشت". در قول این سه تن سه نظریه مختلف درباره ترتیب دهنده دیوان ابراز شده است

۱- غني اشعاری از دیوان خود انتخاب و سپس بقیه اشعار را از بین برد

۲- محمد علي ماهر دیوان غني را ترتیب داد

۳- مسلم شاگرد غني بکمک همشاگردی بنام ملك شهید دیوانش را ترتیب داده است

تذکره نویسان بعدی هریکي نظریه ای را تائید کرده اند (۱). از مطالعه این اقوال چنین برمیآید که غني در اواخر زندگي بترتیب اشعار خود توجهي داشته ولي مرگ با و فرصت این کار را نداد و بعد از وفاتش شاگرد او مسلم بترتیب و تدوین دیوان پرداخته و در همان سال وفات غني آنرا تکمیل نمود. ولي بیشتر تذکره نویسان که از همه مهمتر محمد افضل سرخوش معاصر غني است ترتیب و جمع آوری اشعار را به محمد علي ماهر نسبت داده اند و فهرست نگاران نسخ خطي کتابخانه های معروف دنیا نیز قول سرخوش را پذیرفته اند ولي آنانرا در اینمورد اشتباه دست داده است مثلا والد یممیر

---

(۱) صاحب سفینه خوشگو مینویسد — " چنانچه از کشمیریان کهنسال شنیده ایم مسلم شاگرد غني دیباچه دیوانش نوشته .... گویند شش ماه صاحب فراش مانده در این ایام تمام اشعار خود را بگوش تامل شنیده آنچه تازه و کارآمدگي بود نگهداشت و باقي بحضور خود مطالعه وضایع ساخت." مولف واقعات کشمیر مینویسد — " دیوانش که سرا پا انتخاب است میرزا محمد علي ماهر ترتیب داد" در مخزن الغرایب آمده —" از تمام دیوان خود دو هزار بیت چید و باقي را شست" وعلي ابراهیم خان در صحف ابراهیم نوشته است " دیوانش میر محمد علي ماهر ترتیب داده و بقولي در حالت استیلای مرض تمام اشعار خود را بگوش تامل شنیده آنچه لایق دانست نگاه داشت و باقي را بآب انداخت از اینجاست که غزلش اکثر یك بیت و دو بیت و بعضي بي مطلع و بي مقطع است" وصاحب تاریخ حسن گوید ——— " دیوان اشعارش که میرزا محمد علي انتخاب کرده است شاهد کمالات اوست"

— تاریخ حسن جلد ٤ ص ۱۹

ایوانف در فهرست نسخه های خطي مربوط به انجمن آسیائي بنگال دیباچه دیوان غني را که نسخه ای از آن تحت شماره ۷۷٤ (۱) مندرج است به ماهر نسبت داده است ولي نگاهي به نسخه مذکور اشتباه ایوانف را آشکار میسازد که این دیباچه تحریر مسلم شاگرد غني است . همچنین چارلز ریو در فهرست نسخه های خطي موزه بریتانیا این اشتباه را تکرار کرده است ودیباچه ای را که باین رباعي

ای ذات توسر دفتر افراد وجود — هربود و نبود را از بود تو نمود
تا وصف جمیل تو نیامد بمیان — حرفي بجهان نبود از گفت وشنود

شروع میشود دیباچه ماهر میداند در حالیکه همین دیباچه در تمام نسخ چاپي موجود و بدون تردید تحریر مسلم است واو تقریبا پس از ۱۶ سطر بنام خود تصریح میکند و میگوید "امابعد مسلم مجرم بعرض میرساند" علاوه براین تاکنون نسخه ای بدست ما نرسیده است که ازان بتوان استنباط کرد که مرتب و محرر آن محمد علي ماهر است .

اشعار غني بطوریکه گفته شد در همان سال وفات شاعر جمع و بشکل دیوان درآمد. این دیوان که در سال ۱۰۸۰ هجری یعني فقط یکسال بعد از وفات غني آماده شد در اکادمي فرهنگ و هنر و زبانها متعلق به استان جمو و کشمیر موجود وبدون تردید قدیمترین نسخه دیوان غني میباشد . آقای علي جواد زیدی در مقدمه ایکه بر دیوان غني چاپ سرینگر اضافه کرده اند شرح ۱۹ نسخه خطي را که درکتابخانه های معروف هند و انگلیس موجود است ودر هنگام ترتیب وچاپ دیوان از آنها استفاده شده ذکر کرده اند (۲). ازآنجمله ۷ نسخه از کتابخانه عمومي خدابخش واقع در شهر پاتنا (هندوستان) و سه نسخه از هریکي ازکتابخانه های کشمیر وانجمن آسیائي بنگال در کلکته وکتابخانه رضا در شهر رامپور (هند) ویك نسخه از هریکي ازکتابخانه شخصي قاضي عبدالودود در پاتنا و

Concise Descriptive Catalogue of the Persian Mss in the Collection of the Asiatic Society of Bengal by W.Ivanow page 351

(۱) دیوان غني سرینگر ص ٤۹ ـ ۵۲

مسجد جامع بمبئي رموزه بریتانیا لندن میباشد . علاوه براین کتابخانه های دیگر دنیا نیز دارای نسخ این دیوان میباشند وما اینجااز دو نسخه دیگر ذکر میکنیم . نخست نسخه موجود درکتابخانه ملي پاریس که در جلد سوم فهرست بلوشه (۱) (E. Blochet) صفحه ۳۹۵ تحت شماره ۱۹۰۶ ذکر شده ولي فهرست نگار تخلص شاعر را غني لاهیجاني نوشته است در صورتیکه از مطالعه مشخصات شاعر مانند اسم (محمد طاهر) و سال وفات (۱۰۷۹ هجری) و همچنین توضیح مطالب دیوان که در فهرست نگاشته شده چنین برمیآید که منظور او غني کشمیری است و نسبت لاهیجاني یا اشتباه بلوشه است یا سهو کاتب نسخه . این نسخه در آخر قرن هفدهم یا آغاز قرن هیجدهم میلادی بخط نستعلیق نوشته شده است . دیگر نسخه ایست که ذکری از آن در کتاب " الذریعه الي تصانیف الشیعه " (۲) آمده . این نسخه متعلق بآقای سید جعفر الشیرازی الرانگوني مقیم سامراء میباشد در آخر آن رباعیي که مسلم بر وفات غني سروده واز مصرع

پنهان شده گنج هنری زیر زمین

تاریخ وفات برمیآید نوشته شده است . علاوه براین خانبهادر شیخ عبدالقادر سرفراز (٤) در فهرست نسخ خطي کتابهای عربي وفارسي واردو دانشگاه بمبئي دیوان غني را تحت شماره های ۳۸ صفحه ۱۱۰ و شماره ۹۱ صفحه ۱۶۹ ذکر میکند و مثنویي را بنام " جنگ نامه " تحت شماره ۱۲۵ صفحه ۲۰۸ به غني نسبت داده متذکر میگردد

---

(۱) Bibliotheque Nationale, Catalogue des Manuscrits Persans par E. Blochet, Bibliothecaire a la Bibliotheque Nationale. Tome Troisieme. Nos.

(۲) الذریعه الي تصانیف الشیعه تالیف العلامة الشیخ آقا بزرگ الطهراني القسم الثالث من الجزء التاسع ــ چاپ تهران ص ۷۹۳

(۳) A descriptive catalogue of the Arabic, Persian and Urdu Manuscripts in the Library of the University of Bombay, by K.B. Sheikh Abdul Qadir-e- Sarfaraz - 1935.

که این مثنوی را غني درباره جنگ میان اورنگزیب عالمگیر و برادرش دارا شکوه نظم کرده است (۱) و برای اثبات مدعای خود این شعر را بعنوان دلیل نقل میکند —

غني چون بر وصف آن جهان برتراست   بمقصود باز آمدن بهتر است

آقای علي جواد زیدی در مقدمه دیوان غني (۲) این شعر را اینطور نوشته اند —

غني چون ز وصف آن جهان پروراست   بمقصود باز آمدن بهتر است

و بنا براین میبینیم که اینجا کلمه غني بعنوان تخلص نیامده بلکه بمعنای " بي نیاز " و بعنوان صفت " جهان پرور " استعمال شده است و بنا براین دلیل فهرست نگار صحیح نیست و نمیتوان قبول کرد که جنگ نامه مزبور مربوط به غني است . همچنین نسخه شماره ۶۸ / ۲٤۱۹ کتابخانه خدا بخش در پاتنا دارای اشعار و غزلیات و رباعیات الحاقي است که بعضي از آنها از ابو طالب کلیم میباشد و در دیوان او موجود است

قدیمترین نسخه چاپي دیوان غني چاپ مطبع مصطفائي در شهر لکنئو (هندوستان است که در سال ۱۲۶۱ هجری قمری طبع گردید و آخرین نسخه آن تا سال گذشته چاپ مطبع نولکشور لکنئو بود که در سال ۱۹۳۱ میلادی برای نهمین بار چاپ شد. تازه ترین نسخه چاپي دیوان غني کتابي است که اکادمی هنر و فرهنگ و زبانهای جمو و کشمیر بعد از مقابله و تطبیق با نسخه های خطي و چاپي و بیاضهای شخصي با مقدمه ای از علي جواد زیدی در سال ۱۹٦٤ از سرینگر چاپ کرده است

---

(1) This is a poem by Ghani describing the war between Alamgir and his elder brother Dara Shokouh. It occupies ff 42-58 and begins. with

خدایا همه ملك عالم تر است   جهان پادشاهي مسلم تر است

Onff. 143 b, there occurs the takhllus of the poet in the following couplet

غني چون بر وصف آن جهان برتراست   بمقصود باز آمدن بهتر است

(۲) دیوان غني ص ۱۹ – ۲۰

دیوان غني دارای غزلیات ـ قطعات ـ مثنویها ـ قصاید ـ رباعیات ـ و مفردات است. از اقوال تذکره نویسان و اظهارات مسلم چنین برمیآید که اشعار غني تمام و کمال بما نرسیده است و موید این مطلب آنست که غزلیات غني که بما رسیده بیشتر ناقص و چنانکه پیشتر هم اشارت شد غزلیات دو بیتي و سه بیتي و چهار بیتي در دیوانش بسیار است و از اینجا معلوم میشود که جامع دیوان به هر بیتي که دسترسي پیدا کرده آن را در دیوان جا داده است و بنا برین شمارش تعداد صحیح غزلیات با شرحیکه فوقا گذشت برای ما میسر نیست ولي میتوان تعداد ابیاتي را که بشکل غزلیات و یا غزل پاره ها در دیوان موجود است ۱۱۶۸ بیت دانست. غزلیات غني اغلب به اوزان مانوس است و بحور هزج و مضارع و رمل بکار برده است.

تعداد رباعیات موجود در دیوان غني چاپ سرینگر ۹۲ است ولي دو رباعي از آن ناقص است. از جمله ۹۰ رباعي دو در نعت حضرت رسول اکرم یکي در مدح اورنگ زیب پادشاه یکي در هجو طغرای مشهدی ـ یکي در تعریف قلندر شاعر و سه رباعي در رثاء نوشته شده است. موضوع بقیه آنها تقبیح زاهدان ریاکار ـ شکوه از مردم و روزگار ـ شکایت از بیماری و رنجهای بدني توصیف بهار و وصف شراب و نیز موضوعات اخلاقي ـ عرفاني و فقر و استغناء است.

در دیوان غني سه مثنوی کوتاه هم بچشم میخورد. یکي از آنها در هجو پسر حجام مشتمل است بر ۲۸ بیت. مثنوی دوم شتائیه است مشتمل بر ۳۹ بیت که در وصف زمستان نوشته شده. این مثنوی در دیوان چاپ نولکشور موجود نیست و فقط بیت اول آن جزو تک بیتها نوشته شده است. این مثنوی در دیوان غني چاپ سرینگر از نسخه خطي متعلق به قاضي عبدالودود در شهر پاتنا نقل و چاپ شده است و غیر از آن در نسخه های دیگر بطور کامل موجود نیست. مثنوی سوم مثنویي است سه بیتي که در پایان آن شاعر بیت حافظ شیراز را تضمین میکند و آن اینست

هندوی دیدم که مست از عشق بود	گفتمش زین جستجویت چیست سود
در جوابم گفت آن زنار دار	نیست در دستم عنان اختیار
"رشته در گردنم افگنده دوست	میبرد هرجا که خاطرخواه اوست"

از قطعات موجود در دیوان غني سه قطعه در تاریخ وفات ابو طالب کلیم - میر الهي و اسلامخان است ودو قطعه در ذکر درد اعضاء و هجو اسپ. این قطعات کوتاه است و مجموعه ابیات آنها ۳۱ میبا شد.

همانطوریکه که درذکر سیرت غني گفته شد او شاعرمدیحه سرا نبود و قصاید یکه او سروده در مطالب اخلاقي وصفت زمستان ویا در وصف بیماری خود است ز تعداد ابیات این قصاید ۷۷ میرسد.

دیوان غني دارای مفردات بسیار است بطوریکه در ردیف الف ۶۷ وردیف ت ۱۰۲ وردیف دال ۱٤٤ـ ردیف ش ۲۰ وردیف میم ۷۵ وردیف نون ۳۲ وردیف یاء ۲۵ نرد است. ردیفهای جیم وحای حطی وخا و سین وطاء هریك یك نرد وردیفهای داو۲ و راء وغین وگاف سه بیت وردیف کاف ولام چهاربیت وردیف باء وقاف ۵ وردیف زاء وهای هوز ۶ بیت دارد که مجموعه این مفردات به ۵۱۱ میرسد.

چون تمام ابیات دیوان غني را جمع کنیم تعداد آن به ۲۰۳۹ بیت میرسد ولي مطمئنا شاعرما خیلي بیش ازاین شعرسروده است که جامع دیوان به بقیه آنها دسترسي پیدا نکرد ویاآنهارا نه پسندید ودردیوان جا نداد. این حدس از قول خود غني تائید میشود ودر بعضي مواضع دیوانش بکثرت شعرگوئي خود اشاره کرده چنانکه گفته است

مارا چو شمع مرگ برد خامشي غني
اظهار زندگي بزبان میکنیم ما ۸ / ۶۸

ما بصد معني باریك نگردیم خموش
گهراست اینکه بیك رشته دهن میبندد ۵ / ۱۶۱

ونیز چنانکه گویند در اثر اشتغال بشعرو استغراق درنظم اشعار گوشه نشیني گزیده بود.

کرده زجهان شغل سخن گوشه گزینم
تا خامه مسافرشده من خانه نشینم ۲ / ۱۹٤

گزشته از اشعار یك قطعه منثور نیزاز غني بجای مانده است که بدیوان غني چاپ سرینگر ملحق شده است واین قطعه را غني بطوریکه از مطالب آن برمیآید برای دفاع از اتهام سرقه شعر وخطاب به "نغمه پردازان بزم سخن آرائي" نوشته است

حکایت این سرقت بدین منوال است. کاتبي این بیت غني را

نی جای درون رفتن ونی پای برون شد　　　　در مانده این دایره ام همچو جلاجل

به منتخب التواریخ بدایوني الحاق نمود و چون بیت مذکور قبل ازین بنام غني شهرت یافته بود بعضي دشمنان شاعراورا متهم بسرقت کردند. شاعر حساس ما ازاین اتهام بي اساس رنج بسیار برد وتاوقتیکه موضوع بعدازتحقیق آشکار، اتهام برطرف رخیانت کاتب ظاهر نشد غني به سخنگوئي وشعر سرائي دهن نگشود واین نثررا بعدا بعنوان دفاع از خود نگاشت ودر پایان آن" از سخن پردازان انصاف پیشه و معني طرازان عدالت اندیشه" تقاضا نمود" که اگر این بیت رادر نسخه ای از نسخ تاریخ بدایوني مرقوم یابند حمل برالحاق مضمون دزدی را بخاطر راه داده گناه کاتب برگردن شاعر نبندند". (۱). واین قطعه نثررا به این بیت بانجام میرساند —

برنداریم زاشعارکسي مضمون را　　　　طبع نازك سخن کس نتواند برداشت

۲- تحلیل مضامین اشعار

قسمت اعظم اشعار غني در مضامین غنائي است واین اشعاررا میتوان بچند دسته تقسیم کرد. قسمتي ازاشعار در توصیف بهار مناظر طبیعي وگل وریحان وسنبل وضیمران ونرگس و شمشاد وسرو آزاد سروده شده است چون —

دامن مطرب مده ازدست در فصل بهار
رشته ٔ گلدسته ٔ عیشت بود تار رباب　　۴/ ۹۲

از بجالت بر نمیدارد چو نرگس سرز پیش
هرکرا فصل بهاران نیست درساغرشراب　　۲/ ۹۲

نوبهاراست چمن رونق دیگرگون یافت
شاه انجم بجهان دولت روزافزون یافت　　۳/ ۱۱۳

---

(۱) دیوان غني چاپ سرینگر ص ۲۵۹

تا فصل بهار روی به گلشن آورد
هنگامه افسرده دلي بر هم خورد
از حيرت عشق و شوخي حسن بباغ
بلبل به سبد گل به تفس باید برد ٤/ ٢٣٢

سبزه دشت اگر هو شربا نیست چرا
هرکه دیوانه شود دامن صحرا گیرد ٣/ ١٦٣

بیا بلبل ببین در پردهٔ گل آفتابي را
چرا از سادگی محبوب خود کردی نقابي را ٧/ ٨٣

آشیانش گره خاطر گلبن باشد
عندلیبي که ز گل میل بنها شاك کند ٤/ ١٢٨

ای عندلیب بهر تماشای عکس گل
بر روی آب همچون حباب آشیانه بند ٤/ ١٢٧

موسم گل میرود تا چشم برهم میزني
همچو نرگس جامه ها برسر مکش در نوبهار ٦/ ١٧١

غني در وصف زمستان و سرما نیز اشعاری سروده است که یکي از آنها این رباعي است

چند در موسم سرما شرر از سنگ کشم
گر دهد دست زمینا می گلرنگ کشم
رشتهٔ شد تن من از تو جداکي باشد
که چو گلدسته ترا در برخود تنگ کشم ٢/ ١٩٠

دیگر قصیده ایست بمطلع

موسم سردی شده سرگرم یخ بندیست آب
بط اسیر بیضهٔ فولاد گردید از حباب ٣/٢٥٤

و نیز مثنوی کوتاهي است بعنوان شتائیه که مطلع اش اینست

در این موسم از بسکه یخ بست آب
شد آئینه خانه سرای حباب ١/ ٢٣٦

اصولا این اشعار نسبت به اقسام دیگر کمتر است. قسمتي در معاشقات و مغازلات و وصف مهرویان سیمین پیکر و شاهدان دلبر است و بیان زیبائي اندام و اعضای آنان مانند

آن چشم مست باده کشي را چو عام کرد
نرگس زریکه داشت همه صرف جام کرد ۵/۱۳۳

رخ زرد من آن چشم سیه را در نظر باشد
محك را هرکجا بیني مسرو کارش به زر باشد ۶/۱۳۱

مگر در وصف چشمت نسخه ای خواهد که بنویسد
که نرگس را دوات و خامه و کاغذ بکف دیدم ۲/۱۹۸

ز دراز دستي حسن شب و روز داد خواهم
بزمین رسیده زلفت ز فلك گذشت آهم ۳/۱۹۵

کمان چو پیش ابرویش بدعوی رفت از خجلت
تهي کرد آنچنان قالب که آوردند بر درشش ۷/۱۷۹

هرکس شراب آن لب جانبخش خورده است
آب حیات در نظرش خون مرده است ۳/۱۰۷

مژه ام برمژه از جوش حلاوت چسپید
دیدم ازبسکه بخواب آن لب شیرین امشب ۳/۹۴

زنده نتوان بود بي لعلت که مشتاق ترا
یالب شیرین تو یا جان شیرین برلب است ۲/۱۰۵

از رنج فراق و شوق وصال ورشك رقیب در عشق به حبیب و جور روزگار غدار و در جدائي ازیار نیز فراوان یاد شده است

زبیم هجر و امید وصال آن محبوب
گداخت خامه و بالید در کفم مکتوب ۲/۹۳

خالك از تیغ فراقم بجگر زخمي داشت
کفنم مرهم کافور بران زخم گذاشت ۰/۱۰۱

وصف مي یاقوت رنگ وشراب چون زنگ ومجالس باده گساری وباده پیمائي که اصطلاحا خمریات گویند نیز فراوان آمده است

به بزم مي پرستان سرکشي بر طاق نه زاهد
که میریزند مستان بی محابا خون مینا را ۴/۵۸

بعد مردن هم نگردم سیراز صهبا کشي
مي به خم نوشم چو گردم خاك درمیخانه ها ۹/۶۲

به مجلسي که برد باده از لب دلدار
مي در آتشه باشد بجای آب خمار ۷/۱۷۰

در فصل بهار پارسا نتوان شد
هم صحبت ارباب ریا نتوان شد
فیضي نبرد هیچکس از زاهد خشك
سیراب زموج بوریا نتوان شد ۳/۲۳۲

دیوان غني از فرائد تاریخي خالي نیست و برخي اشارات ودلالتها بوقایع وحوادث تاریخي در آن مي یابیم مانند مراثي که در حق شعراء ومعاریف عهد خود سروده است که ضمنا ماده تاریخ آن حادثه را نیز در بردارد وازآنجمله قطعا تیست که در وفات کلیم ومرگ میرالهي شاعر ووفات امیرالامراء اسلامخان سروده است. در بعضي موارد اوضاع کشمیررا بما نمایانده است مانندبیت زیر—

گلشن کشمیر را امسال شادابي کم است
گرگل ابری نمایان است آنهم بي نم است ۶/۹۴

واین بیت

خلق سرگردان همه از قحط آب ودانه اند
هرکرا دیدیم غیراز آسیا در گردش است ۴/۱۳۰

که اشارت به قحط وغلا در دیار کشمیرکند. همچنین اشعاریکه دال بر خصوصیات فردی وحیات شخصي شاعرباشد نیزدر دیوان او یافت میشود ونمونه های ازان را در حین ترجمه احوال او یادکردیم

اعلام تاریخي وجغرافیائي واسماء کتب وبلاد ورجال ومعاریف وانبیاء واولیاء و شعراء وعرفا وغیره آنچه در دیوان غني آمده است ذیلا باذکر صفحه یاد میکنیم

کوهکن	۳/۱۳۷ و ۵/۱۷۱	وادی ایمن	۸/۶۹
	۵/۲۰۶	هندوستان	۴/۹۴ و ۲/۱۵۸
لیلی	۳/۱۱۶		۷/۲۲۴ و ۴/۲۲۵
مجنون	۹/۱۰۵ و ۹/۱۳۷	ید بیضا	۳/۱۴۸
	۹/۱۴۴ و ۲/۲۰۶	یعقوب	۳/۹۳ و ۴/۱۳۷
	۹/۲۱۲ و ۱۰/۲۱۹		۱/۱۵۱ و ۷/۲۴۷
مسیحا	۳/۵۹ و ۱۲/۹۸	یوسف	۳/۹۳ و ۵/۱۱۳
مصر	۱۲/۷۲ و ۳/۱۳۱		۳/۱۲۱ و ۴/۱۳۷
	۳/۲۲۰		۷/۱۴۶ و ۴/۱۶۲
مصطفی	۱۲/۲۵۳		۲/۱۶۶ و ۳/۲۲۰
منصور حلاج	۷/۱۰۳ و ۱/۱۸۶		و ۱/۲۲۳
موسی	۷/۲۱	....	

چنانکه قبلا نیز اشارت شد غنی بسبب استغناء ذاتی ومناعت طبع وعلو همت بستایش جابرهٔ ستمگر یا سلاطین دادگر و وزراء و امراء نپرداخته وزبان بمدح نیالوده وچون برخی شاعران درن همت چنین لفظ "دُردری" را بمانند حکیم قبادیان" درپای خوکان" نریخته وتنها مدیح وستایش که میتوانیم در دیوانش بیابیم دورباعی درنعت حضرت محمد رسول اکرم صلعم (ص ۲۳۵ و ۲۴۲) ودو بیت در مدح شهدای کربلا (ص ۱۳۶) ویک رباعی احتمالا درستایش اورنگزیب عالمگیر (ص ۲۳۶) ویکی در تعریف قلندر (ص ۲۳۳) میباشد.

غنی را مثنویی است که در ذکر حجام سروده است ویا این بیت آغاز میشود.

مرا برتن زبانی گشت هر مو

شوم در وصف حجامی سخنگو ۱/۲۴۴

ونیز درضمن مفردات بیتی دروصف او دارد

زنقد بی نیازی کیسهٔ او آنچنان پر شد

که ازدست کسی چیزی بجز ناخن نمیگیرد

غنی همچنانکه به مدیح لب نیالوده از هجا نیز بری بوده وازرکاکت الفاظ و

بذائت لسان دور بوده . هیچگاه در بیان مقاصد و احساسات خود حتي در مضامین عاشقانه و امثال آن عفت کلام را از دست نداد و شعر را که " لطیفه الهي " اش خوانند بد سخناني یاوه و بیهوده بي ارج نساخته است . تنها در ضمن رباعیات او رباعیي مي بینیم که در ذم حاسدی " طغرا " نام سروده است

طغرا که بود روح کثیفش چو جسد
با صاف ضمیران شده دشمن ز حسد
گوید که برند شعرش ارباب سخن
نامش نبرند تا به شعرش چه رسد ۱/۲۳٤

میل به تجرد و خوی عزلت گزین گوشه نشین غني و محیط پرورش و نشائت او با روح حماسي و رزم جریانه منافات کلي داشت و لهذا غني هیچ شعر رزمي نسروده و شاید اگر هم میسروده دارای اهمیت و لطفي نبود . در جزء مفردات بیتي مي بینیم که وصف رزمگاه است

رزمگاه از تیرها گشته نیستان قلم
همچو شیر بیشه آید در نظر شیر علم ۵/۱۹۵

و این یگانه شعر رزمي شاعر ما میباشد .

قسمتي از اشعار نیز وصف الحال شاعراست و بیان آلام و مصایبي است که از جور گیتي بدو روی نموده و تنش را فرسوده و ضعف قوای اورا عارض گشته و دیده اش از نیرو افتاده مانند قصیده ای که بمطلع

روز و شب از بسکه زمین گیرم ز درد دست و پا
پیکر من میزند پهلو بنقش بوریا ۱۱/۲۵۲

و قبلا نیز قسمتي از اینگونه اشعار را یاد کردیم و ذیلا برخي از آنها را مینگاریم

گشتم چنان ضعیف که چون نور مهر و ماه
پشتم ز بار سایه دیوار بشکند ۹/۱٤٦
بسکه نتوانم ز ضعف تن قدم زد پیش و پس
سیر پای من درون کوچه کفش است و بس ٤/۱۷٤

حباب بلب از ضعف نتوانند رسید
ما بزور ناتوانی زنده ایم 3/198
نماند از ضعف تن آخر بجز نامی زمن باقی
نگینی مینماید گر نهند آیینه در پیشم 7/199
از ضعف دست بامن گیرائیی نماندست
آخر چسان توانم راه عدم گرفتن 1/208
بر بستر ضعف روز و شب بیمارم
از گرمی تب گداخت جسم زارم
جز نام نشان نماند از پهلوی من
اکنون گویا چو حرف پهلو دارم 1/239

در امور اخلاقی و تربیتی و حکمی نیز اشعار بسیار در ضمن غزلیات و قطعات و مفردات غنی آمده است و شاعر با هنرمندی خاص مطالب تربیتی و فلسفی و نکته‌های اخلاقی را در ضمن تمثیلات زیبا بیان داشته است مانند

روشن بقناعت شود آیینه باطن
ماهی که دل افروز بود نان جوین است 5/98
تربیت را چه اثر گر نبود استعداد
آسیا صاف چو آیینه نگردد ز غبار 5/168
ای صاحب هوش عیب می نوش بپوش
بیهوشی مردم بته هوش بپوش
بینی زکسی اگر بدی یا شنوی
در پرده چشم و پرده گوش بپوش 1/236
ای دل نخوری فریب ارباب دغا
غافل نشوی ز دشمن دوست نما 2/226
بدگر چه دمی چند به نیکان بنشست
سررشته نیکیش نیفتاد بدست

از تیره دلی پاك نشد خاکستر
هرچند که با آتش و آیینه نشست ۲/۲۳۰

هر کس که بخویشتن گمانی دارد
چون در نگری عیب نهانی دارد

عمریست که در باغ جهان گردیدم
هرمیوه که دیدم استخوانی دارد ۲/۲۳۳

گر نیل شری پای منه بر سر مور
غافل مشو از جوهر تیغ پر مور
عالم شده در چشم سلیمان تاریك
تا گشته عیان سیاهی لشکر مور ۱/۲۳۵

زنهار مکن تکیه برافتادن سرکش
افتادن سرکش برد افتادن آتش ۵/۱۷۸

از نم احسان کس دست طلب را تر مکن
آبرو خواهی بنان خشك چون آیینه ساز ۹/۱۷٤

بر تواضع های دشمن تکیه کردن ابلهی است
پای بوس سیل از پا افگند دیوار را ۱۰/۷۱

مضامین عرفانی نیز در اشعار غنی آمده داوصافیکه از عزلت و خلوت ذکر کرده است خود از معانی صرفیانه و عارفانه بشمار میرود. مصطلحات عرفانی مانند تجرد وتجرید و سالك و پیر رهنما دراشعارش دیده میشود مانند

یوسف مصر تجرد (۱) دا سند
پیرهن هیچ کم از زندان نیست ۳/۱۲۱

---

(۱) "تجرد بضم برهنه کردن وشمشیر ازنیام بدرکشیدن ودبریدن شاخهای درخت تا آزاد شود ودراصطلاح درویشان تجرید ازعلایق وعلایق و تفرید ازخود" دیوان غنی چاپ نولکشور سال ۱۹۳۱ میلادی ص ٤۹ حاشیه ۱

سالك نرسد بي مدد پير بجای
بي جور کمان ره نبرد تیر بجای 9/221

عاشق بفنا سير ز معشوق نگردد
ماهي طلب آب کند گرچه غذا شد

عنان نفس کشیدن جهاد مردان است
نفس شمرده زدن کار اهل عرفان است 8/103

بي رياضت نشود نشئه عرفان حاصل
تاکدو خشك نگرديد مي ناب نيافت 3/123

از سلوك صاحب باطن کسي آگاه نيست
ميرود برآب ونقش پای اودر راه نيست 7/111

۳ - نقد اشعار وسبك آن

در عهد شاعر ما چنانکه از تذاکر و تواريخ و قرائن شعری شعراء وتصريح برخي ازآنان برميآيد شعرگفتن به ابتذال کشيده بود زيرا هرنااهلي بانگيزهٔ حسن شهرت طلبي با عدم مايه علمي وادبي به شعرگوئي ميپرداخته است وبدين سبب است که برخي شاعران نيکوسخن ومايه ور مجبور به صمت وسکوت ميشدند وآنانکه ميدان را دردست نااهلان ميديدند بگوشه عزلت ميخزيدند ودر تنهائي وخلوت سکونت ميگزيدند چنانکه غني نيز باين امراشاره ميکند

آنراکه بود در همه فن دست تمام
نامش نبرد زبي تميزی ايام

طفلي که زبوستان بخواند ورقي
چون سرو برآورد زموزوني نام 5/238

لاف موزوني زند مانند سرو
هرکه خوانده صفحهٔ ازبوستان 7/214

ازبسکه شعرگفتن شدمبتذل درين عهد
لب بستن است اکنون مضمون تازه بستن 6/215

این متشاعران بي مایه با سرقت اشعار دیگران میخواستند نام "شاعر" بر خود گذارند وبگفته تاج الحلاوی "از مجموع صنایع شعر این صنعت راانتخاب کرده اند ودر آن باب بغایت چالاك وماهرند" (۱) واشعار غني نیزازسرقت یغماگران ادبي مصئون نبوده است چنانکه در اشعاری چند به سرقت اشعار خود اشارت کرده مي گوید:

یاران ببرند شعر ما را .
افسوس که نام ما نبرند   ۵/۱۶۵

زمضمون دزدی یاران نمیبا شد غمي ما را
چنان بستیم مضمون راکه نتواند کسي بردن   ۶/۲۱۰

به بزم نکته سنجان سرخروئي از سخن دارم
پرد رنگم چو دزدی معني رنگین برد از من   ۸/۲۱۰

اگرچه هیچ شاعری را نمیتوان یافت که از اسلاف خود متاثر نشده باشد و بنحوی از انحاء از جهة استعمال الفاظ و قوالب یا مضامین و معاني، اوزان و قوافي تحت تاثیر متقدمین خود قرار نگرفته باشد ولي این امر شدت و ضعف وکثرت و قلت دارد و بستگي دارد بقوه ابتکار وابداع از طرفي و نیروی تقلید شاعر از طرفي دیگر. هر چند غني از پیشینیان خود متاثر شده است ولي بمانند برخي متشاعران اندك مایه که مضامین دیگران رااخذکرده ودر قالب دیگری مي نمایانند یا همان الفاظ و معاني را بتقدیم و تاخیر بنام خود جلوه میدهند او به اخذ مضمون دیگران نپرداخته

بر نداریم ز اشعار کسي مضمون را
طبع نازك سخن کس نتواند برداشت   ۷/۱۰۱

از نزاکت اوفتد مضمون من
گر بمضمون کسي پهلو زند   ۶/۱۶۰

اصولا غني معتقد است که باید ذهن شاعر خلاق باشد وخود طرح سخن کند

---

(۱) دقایق الشعر مصحح سید محمد کاظم امام تهران ۱۳۴۱ ص ۹۷

غني طرح سخن خود کن اگر میل سخن داری

چرا باید تصرف در زمین دیگران کردن ۲/ ۲۱۲

وگرنه آن به که دهان بر بندد ولب نگشاید

گر سخن از خود نداری به که بربندی زبان

تا بکي چون خامه راني حرف مردم بر زبان ۲/ ۲۰۵

غني خود بحداثت و تازگي اشعار خود اشارت کند وگوید

بود گویا طفل نورفتار شعر تازه ام

کز لبم تا رفت بیرون برزبانها اوفتاد ۱/ ۱۶۰

اشعار غني محتوی معاني باریك و خیال تازه و مضامین بکر میباشند واین از خصایص بارزه اشعار اوست . او همواره در پي جستن معاني و مضامین بدیع بوده است و در اندیشه خیال تازه

خیال نازکم را نیست تاب ناخن دخلي

غني هرگز نباشد طاقت نشتر رگ گل را ۱۰/ ۹۶

جامم بغیر کاسهٔ زانوی فکر نیست

باشد خیال تازه شراب کهن مرا ۱/ ۹۰

جلوه حسن تو آورد مرا بر سر فکر

تو حنا بستي و من معني رنگین بستم ۳/ ۱۹۷

شد زمین شعرم از گلهای مضمون گلشني

هست هر بیتي در و عشرتسرای عندلیب ۱۶/ ۹۳

ازاین رو دقت در موجودات و حوادث عالم و باریك بیني در اشیاء طبیعت که اصولا باید از خصایص ذاتي یك شاعر واقعي باشد ذات اورا لازم و مقارن بوده است. معاني دقیق و مضامین لطیف او نتیجه همین دقت نظر و مولود این باریك بیني است که او در اشیاء عالم داشته و با دیده محققانه در آنها مینگریسته و با تخیل شاعرانه و اندیشه حکیمانه از آنها نتیجه ای گرفته است و تا در دریای تفکر دری شاهوار نیافته است و لولویي نایاب بشست نمي انداخته از پای نمي نشست و به

حزن بسنده نمیکرد و به جلوه آن نمیپرداخت .

از فکر تا سخن نشود قابل رقم

مانند خامه سر زگریبان نمیکشم ٤/١٩٧

شاعر به نرگس مینگرد و "جام خالي" آن جلب نظر اورا میکند و یك معني عالي عرفاني استنتاج مي نماید و میگوید

نشاني نیست درخمخانه خاك از مي عشرت

زجام خالي نرگس همین آواز مي آید ٨/١٢٦

یا چون سنگ آسیا را از نظر میگزراند چنین مضموني در خاطر وقاد شاعر نقش میبندد

فتد چون رخنه در کار تو بگشاید در روزی

زسنگ آسیا در گوشم این آواز میآید ١٠/١٢٦

وامثال ونظایر این فراوان است و از حد شمار بیرون

یکي از خصوصیات شعراء دقت در استعمال کلمات و الفاظ ورعایت تناسب درمیان آنها است مثلا در این بیت

بیمار عشق درخم محراب ابرو یش

خواهد چو چشم او باشارت نماز کرد ١٠/١٣٤

تناسب و مراعات النظیر بنحو عالي مشهود است و نیز اشاره بدین مطلب دارد که چون بیمار را در نماز طاقت قیام و قعود نیست میتواند باشارت نماز بگزارد (در بیان صنایع اشعار غني در ضمن مراعات النظیر شواهدی براین معني خواهیم آورد) و همین موضوع است که باشعار او لطفي بخشیده

چه عجب طبعم اگر دعوی اعجاز کند

که بلطف سخنم نیست کسي را سخني ٢/٢٢

یکي از خصایص شعر غني و همچنین دیگر شعرای سبك هندی چنانکه اشاره کردیم ایراد معاني دقیق وباریك است در قالب الفاظي ساده و مانوس و گاهي عامیانه و همین موضوع صفت ممیزه سبك هندی از بعض اشعار متقدمین که موصوف به

داشتن معاني و مضامين دقيقه است ميباشد زيرا در اشعار آنان الفاظ و عبارات نيز خود دارای غلاقت و عدم استيناس برای مردم اين زمان ميباشد و حال آنکه سادگي در الفاظ و عبارت يکي از خصوصيات سبك غني و شعرای همسبك اوست چنانکه خود گويد

مي نمايد سخنم ساده ولي بي ته نيست

از ته چشمه آيينه کسي آگاه نيست   ۹/ ۱۰۶

وشايد سبب همين سادگي و عوام فهمي است که اشعار شعرای سبك هندی در نزد عامه مردم مقبوليت دارد و بسياری از آنها را مردم در صحبتهای عادی و علمي بنحو مثل و شاهد ميخوانند واز خواندنش لذت ميبرند.

اگرچه غني در جايي تمام اشعار خود را منتخ پنداشته و سرتاسر ديوانش را "بياضي" و قابل نقل دانسته است وگويد

طلب از من چه کني ديوان را

که بياضي است همه اشعارم   ۶/ ۱۹۹

ولي اين امريست غير قابل قبول و هيچ شاعری را نميتوان يافت که جميع اشعارش در لطف ودقت ورقت يکسان باشد حتي اساتذه متقدم و بگفته غني

شعر اگر اعجاز باشد بي بلند وپست نيست

در يد بيضا همه انگشتها يکدست نيست   ۱/۱۰۱/۱۰۱

خاصه اين بلندي و پستي در اشعار شعرای سبك هندی بيشتر مشهود است زيرا آنان همواره در پي کشف "خيالي تازه" وابداع معاني بکری بوده و هرگاه بدان ميرسيدند آن را در بيتي بيان ميکردند و سپس اين بيت که ماده ساختن غزل يا قطعه ای ميگشت که باصطلاح برخي آنرا بيت الغزل گويند وچون غرض از انشاء ابيات ديگر تکميل شعر بوده است لهذا اغلب ديده ميشود که غزليات اين گروه از شعراء بالتمام دارای معاني بديع ولطافت و جزالت نيست وانتخاب از غزليات آنها و تنظيم منتخبات متعدد از شعرای اين دوره علت اين معني است. بهرحال پستي و بلندی در شعر "مرشگانان" اين عهد فراوان ديده ميشود و اينکه غني گويد

نبود بلند و پستي در شعر مرشگافان
یکدست باشد آری انگشتهای شانه — ۶/۲۱۸

سخني است گزاف و اگر در حق خود نیز گفته است

بسکه پستي و بلندی شد ز شعرم برطرف
میشود هر مصرعم با مصرع دیگر طرف — ٤/۱۸۱

راه مبالغه پیموده است زیرا هر صاحب ذوقي با مراجعه بدیوان او در میابد که تمام ابیات از لحاظ فصاحت و بلاغت و جزالت و حتي "تازگي خیال" که منظور نظر او بوده است یکسان نیستند.

درمیان غزلیات غني تعداد ابیات برخي از حد متعارف کمتر است مثلا غزلهای سه بیتي و چهار بیتي بسیاراست مانند این غزل بمطلع زیر

نشئه پا بوس خود زین بیش مگذار آب را
ای نهال باغ حسن از خاک بردار آب را — ۲/۸۳

که چهار بیت دارد و این غزل که عده ابیات آن سه بیت است

بروز هجر کي سیر گلستانم هوس باشد
که گلبن بي گل روی تو درچشمم قفس باشد — ٤/۱۳۹

وعلي هذالقیاس. وچنانکه میدانیم اینها خارج از قیاس و بیرون از حد رسمي است که برای غزل تعیین کرده اند و هر چند در آثار استادان پیشین مانند مولانا و صایب و دیگران نیز دیده میشود ولي میتوان اینگونه اشعار را اصولا غزل محسوب نداشت (هرچند معنا اطلاق غزل بر آنها صادقست) ودر شمار قطعه دانست باآنکه مطلع آنها مصرع ومضامین آنها در مغازلات است زیرا قطعه هم میتواند دارای این خصوصیات باشد (۱)

غني در بیتي تکرار مضامین را بي لطف شمرده ومیگوید

در مکرر بستن مضمون رنگین لطف نیست
کي دهد رنگ ار کسي بندد حنای بسته را — ۳/۶۵

---

(۱) رجوع کنید به تحول شعر پارسي – زین العابدین مؤتمن ص ٤۲ و ٥۱

ولي در ديوان او باشعاری بر میخوریم که آنها مکرر در دیوان آمده است و برخي تشبیهات و تمثیلات باالفاظ مختلف در مواضع متعدد تکرارشده است ، حتي گاهي بیتي عینا با اسقاط جزئي مکرر گردیده است چنانکه درردیف تاء این بیت –

تکمه نبود که سرازجیب برون آورد است
جامه ات گوی زپیراهن یوسف برداست ۵/۱۱۳

آمده است و سپس بااسقاط "است" بعینه در ردیف هاء بدینگونه نقل شده است

تکمه نبود که سراز جیب برون آ ورده
جامه ات گوی زپیراهن یوسف برده ۳/۲۱۸

اما مضامین تکراری دیوان غني را در این ابیات مي بینیم

توانگران نرسانند نفع مفلس را
که هست زاغ کمان بي نصیب از پر تیر ۵/۱۶۷
مفلس نبرد بهره زپهلوی توانگر
کي تیر پر خویش دهد زاغ کمان را ۵/۷۱

ایضا

خار از سخت جاني فرهاد ساخت رو
بر سنگ خارا صورت شیرین بهانه ایست ۱۱/۱۰۴
پیدا نبود صورت شیرین و بیستون
خارا ز سخت جاني فرهاد ساخت رو ۷/۲۱۶

ایضا

نیست موج جوی شیراز سنگ خارا آشکار
کوهکن را شد سفیدازگریه چشم انتظار ۵/۱۷۱
چشمش سفید شد برانتظار درست
حرفیست اینکه کوهکن آورد جوی شیر ۹/۱۷۱

ایضا

تا رقم زد خامه وصف قامت محبوب ما
جزالف حرفي نداد کاغذ مکتوب ما ۵/۷۹

تا وصف قد نازك او پیش گرفته
حرفي بزبان غیرالف نیست قلم را ۷/ ۸۹

از تمثیلات تکراری میتوان ابیات ذیل را برای نمونه یادکرد

روشن زمن جهان ومن ازبخت تیره داغ
کي سایه چراغ شود محو از چراغ ۱/ ۱۸۱
هرجا بود روشن دلي باشد زبخت تیره داغ
تاریکي پای چراغ زائل نگردد از چراغ ۲/ ۱۸۱

مضامین ابیات زیر نیز مکرر آمده است

آب چون نیست گذارد بدهن تشنه عقیق
دیده ام لخت جگر دارد اگر شد بي نم ۶/ ۲۵۱
لخت جگر بدیده ام از قحط گریه است
چون آب نیست تشنه نهد در دهن عقیق ۷/ ۱۸۲

ایضا

نفس ما شده از سوختگي خاکستر
سزد آیینه اگر صاف شود از دم ما ۶/ ۷۸
نفس من شده از سوختگي خاکستر
گر شود آیینه روشن زدم من چه عجب ۱۲/ ۹۴

باید توجه داشت که اینگونه تکرار ها خاص غني نیست و در دواوین شعرای سبك هندی چون صائب وحتي متقدمین خاصه مولانا بکثرت دیده میشود .

٤ـ برخي نکات دستوری در اشعار غني

در سیر دیوان غني ببرخي از نکات صرف و نحوی باز خوردیم که ذیلا آنها را ذکر میکنیم واین را نیز یاد آوریم که آنچه ذکر میکنیم تماما از مشخصات خاصه اشعار او نیست بلکه آنچه از قواعد وضوابط دستوری و خلاف قیاسهای نحوی در اشعار او دیده ایم متذکر میشویم .

۱- در مقام تمني و ترجي گاهي افعال بسياق قدماء باياء تمني آمده است مانند

تا بچشم آن تغافل پیشه میشد آشنا
کاش بودی برگ نرگس کاغذ مکتوب ما ۶/ ۷۹

دختر رز از نگاه گرم افتد در حجاب
کاش افتادی گل ابری بچشم آفتاب ۱۰/ ۹۱

دیده دررخسار خوبان دوختن خوش دولت است
کاش هر مژگان من چشمي چو سوزن داشتي ۱۸/ ۲۲۳

میکشیدیم انتقام درد خویش از آسمان
کاش بودی دست و پا مانند فکر من رسا ۶/ ۲۵۳

در برخي موارد نیز بدون یاء استعمال شده است

باریست گران بر رخم از ضعف بدن رنگ
ای کاش پرد زود زرخساره٤ من رنگ ۸/ ۱۸۳

میمالیدند تا مرا استادان
ای کاش که گوش میشدم سرتاپا ۱۰/ ۲۲۶

در علاج درد اعضاء سخت حیران مانده‌ام
کاش میکردم زحیرت یك نفس گم دست و پا ۴/ ۲۵۳

حلقه های دام ماهي همچو عینك شد زیخ
کاش بیند چشم او خط شعاع آفتاب ۶/ ۲۵٤

آخر دلم شکسته شد از درد استخوان
ای کاش بشکند چو دلم استخوان درد ۱۲/ ۲۵۶

۲- در مورد شرط گاهي افعال باياء استعمال شده است مانند

از زبان تیشه یخ را سرزنشها میکنند
گر نبودی سنحت رو از شرم میگردید آب ۵/ ۲۵٤

۳- در بعضي اشعار در دیوان غني بضمایری بر میخوریم که قبل از مرجع آمده است و باصطلاح اضمار قبل الذکر است مثلا در بیت زیر

گر چنین از سنگ طفلان رخنه ها افتد درو

آشیان بلبل ما میشود آخـر قـفـس 5/174

که مرجع ضمیر "او" "آغیان بلبل" است و قبل از آن یاد گردیده است. در بیتي دیگر گوید

آیینه شد از عکس رخش محمل لیلي

حق بر طرف اوست که دیوانه خویش است 3/116

که اگر مرجع ضمیر "ش" را "لیلي" بگیریم ضمیر قبل الذکر است وشارح ومحشي دیوان نیز متذکر این معني گردیده است ودر معني بیت چنین آورده است (1) " یعني محمل لیلي از عکس رخ لیلي بمنزله آیینه رونما شده است. اگر لیلي روی خود را درآن دیده دیوانه حسن وصفای خویش گردد حق بجانب ای سزاوار دیوانه شدن است"؛ ولي چنانچه بتوانیم مرجع "ش" را محبوب ذهني شاعر بدانیم دیگر این امر خلاف قیاس پیش نخواهد آمد.

4 - گاهي فاعل یا مسندالیه در جمله بقرینه جمله ثاني در جمله اول حذف گردیده است و نمونه های از آن در ابیات زیر مي بینیم

خبر میآورد گاهي زکوی دوست مجنون را

سگ لیلي ازین ره خوشتر از آهوست مجنون را 3/78

شده چشم سگان کوی جانان چار از شوقش

بچشم کم نه بینید ای رقیبان استخوانم را 1/88

تا نسوزد نکند میل بلندی چو سپند

چشم بد دور ازین اختر طالع که مراست 2/110

هردم ازگوشه خاطر سر جستن دارد

معني تازه غزالیست که بستن دارد 2/133

در دهان ماگره گردید چون دندان غني

دانه ء گرشد نصیب ما ز کشت روزگار. 11/169

---

(1) دیوان غني نولکشور لکنو 1931 ص 46

از عمر دمي بيش نصيبش نبود
هر چند حباب سر زد از آبحيات ٦/٢٢٠

٥- در هنگام عطف دو مصدر گاه يكي بصورت مصدر مرخم(١) استعمال شده است مانند اين بيت

ني جاى درون رفتن وني پاى برون شد
درمانده اين دايره ام همچو جلاجل ٤/١٨٥

٦- شارح ومحشي ديوان در اين بيت

شام غم كز چشم من دورآن مه پرنور بود
چون لگن يك ميل نور از ديده ما دور بود ٧/١٤٨

قائل بتقدير حرف 'در' گرديده است واصل كلام مصنف را "در شام" دانسته است و گويد(٢) "تقدير حروف بحرف وغيره اكثر دركلام اساتذه ميشود. صائب راست

تشنه معني تازه است مرا ساغرگوش نتوان كرد مرا خواب بافسانه خط

يعني "بخواب". ولي بايد دانست دركلماتي كه خود ظرف زمان يا مكان هستند هيچ احتياجي بتقدير حرفي مانند "در" و"ب" (كه افاده ظرفيت كنند) نيست و در واژه هاى چون "بمهرگان" و "درزمستان" و "در بهاران" تاكيد ظرفيت منظور بوده است و كلماتي چون شام و صبح و بهار و مهرگان وغيره خودبخود مفيد معني ظرفيت هستند

٧- حذف حرف اضافه از مفعول غير صريح (٣) در اين بيت

پروانه گو بمير ز غيرت كه شمع را
روشن كنند خلق بخاك مزار ما ٦/٨٨

---

(١) البته بمعناى مصدرى زيرا مصدر مرخم گاه بمعناى حاصل مصدر وگاه بمعناى مصدر بكار ميرود (رك بدستور زبان فارسي تاليف پنج استاد ١٣٣٤ - ص ١٣٥-١٣٦

(٢) ديوان غني نولكشور لكنو ١٩٣١ ص ٦٨ (٣) يا حذف علامت مفعولي صريح زيرا "را" مفعول صريح گاهي جانشين برخي حروف اضافه ميشود (رك دستور زبان فارسي غلام حسين كاشف اسلامبول ١٣٢٩ ه ق ص ٤٥-٤٦

که دراصل "به پروانه گو" یا "پروانه رابگو" بوده است

۸ - گاهي شاعر به تثنیه وجودش پرداخته بدین معني که گاه بدو شخصیت در خود قایل شده است واز خویش به صیغه غایب تعبیر کرده است چنانکه گوید

بسکه در گوشه عزلت چو غني دل بستم
هرکه شد گوشه نشین دردل ما جا دارد ۸ / ۱۴۶

واین نزد متقدمین نیز معمول بوده است چنانکه حافظ فرماید

گفتمش سلسله زلف بتان از پي چیست
گفت حافظ گله از دل شیدا میکرد (۱)

۹ـ "را" ی فك اضافه گاه بدون تقدیم وتاخیر مضاف ومضاف الیه استعمال شده است مانند این ابیات

مگر زد خندهٔ دندان نما بروی سگ لیلي
که از شادی نگنجد استخوان درپوست مجنون را ۴ / ۷۸

زشوق گوشهٔ دستار او ازبسکه بیتاب است
پرد مانند شبنم هرنفس چشم هوس گل را ۸ / ۸۰

آدمي در عهد پیری بیخرد گردد غني
میشمارم طفل خود را ریخت دندان مرا ۷ / ۹۰

در صورتیکه استعمال "را" فك اغلب واکثر در هنگام تاخیر مضاف وتقدیم مضاف الیه است (۲)

۱۰ـ در بیت ذیل

تا برنیامدست زکامم زبان غني
چرخ سیاه کاسه چو کلکم نداد آب ۸ / ۹۱

---

(۱) دیوان حافظ طبع میرزا محمد قدسي شیرازی بمبئي ۱۳۲۲ ص ۱۷۲

(۲) درجمله ایکه فعل متعدی یا یکي از مشتقات آن بصورت مضاف بکار رود برای فك اضافه پس از مضاف الیه علامت مفعول صریح (مستقیم) "را" آورده علامت اضافه را حذف کنند ـ رك اضافه دکتر معین ص ۲۰۳

فعل ماضي نقلي (نیامد است) بجای ماضي مطلق استعمال شده است ودرین موضوع باید "نیامد" گفت – بقرینه فعل بعد (نداد)

۱۱– مصدر "نمودن" بصورت معین فعل نیز بکاررفته است چنانکه دراین بیت

کلاه از نخوت شاهان ربوده
سران را زیر دست خود نموده ۲/۲۴٤

---

۵ – توافي اشعار

هرچند بصیرت وآگاهي ودقت نظر در وجود شاعرما فراهم بوده است ولي گاهي توجه بسیار به انشاء مضامین ومعاني وابداع خیالات تازه سبب گردیده است که سخن پرداز کشمیر از بعض قواعد وقوانین علم قوافي دور افتد و خللي به قوافي اشعار برسد مثلا در قطعه (غزل چهار بیتي) زیر –

قوت بازو نیاید بي صفای دل بکار
تیغ تا در زنگ باشد برگ بیدی بیش نیست
آتش از سوز دلم چون دود میپیچد بخویش
شعله دوزخ بچشمم برگ کاهي بیش نیست
زور بازو مرد را وابسته مشت زر است
دست خالي درحقیقت آستیني بیش نیست
کم ز حیرانات باشد پیش ارباب تمیز
آدمي کز انفعال جرم سر در پیش نیست (صفحه ۱۰۲)

خطا های رخ داده است. نخست آنکه درین قطعه "بیش نیست" ردیف میباشد و در بیت آخر از این معني غفلت شده است واصلا روی وقافیه ای وجود ندارد. ثانیا شاعر "بیدی" را با کاهي" و "آستیني" قافیه کرده است واین نادرست است. نیز در قطعه زیر

تا رقم زد خامه وصف قامت محبوب ما
جز الف حرفي ندارد کاغذ مکتوب ما
تا بچشم آن تغافل پیشه میشد آشنا
کاش بودی برگ نرگس کاغذ مکتوب ما ٧٩/ ٥ و٦

"کاغذ مکتوب ما" بعینه تکرار شده است و فساد کلي در قافیه رخ نموده است.
همچنین در قطعه زیر (١)

در چشم اهل بینش آخر سبك در آئي
گر چون حباب خواهي بر روی آب رفتن
جای که باده باشد گو محتسب نباشد
شبگرد را نزیبد بر روی آب رفتن
جای که نفع نبود اندیشه ضرر نیست
کي از سراب باشد بیم در آب رفتن

" بر روی آب رفتن" یا "آب رفتن" مکرر بدون اختلاف معني آمده است و این خبط است (٢) در تك بیتي زیر

ازان در دلبریها طاق مي بینم دو ابرویش
که از پیوستگي باهم یکي گشته دو ابرویش ٦/ ١٧٨

چنانچه غرض شاعر تصریع دو مصرع باشد چنانکه گاه در مفردات معمول است تصریعي نادرست و قافیه ای نابسامان است. ازاینگونه مسامحات و تکرارات در توافي اشعار فراوان دیده میشود و برای نمونه برخي ازآنها را یاد میکنیم. مثلا در غزلي درصفحه ٩١ "آفتاب" با "ناب" و "سراب" و "حباب" و "کتاب" و "آب" هم قافیه است ولي چهار مرتبه تکرار شده است و همچنین کلمه "آب" در غزلي که با ین

---

(١) دیوان غني لکنو ص ١٠٩ سطر آخر و ص ١١٠ سطر ١ و ٢

(٢) در نسخه طبع سرینگر ص ٢١٠ قافیه بیت دوم " در آفتاب رفتن" آمده است و در اینصورت اشکالي پیش نمیآید.

مطلع شروع میشود

آدم خاکی زخامي دارد از مي اجتناب
کوزه گل پخته چون گردد نمیترسد ز آب 9/91

چهار بار آمده در غزلي که مطلعش

سر نامه مکتوب تو سر رشته کین است
سطریکه در این نامه بود چین جبین است 13/87

" زین است " در دو بیت آخر غزل که دنبال هم اند تکرار شده است. و " گوهر " در این ابیات از غزل نه بیتي در صفحه 95

کس ز فیض بحر جودش در جهان محروم نیست
پشت ماهي پر درم مشت صدف پرگوهر است
بسته شد هرچند دریك بحر معني هاى تر
معني مردم حباب و معني من گوهر است
با تو شیرین را نسنجد کوهکن در دلبری
در ترازو گرچه یکسو سنگ یکسو گوهر است

که ضمنا دنبال هم نیز آمده است . و " دامان را " در ابیات اول و دوم ازاین غزل هفت بیتي که دنبال هم نیز میباشد

بریزش زیر بار خود در آور ساده لوحان را
بیفشان سیم و زر چندانکه بر دارند دامان را
ز دست انداز دشمن نیست غم خلوت گزینان را
که بیم آستین نبود چراغ زیر دامان را 4/73 و 5

و " دهان ما " و " آسیاى ما " و " رقم پیدا " و " قلم پیدا " نیز در غزلیاتي بر صفحه 64 و 69 و 70 و 72 تکرار شده است وامثال این بسیار است وذکر همه آنها در اینجا میسر نیست

از عیوب ملقبه قوافي چون شایگان درغزل زیر درصفحه 210

همـوار گردد از نقر هرجا درشت خوئیست

نقش حصیر باشد بهتر ز موج سر هـا ن

دیدم که نکته سنجان دزدند شعر مردم

من نیز شعر خود را دزیدم از حریفان

گشتیم زنده در گور از بس درین غم آباد

کردیم خاك برسر در ماتم عزیزا ن

که "حریفان" با "عزیزان" قافیه شده است . نیز در قصیده ای که بدین مطلع سروده است

از دم سرد زمستان بسته شد در آشیا ن

بیضه های عندلیبان همچو دندان در دهان ۷/۲۵۵

"رهروان" را با "بلبلان" قافیه کرده است و علاوه "بلبلان" و "دهان" نیز مکرر آمده است . نیز در غزلي بدین مطلع

بچشمم آب ورنگي نیست خوان پادشاهان را

که دارد کاسه درویش نعمتهای الوان را ۹/۷۲

"پادشاهان را" را با "بیدماغان" در این بیت

نباشد بي سر زلفت سر بوئیدن مشکم

که بوی نافه باشد مری بیني بیدماغان را ۱۳/۷۲

قافیه کرده است .

ایطاء خفي را در غزلي در دو بیت زیر

روشن به قناعت شود آیینه باطن

ماهي که دلافروز بود نان جوین است

ساغر زدن سبز خطان بي مزه ای نیست

صهباکشي ریش سفیدان نمکین است ۹۸/۵ و۶

در دو لفظ "جوین" و "نمکین" مي یابیم

اغلب و اکثر اشعار در دیوان غني مردف اند بردیفهای اسمي و فعلي و حرفي

وغیره. درمیان آنها ردیفهای جمله ای دشوار و طویل نیز دیده میشود که اینک اشاره ای به آنها میکنیم

است و بس

قسمت ما زین گلستان خار حرمانست وبس
دست ما برگ گلی گر چید دامان است و بس ٤/١٧٥

برروی آب رفتن

در چشم اهل بینش آخر سبك درآئی
گر چون حباب خواهی برروی آب رفتن ٢/٢١٠

بیش نیست

قرت بازو نیاید بی صفای دل بکار
تیغ تا در زنگ باشد برگ بیدی بیش نیست ١١/١٠٢

تازه است

چهره اش از سبزه خط گلستانی تازه ایست
در ریاض حسن گلرویان خزانی تازه ایست ٥/١٠٦

چون آستین

بسکه میپیچد بیاد آن سرین چون آستین
شد پراز چین عاقبت دامان زین چون آستین ٦/٢٠٣

خویش مرا

زروی ماه سیاهی بنور ماه نرفت
نیامدست بکاری کمال خویش مرا ١٢/٦٠

درخواب رفته است

نی چشم مست او بشکر خواب رفته است
بخت سیاه ماست که درخواب رفته است ٩/١٠١

راما نم

درسفر همرهم غم وطن است
گل با خار چیده راما نم ١٢/١٨٧

سفید شده است

زگریه ام نه همین چشم تر سفید شده است
کزآب دیده مرا سری سر سفید شده است ۴/ ۱۰۴

شد چشمش

زخواب ناز نتواند دمي بیدار شد چشمش
مگر با سرمه نعمت سیاهم یار شد چشمش ۵/ ۱۷۷

که دارد

آن سرو روان جای درآغوش که دارد
دستي به نوازش بسر دوش کي دارد ۵/ ۱۳۴

نسازد صیاد

بلبل شوخ مرا رام نسازد صیاد
تا زتار رگ گل دام نسازد صیاد ۴/ ۱۲۵

۶ـ صنایع بدیعي

چنانکه پیشتر اشارت کردیم غني واقرانش بگاه استعمال کلمات درانتخاب و تلفیق آنها توجه ودقت خاصي داشتند و همین التفات وتوجه به خصوصیات الفاظ ودر نظر گرفتن خصایصي برای آنها سبب میگردید که شاعر صنایع مختلف را مد نظر داشته باشد همواره بتناسب لفظي و معنوی بین کلمات توجه کند و بسبب این امر است که در اشعار غني صنایع بدیعي را بحد وفور مي بینیم وحتي گاه دریك بیت چندین صنعت مشاهده میشود که این نیز خود صنعتي است بنام"ابداع" یا " سلامة الاختراع".

از صنایعي که دراشعار غني بیشتر بچشم میخورد تمثیل وجناس وایهام و مراعات النظیر است که تقریبا هیچ بیتي راازآن خالي نتوان یافت . صنایع دیگر نیز ــ خواه لفظي یا معنوی ــ در اشعار آمده است که ذیلا آنها را با ذکر نمونه

چند یاد میکنیم.

(الف) ارسال المثل یا تمثیل

" مثالیه" بطوریکه مولانا شبلي نعماني گوید " ادعائي کردن و برای اثبات مدعا دلیل شاعرانه پیش کشیدن است." (۱) و بقول او " باني این طرز کلیم علي قلي سلیم — میرزا صائب و غني هستند. طرز مزبور منتها درجه حسن قبول پیدا کرده و تا خاتمه شاعری هم رواج داشته است." (۲) و جای دیگر گوید" مضامین مثالیه ابتدا هم معدود وانگشت شمار یافت میشد. قصیده مشهور امیر خسرو سرتاسر در همین صنعت یعني صنعت مثالیه است. لیکن کلیم — میرزا صائب — و غني آنرا گوئي یك فن خاص قرار دادند و چون این سه شاعر مدتها در کشمیر همدم و همقلم میزیستند و با هم مشاعره میکردند ظن غالب این است که اثر همصحبتي این طرز را جولانگاه مشترك گردانیده است." (۳) و صاحب تذکره نتایج الافکار اظهار عقیده میکند که غني " در مراتب نظم بفکر رنگین شاني عظیم پیدا کرد واز معدن طبع متین جواهر نازك خیالي بکف آورد. کلامش در تمثیل گوئي بي نظیر است واشعار آبدارش یکسر دلپذیر" (٤). استادیي غني در صنعت تمثیل حتي امروز هم که سه قرن از فوت او میگذرد مورد قبول شعرای هند است چنانکه شاعری بنام غلام قادر گرامي از حیدرآباد هندوستان در وصف شاعر دیگری گوید (۵)

چنان تمثیل را داده رواجي　　　که از فکر غني گیرد خراجي

غني گاهي تمثیل را در مصراع نخست میآورد مانند —

جای بینائي سواد دیده باشد ني بیاض
هیچکس در روز فیض شبنمی بیند بخواب　　　۱/ ۹۲

---

(۱) و (۲) شعرالعجم جلد سوم مولانا شبلي نعماني ترجمه فخر داعي گیلاني— تهران ص ۱۷
(۳) ایضا ص ۱۸۲　　　(٤) تذکره نتایج الافکار — بمبئی ص ۵۰۲
(۵) کشمیر جلد دوم ص ٤۵۲

ابر نتواند شدن از کثرت باران سفید
حیرتي دارم که چون شد دیده گریان سفید ۶/۱۵۱

دندان مار گرچه با فسون توان کشید
از زلف او جدا نتوان کرد شانه را ۳/۶۳

چون مه نو که نگردد ز شفق هرگز سرخ
ناخن همت من رنگ نگیرد ز حنا ۳/۷۴

ز روی ماه سیاهي بنور ماه نرفت
نیامدست بکاری کمال خویش مرا ۱۲/۶۰

دید چون پروانه را در خلوت فانوس رفت
شمع در بازار خوبان خوش دکاني گرم کرد ۲/۱۶۰

نور کم میدهد از روغن ناصاف چراغ
کلفت از دل نبرد مي چو نباشد بیغش ۶/۱۷۶

موی چون از سر جدا گردد نمیگردد سفید
عیش غربت مرد را پیوسته میدارد جوان ۴/۲۰۵

و گاه در مصراع ثاني

بجو دوری ز همجنسان نشاطي گر طمع داری
چون میبیني جدا از یکدگر لبهای خندان را ۳/۷۳

نمیباشد مخالف قول و فعل راستان باهم
که گفتار قلم باشد ز رفتار قلم پیدا ۳/۷۰

نور حسن از دیده تر دامنان پنهان بود
بي نصیب از پرتو شمع است فانوس حباب ۱۳/۹۱

خرمن عمرش تلف شد هرکه از کس زر گرفت
داد سر بر باد چون در شمع آتش در گرفت ۱/۱۱۲

روشندلان ندارند از هم غبار کلفت
کي تیرگي پذیرد آئینه از دم صبح ۲/۱۲۵

برد در اضطراب از اهل عالم هرکه کامل شد
طپیدن درمیان جمله اعضا قسمت دل شد ۲/۱۵۱

ربود دل زمن وشد رقیب زین بیدل
چه خوش بود که برآید زیك کرشمه دوکار ۹/۱۷۰

حسن سبزی بخط سبز مرا کرد اسیر
دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم ۱۰/۱۹۱

چاره سازان هم زدرد خود غني بیچاره اند
کي تواند بخیه زد سوزن بزخم خویشتن ۱۲/۲۰۸

شاعر مادر اشعار نوق بیشتر دلایل و تمثیلهای شاعرانه بکار برده. ولي اصولا شاعر تمثیل گوی دارای قدرت مشاهده قوی میباشد وآنچه راکه دراطراف او روی میدهد با دقت مطالعه وباچشم گشوده مینگرد و حتي حوادث کوچکي که درنظر عموم بي اهمیت است برای شاعر دراك وحساس موضوعي قرارمیگیرد واو جهة اثبات ادعای خود دراشعار از آنها استفاده میکند و در کلام شاعرما نیزاینگونه تمثیلات فراوان است مانند ـ

بي ریاضت نشود نشئه عرفان حاصل
تاکدر نشك نگردید مي ناب نیافت ۳/۱۲۳

زند ربط بهم پیوستگان راگفتگو برهم
سخن چون درمیان آمد دو لب ازهم جداگردد ۷/۱۳۸

رفیق اهل غفلت هرکه شد از کارمیماند
چوپای خفته پای دیگراز رفتار میماند ۵/۱۵۱

توکل پیشه را روزی بدست خویش میباشد
مکد انگشت خود کودك چونبود شیرپستان را ۱/۷۳

باتو نزدیکم ولي دورم زفیض عام تو
موم در زیرنگین خالي است از نقش نگین ۱/۲۰٤

درمکرر بستن مضمون رنگین لطف نیست
کم دهد رنگ ارکسي بندد حنای بسته را ۳/۶۵

ب) صنعت ایهام

صنعت ایهام یا تخیل و توریه (۱) یکي از صنایع بدیعي است که درکلام غني فراوان است و شعرای همعصر و همچنین تذکره نویسان و سخن سنجان متاخراو استادي اورا دراین فن قبول کرده اند چنانکه بندرا بن داس خوشگو اورا " سرخیل ایهام بندان" خطاب کرده است (۲) . غني این صنعت را بمرحله کمال رسانید و سپس این صنعت بدیعي طوری مورد پسند شعرای متاخرواقع گردیدکه شاعری باسم گوربخش حضوری در جواب هر بیت غني شعری سروده دیواني فراهم آورد (۳) اینك نمونه های ازآنرا درابیات ذیل مي بینیم —

مطرب گر آرزوی تو فریاد ما بود
ماننـد ني بدیده فغان مي کنیم ما ۵/۶۷

نتوان چو زاهد ازره خشکي بکعبه رفت
کشتي ببحربباده روان میکنیم ما ۷/۶۷

کس وقت نزع بر سرم از بیکسي نبود
شرمنده ام ز عمرکه آمد بسر مرا ۳/۷۶

آزرده ام ز دیدن مردم عجب مدار
گر اوفتاد مردم چشم از نظر مرا ۴/۷۶

زبان ني بآواز بلند این حرف میگوید
که میسازد بیکدم چوب را صاحب‌نفس‌گویا ۱۰/۶۳

اشعارآبدارم تا شد محیط عالم
انداختند درآب یاران سفینه ها را ۳/۸۸

---

۱) رك به المعجم ص ۲۳۶ ـ ۲۶۴ و حقائق الحدائق ۵۶ ـ ۵۹ و دقائق الشعرص ۴۰-۴۲ و دره نجفي ص ۱۸۹ ـ ۱۹۰

۲) و (۳) سفینه خوشگو مرتبه عطاءالرحمن کاکوی چاپ پاتنا ۱۹۵۹ ص ۳۴۸

هرکه چون من زد قدم درراه استغنا غني
اطلس گردون بپای همتش پاتابه ایست ٤/١٠٣

مدام از حباب است ساغر بدست
شده مي بدور لبت مي پرست ٤/١١٣

ني زپای هم خبر دارم نه از دست سبو
دست و پا گم کرده چون من دراین میخانه‌نیست ٥/١١٨

کسي که زنده باظها ر زندگي باشد
دمیکه گشت زدعوی خموش گویا نیست ٦/١١٨

بکام دل رسانیدست مي از دوستي ما را
الهي تادم آخر بکام دوستان باشد ٥/١٢٩

نمیکند بمن ناتوان نگه آن شوخ
زبیم آنکه بگرید ناتوان بین است ٧/١١٥

غني زترك محبت بسي پشیمانم
ززلف یارگرفتم دل و شدم دلگیر ١/١٦٨

(ج) مراعات النظیر

صنعت مراعات النظیرکه نامهای دیگرآن تناسب (یا متناسب) ومواخاه و ایتلاف است (١) مستعمل ترین صنعت دراشعار غني است که ذیلا نمونه های ازآن ذکر میشود.

به بیداری خیال زلف خوبان میکند شبها
زبس پیوسته بیند چشم من خواب پریشان را ٦/٧٣

---

(١) المعجم ص ٢٨٣ ــ ٢٨٤ و حدائق الحقایق ص ٤٦ ــ ٥٠ دقائق الشعرص٥٢ـ٥٣ وترجمان البلاغه ٧٥ ـ ٧٦

مگر زد پرتو خورشید حسنت درجهان آتش
که برج آبي چاه است منزل ماه کنعان را ۸/۷۳

سعي بهر راحت همسایگان کردن خوشست
بشنود گوش از برای خواب چشم افسانها ٤/٦٢

تر همچو آسیا نشد از آب نان ما
از تشنگي است خشك زبان در دهان ما ۱/٦٤

ازبسکه وصف چشم سیاه تو کرده ایم
گردید میل سرمه زبان در دهان ما ٤/٦٤

تا کرده ایم در ره شوقت قدم ز سر
آتش بود ز داغ جنون زیر پای ما ۷/۷۲

چاره کار بدست من و من بیچاره
بند انگشت به ناخن نتوان کردن وا ٤/۷٤

شد روشنم ز شمع که در بزم حریفان
خاموش شدن مرگ بود اهل زبان را ۳/۷۱

کرد سربا نامهٔ آن ماه قاصد راه را
ای کبوتر پر مکن از اشك حسرت چاه را ۸/۷٦

رشته را از پنبه توحید تا منصور بافت
اختلافي درمیان سبحه و زنار نیست ۷/۱۰۳

سالکان راه عشق آسان زخود بگذشته اند
تا کمانش پل بروی آب پیکان بسته است ٤/۱۱٥

بیمار عشق در خم محراب ابرویش
خواهد چو چشم او باشارت نماز کرد ۱۰/۱۳٤

برزبان قانع اگر حرف لب نان گیرد
زود ازشرم زبان در ته دندان گیرد ۱۰/۱۳۹

جوی شیراز بر فرهاد مگر میآید
که بهم خسرو و شیرین شکر آبي دارند ۱/٦۱

(د) تشبیهات

تشبیهات لطیف و بدیع در دیوان غني بسیار است و دراینجا بمصداق "القلیل تدل علي الکثیر" نمونه های ازآنها را یاد میکنیم

تشبیه "حروف مکتوبه" به "زنجیرقلم" (ص ۷۰/۴)

بدست از زلف اوتاسرخط دیوانگي دارم
چو کلکم شکل زنجیراست ازنقش قدم پیدا

رتشبیه "ابرو" به "مصرع" (ص ۹۶/۱۱)

یك موی فرق نیست میان دوابرویت
خوش مصرعي به مصرع دیگررسیده است

"آبله پا" به "قبله نما" (ص ۱۳۲/۵)

من از قدم سعي بمقصود رسیدم
هرآبله پای مرا قبله نما شد

تشبیه "زبان" به "بال" (ص ۱۲۶/۱۱)

زتحریك زبان دائم بهر سو میرود شعرم
چه مرغ است اینکه از یك بال در پروازمیآید

و"زخم" به "گرداب" و "بخیه" به "موج" (ص ۱۵۰/۶)

در هوای آب تیغش بسکه دل بیتاب بود
بخیه برزخم توگوئي موج درگرداب بود

"درم" به "چنار" (ص ۱۷۰/۱۱)

گلي نچید ازین باغ جز تهیدستي
کسیکه تکیه کند بردرم بسان چنار (۱)

"دندان" به "ژاله" (ص ۱۲۸/۱۰)

---

(۱) زیرا در چوب چنار نقوش مدوری بسان درم میباشد

ریخت دندان ز دهن رفت جواني برباد
آه ازین ژاله که در مزرع بختم افتاد

و"مژگان" به "سیاه لشکر" (ص ۲/۲۱۶)

به پیش چشم تر نرگس سپر ز برگ انداخت
چو دید جمع سیاهي لشکر از مژگان

و "مژگان" به "نبض بیمار" (ص ۷/۱۰۷)

عاشقان را جنبش مژگان چشم یار کشت
عالمي را اضطراب نبض این بیمار کشت

برخي از تشبیهات که غني در اشعار خود بکار برده چندان خوب نیست که نمونه از آن نیز که به چشم خورد در زیر نگاشته میشود مانند "میل سرمه" به "مار غبار آلود" (ص ۶/۱۹۵)

زند بي دوست زنبور نگه صد نیش برچشمم
بود مار غبار آلوده میل سرمه در چشمم

و "گره زلف" به "مهره مار" (ص ۵/۶۳)

سامان دل خیال گره های زلف بست
گوهر بود ز مهره مار این خزانه را

و نیز "زلف یار" به "مهره مار" (ص ۱۰/۶۰)

دل از خیال گره های زلف یار پر است
گهر ز مهره مار است در خزانه ما

قسمتي از تشبیهات بصورت اضافه آمده است و آنها را بملاحظه علم دستور بدر قسمت اضافات تشبیهی و اضافات استعاری یاد میکنیم

اضافات تشبیهی

آتش صهبا (ص ۸/۶۳)

ندارد در هوای گرم لطفی آتش صهبا
هلال عید دانم گر رگ ابری شود پیدا

آیینه آب (ص ۷/۸۷)

وضع ملائم بود تیغ زبان را سپر
تیره نسازد نفس آیینه آب را

آیینه آفتاب (ص ۷/۹۳)

گر نه صفای تنت هرشربا باشد چرا
پیش دم صبح هست آیینه آفتاب

آیینه باطن (ص ۵/۹۸)

روشن بقناعت شود آیینه باطن
ماهی که دلافروز بود نان جوین است

آیینه زانو (ص ۱/۸۶)

بسکه بی زلف بتان دست زدم برزانو
صورت شانه گرفت آیینه زانوی ما

آیینه ماه (۳/۱۳۳)

زنگ از دل نبرد در شب هجرت مهتاب
بی رخت آیینهٔ ماه شکستن دارد

ابر دیده (ص ۷/۲۱۸)

بگلشن بی تو ابر دیدهٔ ما رینخت بارانی
که گردید آشیان عندلیبان چشم گریانی

ابر طالع (ص ۱۲/۱۲۹)

ابر طالع را تماشا کن که در فصل بهار
بیضهٔ بلبل برای گلشن ما ژاله شد

باده[6] عتاب (ص ۳/۹۰)

ما باده عتاب زلعل تو میکشیم
باشد می دو آتشه آب خمار را

بحر باده (ص ۷/۶۷)

نتوان چوزاهد ازره خشکي بکعبه رفت
کشتي ببحر باده روان میکنیم ما

بخیه سکوت (ص ۵/۱۹۷)

برلب چوآستین زده ایم بخیه سکوت
انگشت گر زني بلبم وا نمیشود

برق آه (ص ۲/۲۵۰)

جسته ازبسکه برق آه از دل
خرمن ماه ماند یک پر کاه

بیابان توکل (ص ۶/۱۷۴)

در بیابان توکل توشه در کار نیست
زاد این ره دانه دل بس بود همچون جرس

پرکاه هلال (ص ۱۳/۷۰)

چشم فلك که میپرد از شوق ابرویت
بردیده مینهد پرکاه هلال را

پنبه صبح (ص ۹/۱۸۰)

درشب وصلت چوخواهد بزم ماروشن کند
پنبه صبح آورد گردون برای تار شمع

پنبه غفلت (ص ۴/۱۹۶)

تکیه گوش پر از پنبه غفلت کردم
چشم پوشیدم و خوابي بفراغت کردم

تنور فلك (ص ٣/٦٤)

گوئي كه در تنور فلك قحط هيزم است
تا اشتها نسوخت نشد پخته نان ما

تير مژگان (ص ٥/٩٦)

ناوك نازتو در ديدن من جا دارد
تير مژگان ترا مردم چشمم سپر است

تير فراق (ص ١٠/٢٥٠)

بسفر رفتي واز تيغ فراقت پيهم
زخم چندان بمن آمد كه نيايد بقلم

تيغ گريبان (ص ١/٨٣)

ز درد عشق ضعيف است بسكه پيكر ما
شود به تيغ گريبان جدا ز تن سر ما

جام خالي نرگس (ص ٨/١٢٦)

نشاني نيست در خمخانه خاك از مي عشرت
ز جام خالي نرگس همين آواز مي‌آيد

جامه ديوانگي (ص ٦/٢٠٠)

جامه ديوانگي چون برقد خود دوختم
بخيه ها از خار پا بر دامن صحرا زدم

چراغ آيينه (ص ٤/٢٣٢)

نتوان نفس گم شده را پيدا كرد
افروختن چراغ آيينه چه سود

چراغ لاله (ص ١١/١٢٩)

تا بصحرا هرطرف روشن چراغ لاله شد
گرد باد از پرتو آن شعله جواله شد

چرخ حلاج (ص ۱۰/۲۵۵)

آسمان چون چرخ حلاج است کزگردش بخاك
پنبه ودانه زبرت وژاله ریزد هر زمان

حصار جام جم (ص ۵/۷۰)

غني تا چند پرسي دستگاه اهل دنیا را
که باشد وسعت آن ازحصار جام جم پیدا

حصارخط (ص ۱۲/۶۳)

رهد کي درحصارخط زدزدان معني روشن
کجا مهراز کلف محفوظ دارد خرمن مه را

خامه ایجاد (ص ۵/۱۳۸)

چون نباشم در ندامت کز پي تصویر من
رنگ خجلت بر جبین خامه ایجاد بود

خانه زنجیر (ص ۱/۷۷)

چنان بیاد سرزلف او گرفتاریم
که غیرخانه زنجیر نیست منزل ما

خم افلاك (ص ۳/۱۲۸)

باده عیش نشوید زدلم گرد ملال
خویش راگرخم افلاك ته خاك کند

خواب مرگ (ص ۱۲/۱۰٤)

غافل مشوز عاقبت کار خود غني
دل نه بخواب مرگ که دنیا فسانه ایست

دراشك (ص ۵/۱۰۹)

چشم سفید زد در اشك مرا بخاك
حرفیست اینکه پنبه نگهبان گوهر است

ریگ شیشه ساعت (ص ۱٤۹ / ۵)

کسی آواره تاکی در دیار خویشتن باشد
چو ریگ شیشه ساعت مسافر در وطن باشد

رشته حب الوطن (ص ۷٤ / ۹)

بسکه شد زنجیر پایم رشته حب الوطن
در سفر دایم چو سوزن چشم دارم در قفا

زال چرخ (ص ۱۱۰ / ۵)

چنان بروی زمین نقش حسن ناپیدا است
که زال چرخ به چشمم بت هلال ابروست

زبان شیشه (ص ۱۳۸ / ۱۰)

گوید زبان شیشه نهانی بگوش جام
هرکس که سر کشد بجهان سرنگون شود

زمین شعر (ص ۹۲ / ۱٤)

شد زمین شعرم از گلهای مضمون گلشنی
هست هر بیتی در و عشرتسرای عندلیب

زمین طرح (۱۷٤ / ۳)

نگفته ایم غزل در زمین طرح رفیع
که میشود سخن ما درین طرح کم سبز

سنگ شیشه (ص ۸۳ / ٦)

محنت کجا ز سردی دی میکشیم ما
از سنگ شیشه آتش می میکشیم ما

شاخ تنزل (ص ۱٦۵ / ۷)

توان ز شاخ تنزل گل ترقی چید
نفس به نی چو فرو شد بلند میگردد

شعله آواز قلقل و شمع مینا (ص ۲/۵۹)

بود از شعله آواز قلقل بزم می روشن
سرت گردم مکن خاموش ساقی شمع مینا را

صبح ابد (ص ۹/۵۹)

ز آسیب صبا آسوده تا صبح ابد باشد
کند شمع از پر پروانه گر تعویذ بازو را

صبح بنا گوش (ص ۱۰/۱۰۱)

تا دیده ایم صبح بنا گوش یار را
از چشم ما چو چشم گهر خواب رفته است

صیدگاه دهر (ص ۵/٦٤)

از صید گاه دهر نگشتیم نا امید
زاغ کمان ماست شکار کمان ما

طائر معنی (۸/۱٤۳)

آید از تار نفس طائر معنی در دام
ای حریفان قفس گوش مهیا دارید

طفل هوس (ص ۲/۲۰۷)

شد بسته به پستان صدف شیر که هرگز
طفل هوس من ندهد تن بمکیدن

طفل اشك (ص ۲/۱۱۱)

از کنارم دختر رز کرد تا پهلو تهی
کار من اکنون غنی با طفل اشك افتاده است

ظلمت آباد بدن (ص ۲/۱۰۵)

زنده نتوان بود بی لعلت که مشتاق ترا
یا لب شیرین تو یا جان شیرین برلب است

غنچه خاطر (ص ۱/۱٤۲)

در لحد غنچه خاطر ز کفن بگشاید
دل غربت زده از صبح وطن بگشاید

فانوس حباب (ص ۹۱ / ۱۳)

نور حسن از دیده تردامنان پنهان بود
بي نصیب از پرتو شمع است فانوس حباب

قید خرد (ص ۵۸ /۱)

جنوني کوکه از قید خرد بیرون کشم پا را
کنم زنجیر پای خویشتن دامان صحرا را

دسته نرگس (ص ۳/۱٦۵)

نیست حسن بي بقا شایسته دلبستگی
با چراغ برق یك پروانه همراهي نکرد

کلاه حباب (ص ۷/۱۱۷)

تا دید سر برهنگي طفل اشك ما
دریا بدست موج کلاه حباب دوخت

گل آتش (ص ۸/۹٦)

سوز دلم چو شمع بجای رسیده است
کز تنعم اشك من گل آتش دمیده است

گل شمع (ص ۷/۱۱٦)

سنبل زلفِ که درگلشن بزم است امشب
که گل شمع زبویش گل شبوشده است

گلیم بخت (ص ۷/۱۹٤)

شبي بمجلس آن مه چو شمع جا کردم
گلیم بخت سیه را بزیر پا کردم

مصرع ابرو (ص ۱/۱٦٤)

گردون زشوق مصرع ابروی آن نگار
با آب زر رقم زده نامش هلال کرد

نهال شمع (ص ۵/۸۰)

آزاده ام زقید زمین چون نهال شمع
بردم فرو به آب وگل خویش ریشه را

اضافات استعاری

آستین انقلاب (ص ۸/۷۸)

چون برآرد دست چرخ از آستین انقلاب
کاسه دریوزه سازد چینی فغفور را

انگشت حیرت (ص ۱۰/۷۳)

غني تا نقش خط گشت از نگین لعل او پیدا
دهن شد خاتم انگشت حیرت ساده لوحان را

پای خم و دست سبو (ص ۵/۱۱۸)

نی ز پای خم خبر دارم نه از دست سبو
دست و پا گم کرده چون من درین میخانه نیست

پنجه خورشید (ص ۳/۲۵۵)

پنجه خورشید را از دست برد دی نماند
آنقدر قوت که اندازد ز روی خود نقاب

چشم چاه (ص ٤/۱٦۲)

غني مشکل بود دل کندن از خوبان پس الفت
هنوز آب از غم یوسف بچشم چاه می آید

دست رد (ص ٤/۱۰۲)

تا شد انگشت نما طره ات از حسن قبول
شانه بر گیسوی خوبان دگر دست رد است

دهن سوزن (ص ۵/۱۲۶)

هیچگه دم نزد از دوختن چاك دلم
رشته هرچند زبان در دهن سوزن کرد

رخسار شمع (ص ۸/۱۸۰)

چشم دلسوزی نمیباید ز دشمن داشتن
آستین کي پاك سازد اشك از رخسار شمع

زانوی فکر (ص ۱/۹۰)

جام بغیر کاسه زانوی فکر نیست
باشد خیال تازه شراب کهن مرا

زخم ني (ص ۹/۹۹)

هرزخم ني ز نغمه شیرین لبالب است
زنبور خانه ایست که ازانگبین پر است

گوش جام (ص ۱۰/۱۳۸)

گوید زبان شیشه نهاني بگوش جام
هرکس که سرکشد بجهان سرنگون شود

گلوی شیشه (ص ۵/۹۰)

بسکه برلب جانش از رنج خمارمي رسید
در گلوی شیشه آب از پنبه میریزیم ما

ناخن بیداد (ص ۶/۲۰۹)

خسته از ناخن بیداد نسازم جگری
خون لعل از رگ خارا نکند تیشه من

ناخن همت (ص ۳/۷٤)

چون مه نوکه نگردد زشفق هرگز سرخ
ناخن همت من رنگ نگیرد زحنا

(هـ) تلميحات

صورت معشوق هرجا جلوه گرگردد خوش است
كوهكن داند به از آيينه سنگ خاره را ٤/٨٩

از گريه آب تيشه فرهاد ريختم
چشمي كه شد سفيد كم از جوی شير نيست ٢/٢٠

غني مشكل بود دل كندن از خوبا ن پس الفت
هنوز آب از غم يوسف بچشم چاه مي آيد ٤/١٦٢

گندم از بهر طمع خنده برآدم دارد
يارب اين در بجهان بررخ كس باز مباد ٣/١٣٤

غني تا چند پرسي دستگاه اهل دنيا را
كه باشد وسعت آن ازحصار جام جم پيدا ٥/٧٠

حمائل كرد شيرين دست خود درگردن خسرو
مگر ميل حنا بندی زخون كوهكن دارد ٣/١٣٧

مريد خضرتوان شد كه باحيات ابد
تن از حجاب باظهار زندگي ندهد ٦/١٥٩

چون قبله نما خضرره اهل جهان باش
سرگشته خودورا هنمای دگران باش ٣/١٧٧

چاك پيراهن يوسف نبود بي معني
خنده برپاكي دامان زليخا دارد ٧/١٤٦

چشم كرم مدارزشاهان كه جزنمد
آيينه خلعتي زسكندر نيافت است ٤/١٢٢

ای كه خواهي رخنه درملك سليمان افگني
درزمين خاكساری خانه چون مورگير ١/١٧٢

تن ضحاك كشيد ازرگ گردن آزار
قصه ماركه مشهورشد افسانه شمار ٣/١٦٨

میزند پهلو به نخل طور از آتش چنار
زیبدار خود را کلیم وقت دادند باغبان ۱/۲۵۵

دم بریدن سر شمع میکند روشن
که خوشتر از دم عیسي بود دم شمشیر ۱۰/۱۶۷

فریب نعمت شاهان مخور که از فغفور
صدای کاسه خالي بگوش میآید ۶/۱۵٤

دولت ظاهر باطن شود از مي حاصل
خم روایت ز فلاطون کند و جام ز جم ۹/۲۵۱

قارون ته خاك رفت از طول امل
تا بردارد درم ز پشت ماهي ۱۰/۲٤۲

مگر آن شاه خوبان کرد مصر حسن را غارت
که باشد برجبین داغ غلامي ماه کنعان را ۱۲/۷۲

نمي بینم نهالي سایه افگن بر سر مجنون
مگر گاهي که بنشیند بزیر شاخ آهوی ۱۰/۲۱۹

نه دار آخرت ني دار دنیا در نظر دارم
ز عشقت کار چون منصور با دار دگر دارم ۱/۱۸۶

براه جستجوی او قدم نهمیده نه سالك
که موسي بي عصا این راه نتوانست طي کردن ۷/۲۱۰

چشم عاشق روشن است از پرتو دیدار دوست
شمع نخل وادی ایمن بود پروانه را ۸/۶۹

کس ز همرنگي ما مدعي ما نشود
که کف بحر حریف ید بیضا نشود ۳/۱٤۸

غني روز سیاه پیر کنعان را تماشا کن
که نور دیده اش روشن کند چشم زلیخا را ۷/۵۸

خضاب موی زلیخا مگر کند یوسف
که برده است سیاهی ز دیده یعقوب ۳/۹۳

زبزی جامه مینا زد بخود یعقوب زین غافل
که یوسف با زلیخا عشق دریك پیرهن دارد ٤/١٣٧

(د) تضـــاد

صنعت تضاد که آنرا با نامهای متضاد ـ تطبیق ـ مطابقه ـ طباق و تکافو نیز نامند (۱) از صنایع کثیرالاستعمال در دیوان غني است و نمونه های از آنرا درابیات زیر میبینیم

به بیداری خیال زلف خوبان میکند شبهـا
زبس پیوسته بیند چشم من خواب پریشان را ٦/٧٣

خون بجوش آمده از ذوق شهادت ما را
به که آبي بزند تیغ تو بر آتش مـا ١٣/٧٣

تو نونهالي وما همچو ریشه ایم ترا
بود ترقي حسنت گل تنزل مـا ٢/٩٠

آدم خاکي زخامي دارد از مي اجتنـاب
کوزه گل پخته چون گردد نمي ترسد زآب ٩/٩١

بحث کج در طبع شاعر میخلد ني دخل راست
طاقت خاراست ماهي را وتاب شست نیست ٢/١٠١

حساب روز وشب هجر را چه میپرسي
که روزنامه ما چون سیاهه شب بود ٥/١٥٨

هست رویش گل روی سبد باغ وجود
گرچه باشد دهنش غنچه گلزار عدم ١٤/٢٥٠

---

(۱) المعجم ص ٢٥٦ ـ ٢٥٧ حدایق الحقایق ص ٢٧ ـ ٢٨ ودقائق الشعر ص ٢٩ ر درة نجفي ص ٢٩ وترجمان البلاغه ص ٣١ ـ ٣٦

(ز) تکرار

صنعت تکریر یا تکرار (۱) نیز در ابیات غني ملاحظه **میشود**.

شکل گردون گره و صورت اختر گره است
کارم از انجم و افلاك گره در گره است ۲/ ۱۱۲

کشمیر از صباحت روشن گر جمال است
حسن سیاه اینجا گر هست خال خال است ۳/ ۱۱٤

پیرهن گل تن گل عارض گل لب دلدار گل
باغبان صنع بسته دسته زین چار گل ٦/ ۱۸٤

پیکر ساقي سراپا گوئي از گل ساختند
دست گل پا گل بدن گل چهره گل رخسار گل ۸/ ۱۸٤

(ح) جناس

جناس یا تجنیس یا مجانسه را اقسامي بسیار است و در کتب علوم بدیعي شرح مفصل و مبسوطي در باره آن بیان شده است. ذیلا اقسام تجنیسات را که در دیوان غني یافته میشود با مثال ذکر میکنیم.

تجنیس تام

بسکه آزرده ام از دیدن مردم چه عجب
مردم دیده اگر از نظرم افتاد دست ۷/۱۰۵

دم بریدن سرشمع میکند روشن
که خوشتر از دم عیسي بود دم شمشیر ۱۰/۱٦۷

---

(۱) المعجم ص ۲۵٤ – ۲۵۵ ردقائق الشعر ص ۱۷ – ۱۹ و دره نجفي ص ۱۳۲

تجنیس ناقص یا مختلف

گرد خود گرد غنی چند کنی طوف حرم
رهبری نیست در این راه به از قبله نما ۶/۷۴
شدیم خاک زبس در خیال عارض او
سزد اگر گل خورشید روید از گل ما ۲/۷۷
ترك خواب آن ترك خونریز از پی نخچیر کرد
پر برون آورد از بالین و صرف تیر کرد ۵/۱۴۲

تجنیس زائد

ز نقش پای تو گلها شگفت تالی را
نهال ساخته سرو قدت نهالی را ۱۳/۶۷
ز روی ماه سیاهی بنور ماه نرفت
نیامدست بکاری کمال خویش مرا ۱۲/۶۰
آتش می تیز سازد شعله آواز را
برکدوی باده باید بست تار ساز را ۳/۸۴
یکتن در این زمانه بی داغ ماتمی نیست
کردیم سیر عالم از ماه تا به ماهی ۲/۲۲۱

تجنیس مرکب

شد شکرآب ز شرم سخن شیرینم
گرمیان من و طوطی شکرآب است بجاست ۱/۱۰۰

تجنیس مطرف

خاره زسخت جانی فرهاد ساخت زر
برسنگ خاره صورت شیرین بهانه ایست ۱۱/۱۰۴

نگاه تیز مي بینم بسوی او غزالان را
نگه دارد خدا ازچشم بدآن تیرمژگان را ۱۰/۷۲

تجنیس خط

جز شکار دل شیران نبود پیشه عشق
کز پر تیر بود برگ نی بیشه عشق ۳/۱۸۲
دولت ظاهر و باطن شود از می حاصل
خم روایت ز فلاطون کند و جام ز جم ۹/۲۵۱

تجنیس مردوف

ز غنچه تکیه چو شبنم بزیر سر ننهم
که به ز بالش پر هست بال خویش مرا ۱/۶۱

از صنایع دیگری که در ابیات غني ملاحظه میشود نمونه چند مینگاریم

قلب یا مقلوب

دل از خیال گره های زلف یار پر است
گهر ز مهره ماراست در خزانه ما ۱۰/۶۰
بشد رشته گلدسته زیادش دل زارم
آن دسته گل جای در آغوش که دارد ۷/۱۳٤

لف و نشر

عشق را دامیست در پست و بلند روزگار
کوهکن در بیستون و مجنون بصحرا بند شد ۹/۱۳۷

مبالغه و اغراق

در مرج خیز گریه من میکند شنا
دریا به پشت خویش کدوی حباب بست ۵/۱۱٦

بسکه پر آب است چون چشم ترم هر آبله
رفته ام در گل نرو هر جا که پا انشرده ام — ۸/۱۹۹

اشتقاق

محرم است آیینه و آب ز عکست محروم
آب خواهد که به آیینه رساند خود را — ۸/۷۹

بحرف قتل من روزی زبانت گشت میترسم
که از تاخیر بخت من دم شمشیر برگردد — ۵/۱۵۷

کي زند پهلو بمن مجنون که در خاک جنون
سنگ طفلان شد مرا چون استخوان جزو بدن — ۲/۲۰۶

---

(۷) تصرفات شعری

ایراد مضامین در قالب شعر و تقییداتي چون وزن و قانیه شاعر را وا میدارد که در جملات و عبارات دخل و تصرفي کند. تقدیم و تاخیر ارکان جمل و بعضي حذفها و اسقاطها در عبارات ازینگونه است. در کلمات و الفاظ نیز بمقتضای همان قیودی که وزن و قانیه برای شاعر پیش میاورد تصرفاتي چون تخفیف و تسکین و تصحیف وغیره نیز بوجود میآورد و بهمین جهت گفته اند " یجوز للشاعر مالا یجوز لغیره" و در کلام غني نیز بدینگونه تصرفات و حذفها بر میخوریم مانند اماله الف عیسي به یای در بیت زیر —

اهل دل از ترك خواب سیر فلك میکنند
عیسي وقت خود است هر که شبي زنده است — ۱۰/۱۰۷

وهمچنین تصرف و تغیر در حرکات کلمه " خورد" در رباعي زیر — (۱)

---

(۱) دیوان غني چاپ نولکشور لکنو ص ۱۲۳ ولي دیوان چاپ سرینگر ص ۲۳۲
(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

تا فصل بهار رو به گلشن آورد
هنگامه افسرده دلي بر هم خورد
از حيرت عشق و شوخي حسن بباغ
بلبل به سبد گل به قفس بايد كرد

تخفيف كلمات يكي از تصرفات شايع شعراست و هيچ ديوان فارسي را تهي ازان نتوان يافت. اما كلمات مخففه از شمار "محذوفات مستحسنه" است كه "كلمه فصيحتر و ملايمتر گردد يا حذفي مشهور و متداول باشد" (۱) و از محذوفات مستكرهه و حذفهاى نا روا در اشعار وى ديده نميشود واگر قاعده اى را كه صاحب لسان القلم در مورد استكراه محذوفات بيان داشته و آنرا تخفيف مشدد داشته (۲) در نظر بگيريم بايد تخفيف "دكان" (۳) را در شعر زير

ديد چون پروانه را درخلوت فانوس رفت
شمع در بازار خوبان خوش دكاني گرم كرد ۲/۱۶۰

حذفي مستكره بدانيم. ولي بايد گفت كه تخفيف مشدد همواره مستكره نيست چه بسيار مشدداتي كه پارسي زبانان به تخفيف استعمال كنند و فصيحان متقدم نيز بكار برده اند چنانكه همين كلمه "دكان" را مولانا مخففا استعمال كرده است و ميفرمايد —

بر دكان بودى نگهبان دكان نكته گفتي با همه سوداگران
جست از سوى دكان سويي گريخت شيشه هاى روغن گل را بريخت (٤)

(بقيه حاشيه از صفحه قبل)

بجاى "بايدكرد" "بايد برد" نوشته ودر دو نسخه خطي ديگر نيز "بايد برد" آمده است و در اينصورت تصرفي وتغييرى درحركات كلمه "خورد" لازم نيست.

---

(۱) لسان القلم في شرح الفاظ العجم تاليف عبدالقهار بن اسحق شريف مصحح اديب هروى تهران ۱۳۳۶ ص ۳۸. (۲) ايضا ص ۳۸

(۳) به تشديد تانب رجوع كنيد المنجد چاپ بيروت

(٤) مثنوى معنوى مصحح رينولد نيكلسون طبع لندن ۱۹۲۵ جلد اول ص ۱۷

و آنند راج متذکر این استعمال مخففانه گردیده است و در ذیل ماده دکان گوید —
" فارسیان بتحفیف استعمال نمایند" (۱) بنابراین در کلمه " دکان " حذفی مستکره
نیافتادست و عرف مستعمل و مصطلح فارسی زبانان است . ما در زیر مخففات دیوان
غنی را اعم از اسم یا فعل یا حرف استخراج کرده ذیلا بترتیب حروف تهجی می نویسیم (۲)

آگهی	ص ۱۵	دگران	ص ۶۶ و ۸۱ و ۸۷
آیینه	ص ۱٤		و ۱۱۵
ار	ص ۱۰۸ و ۱۲۸	دهن	ص ۱۰ و ۱۱ و ٤۷ و
استادگی	ص ۱۰ و ۸٤		۱۳ و ۵۱ و ۶۰ و ۶۳
استادن	ص ۹٤		و ۷۷ و ۹۱
استاده	ص ۸۷	ره	ص ۱۳ و ۳۸ و ٤۷ و
اگه	ص ۳٤ و ٤۰ و ۱۲		۵۱ و ۵۲ و ۵۷ و ۶۱
بستان	ص ۵٤ و ۸۹ و ۱۳۱		و ۶۵ و ۶۶ و ۷۰ و
بیهده	ص ۵۵		۸۳ و ۸۵ و ۸۶ و
پیرهن	ص ۸ و ۱۸ و ۵۰ و		۹۵ و ۹۶ و ۱۰۲ و
	۷٤ و ۸۰ و ۹۲		۱۰٤ و ۱۰۵ و ۱۰۹ و
چار	ص ۸۱ و ۹۲		۱۱۱ و ۱۱٤ و ۱۱۶ و ۱۲۷
چو	ص ۱۳ و ۱۱۰ و ۱۰۳		و ۱۲۸ و ۱۳٤ و ۱۳۶
خامشی	ص ۱۳ و ۵۷		و ۱۳۷ و ۱۳۹
خانقه	ص ٤۵ و ۸۰	رهبر	ص ۱٤
خموش	ص ۱۲ و ۱۶ و ۷۷	رهنما	ص ۶۵
خموشی	ص ۳۹ و ۱۰۸ و ۱۱۱	ز	ص ۱۳ و ۱٤ و ۳۰ و ۶۲ و ۶۸
دگر	ص ۱۰٤ و ۱۳۰ و ۱۳۵		و ۷۲ و ۱۰۸ و ۱۱۶ و ۱۳۵

---

(۱) فرهنگ آنند راج طبع دبیر سیاقی تهران ۱۳۳۶

(۲) شماره صفحه از روی دیوان غنی چاپ نولکشور لکهنو سال ۱۹۳۱ میباشد

(۸) مصطلحات علمي وفلسفي وغيره

بمراتب علمي ومقامات دانشي غني پيش ازاين اشارت كرديم. در اشعار وي بندرت باصطلاحات علمي وحكمي برميخوريم وشايد سبب آن باشد كه اشعار موجود غني اكثر غزل است ومضامين آن مطالب عاشقانه وتوصيفات شاعرانه است واصولا اگر در قالب غزل كه بايد حقا محتوى مضامين لطيف ودقيق باشد مصطلحات علمي وفني را ايراد كنند آن لطافت ورقت كه لازمه آن است از دست ميرود ولي خواه نا خواه در اشعار شاعرى كه مدتها عمر خود را درمكاتب ومدارس بسربرده وبتفحص كتب وتصفح رسالات اشتغال داشته اثراتي باقي خواهد ماند واين معني در اشعار غني مشهود است چنانكه دربيت

در عالم مثال مثالت نبوده است
هرچند كز دريچه آيينه ديده ايم ۷/۱۸۶

اشاره به" عالم مثال" كرده است (۱)

ودرين بيت

حسن وجمال ذاتي است دشمن زيب عارضي
سرمه غبار خاطر است چشم سياه يار را ۲/۸۶

بدو اصطلاح " ذاتي" و" عارضي" برميخوريم (۲)

باآنكه محقق نيست كه غني خود سالك طريقت ورهرو مسالك عرفاني بوده است

---

(۱) " عالم مثال بالاتر از عالم شهادت است وفروتر از عالم ارواح وعالم شهادت سايه عالم مثال وعالم مثال سايه عالم ارواح است وآنچه در اين عالم است سايه عالم ارواح است وآنرا عالم نفوس نيز گويند ودر خواب چيزى كه ديده شود آنرا صورت عالم مثالي گويند" ديوان غني نولكشور لكهنو ص ۹٤ حاشيه ۱۰

(۲) " ذاتي ـ ذاتيات اشياء امورى هستند كه شئي را از غيرش جدا ممتاز

(بقيه حاشيه در صفحه بعد)

ولي در اشعارش با بعضي اصطلاحات عرفاني برميخوريم چون "تجرد" و "تجريد" و "سالك" و "پير" "فنا" وغيره در اشعار زير

چشم هرکس که شد از سرمه عرفان روشن
آتش طور ز هرسنگ تواند دیدن ۹/۲۱۱

در راه فنا حاجت همراه دگر نيست
چون شمع پي تا نله اشك روانم ۷/ ۱۹۱

چنان پرورد تجريدم بدامان تن آساني
که ميگردد كبود از كسوت خارا برودوشم ۱۱/ ۱۸۷

گرانجان كي بقطع راه تجريد آشنا گردد
که خواهد زاد ره گرگرد خود چون آسيا گردد ۶/ ۱۳۸

از سلوك صاحب باطن كسي آگاه نيست
ميرود برآب ونقش پاي او در راه نيست ۷ / ۱۱۱

سالك نرسد بي مدد پير بجاى
بي جور كمان ره نبرد تير بجاى ۹/ ۲۲۱

عاشق بفنا سير ز معشوق نگردد
ماهي طلب آب كند گرچه غذا شد ۷/ ۱۳۲

همچنين مصطلحات طبي نيز در ديوان غني بچشم ميخورد

(بقيه حاشيه از صفحه قبل)

ميسازند وذات هر چيزى عبارت از نفس آن چيزاست واعم از شخص است . و در هر حال اركان وجودى ومقومات هر شي را ذاتيات آن ناميده اند در مقابل عرضيات كه امور خارج از ذات بوده و مقوم ذات نمیباشد.» و عارضي منسوب است به عارض و «عارض عبارت ازامرى است كه خارج ازاشياء وموجودات باشد.»

(فرهنگ علوم عقلي دكتر سيد جعفر سجادى تهران ۱۳٤۱)

زسودا (۱) حرف مردم گوش کردن شد فراموشم
زخشکي مغز سرگردید آخر پنبه گوشم ۸/۱۸۷

صبا دمیکه بسودای (۲) زلف او برخاست
مرا زرشك به تن همچو شانه مو برخاست ۳/۱۱۲

چه خوش بالیده است ازگریه برخود مردم چشمم
فتاده درمیان آب گویا تخم ریحاني ۲/۲۱۹

گشتم زحرارت غریبي بیتاب
از صبح وطن بده تباشیر مرا ۵/۲۲۵

ونیز با مصطلحات برخي بازیها مانند بازی بیضه و طشت در این بیت

در چشم اهل بینش دنیا تمام بازیست
این انجم وفلك را دانند بیضه وطشت (۳) ۸/۱۰۸

واصطلاحات شطرنج در این ابیات

رفت عمرم در غریبي بر بساط روزگار
گرچه همچون مهرهٔ شطرنج دارم خانها ۸/۶۲

---

(۱) و (۲) "سودا بالفتح سیاهي ونام خلطي از اخلاط اربعه ودر فارسي بمعني دیوانگي و این مجازاست زیرا که بسبب کثرت خلط سودا جنون پیدا شود" دیوان غني چاپ نولکشور لکهنو ص ٤٤ حاشیه ٦ ونیز بمعني عشق آمده.

(۳) "بازی بیضه وطشت چنان است که بازیگران بیضه را در طشت نهاده غایب میکنند وبازپیدا میآرند" دیوان غني نولکشور لکهنو ص ٤١ حاشیه ٦. مولف برهان قاطع در ذیل "تشت وخایه" آورده است ــ "نوعي بازی باشد وآن چنان است که بیضه ای را خالي کنند وازشبنم پر سازند وراه آنرا محکم ساخته در هوای گرم طشت مس گزارند واگر هوا گرم نباشد اندك آتشي زیرطشت نهند چون طشت گرم شود بیضه بجانب هوا پران گردد تا ازنظر غایب شود" (برهان قاطع مصحح دکترمعین طبع دوم تهران ۱۳٤۲ جلد ۱)

پا بسکه کشید در سفر رنج
شد خانه نشین چو اسپ شطرنج ۱/۱۲۵

جای خود چون مهره شطرنج خالي میکنیم
دشمن ما میشود درخانه ما میهمان ۳/۲۰۵

سیلي نخوری تا زکف اهل زمانه
چون مهره شطرنج مرو خانه بخانه ۳/۲۱۷

---

(۹) تاثرات از زبان تازی

تاثرات غني از زبان و معارف عربي که نسبة زیاد هم نیست به چند گونه است -

۱- تاثرات لغوی لغات تازی مستعمل در دیوان غني از واژه های مانوس وآشنا است نه از لغات غریبه و مهجور و غرابت استعمال نیز ندارد یعني خواننده بهنگام مطالعه اشعار غني با واژه های غریب که برای فهم آن محتاج تامل وتفکریا مراجعه به قوامیس و معاجم باشد بر نمي خورد. آنچه از لغات عربي بکار رفته است آنهایي است که نزد عامه اهل زبان آشنا است ولباس فارسي پوشیده است و صرفنظر از ریشه آنها جزء لغات فارسي بشمار میآید مانند احول (ص ۲/۱۷۰) اختلاط (۱/۸۱) اضطراب (۷/۱۰۷) انفعال (ص ۲/۲۸) برقع (ص ۵/۱۵۹) بنط (ص ۱/۱۰۹) تردد (۹/۱۲۶) تشریف (ص ۷/۱۵۲) تغافل (۲/۱۴۸) تمول (ص ۸/۱۸۷) صنم (ص ۵/۲۵۱) صهبا (ص ۴/۸۵) طالع (ص ۲/۸۱) غواص (ص ۸/۱۰۶) تضا (ص ۶/۶۹) کلفت (ص ۱۰/۱۳۳) ملائم (ص ۳/۸۳) موهوم (ص ۳/۹۱) و نزع (ص ۱۰/۷۹)

برخي از لغات عربي را نیز بصورت متصرف فارسي چنانکه معمول فصحا نیز بوده است بکار برده است مانند خجالت (ص ۴۰/۶۰ و ۲/۹۲ و ۷/۱۰۲ و ۷/۲۰۵ و ۱۴/۲۵۳) وتماشا (ص ۷/۵۸ و ۱۲/۱۳۹) و محابا (ص ۴/۵۸ و ۲/۱۹) و مدارا (ص ۱/۲۰۷).

ترکیبات عربي اصلا در اشعار غني دیده نمیشود جز در دو مورد . یکي " لایموت" در این بیت (ص ۲/۱۰۶)

میشود پیمانه پراز کثرت نعمت غنی

خضر وقت است آنکه قانع شد بقوت لایموت

و این ترکیب نیز چنانکه میدانیم باتصرت استعمال شده است زیرا " لایموت" در عربي جمله ایست فعلیه و در این مورد مانند برخي افعال عربي دیگر مانند "لایعلم" بصورت صفت استعمال گردیده است . و دیگر حب الوطن در این بیت (ص ۹/۷٤)

بسکه شد زنجیر پایم رشته حب الوطن

در سفر دایم چو سوزن چشم دارم در قفا

۲- تاثر از قواعد زبان عرب : یکي از تاثرات غني اززبان عرب تبعیت از قواعد آن زبان مانند قاعده جمع و تثنیه و استعمال جموع عربي است . مثلا لفظ "کونین" که مثنای "کون" است در این بیت

غني اگرچه نقیراست همتي دارد

نشانده است بکونین دست خالي را (ص ۳/۸٦)

جمعهای مانند حیوانات - خرابات - عدمات و همچنین احباب و ارباب - اسباب - اسوار - اطفال - اعضاء - اغیار - املاك - الوان - ایام - اوراق - جواهر - حوادث - عشاق - کتب - مساجد وغیره نمونه های از جموع عربي مستعمل در دیوان غني است وچنآنکه دیده میشود همگي مانوس و معمول اهل زبان است و هیچگونه غرابت و مهجوریت ندارد . و جمع بستن کلمات عربي با علایم فارسي مانند قدسیان (ص ۱/۱۳۸) و عاشقان (ص ٤/۱۰٦) و طفلان (ص ۵/۸۸ و ۵/۱۷٤) و شهیدان (ص ۲/۱۳٦) بکثرت دیده میشود .

۳- امثال سائره عرب : مضمون برخي از امثال سائره عرب در اشعار غني مشهود است که مسلما غني با مراتب علمي و فضایلي که دارا بوده است بهنگام انشاء این اشعار بدانها نظر داشته است مثلا مضمون این بیت (ص ۵/۹۵)

گر محبت درمیان باشد تکلف گو مباش

شیر مادر در حلاوت بي نیاز از شکر است

مطابق است با این مضمون " بین الاحباب تسقط الآداب" و " من الادب ترك الادب (ای بین الاخوان)" (۱) و " شرط الالفت ترك كلفت".

ودر این بیت (ص ۱۰۵/۶)

عاقل از نام برد پي به نشان همه کس
جوهر دانش اگر هست نگین آیینه است

اشاره است به این مثل " الغافل يكفيه الاشارة" (۲)

ومضمون این مثل " كل شي يرجع الي اصله" (۳) درین بیت (ص ۱۶۹/۴)

هرکجا فرع است آرد رو باصل خود غني
سر بپای نخل آخر میگذارد برگ و بار

واین بیت (ص ۲۳۷/۶)

دنیا گویند مزرع آخرت است
ای شیخ بریز دانه سبحه بخاك

اشاره است بدین حدیث معروف ومشهور " الدنيا مزرعة الاخرة" (٤)

---

(۱۰) فوائد لغوی

اشعار غني از جهت لغت متضمن فوائد بسیار است وبسي از لغات نادره وترکیبات بدیعه ومصطلحات وارصات مستحدثه را درآن میابیم ودر باره هريك از آنها جداگانه بحث خواهیم کرد.

---

(۱) امثال وحکم دهخدا تهران ۱۳۱۰ جلد اول ص ٤۹۱
(۲) امثال وحکم دهخدا ص ۲۵۸
(۳) ادیب صابرگوید ـ باصل باز شود فرع وهست نزد خرد : مراین حدیث مسلم این مثل مضروب (امثال وحکم دهخدا ج ۳ ص ۱۲۲۷)
(٤) ایضاء جلد اول ص ۳٤۷

۱- <u>لغات</u> : لغات وواژه هایي که در معاني خاص بکار رفته یا آنهائیکه در زبان پارسي جدید الاستعمال هستند بسیارند وذکر تمام آنها موجب اطناب و تطویل میشود بنا برین ذیلا برخي ازآنها را یاد مي کنیم

افتادن = تواضع وفروتني (ص ۱۷۸/۵)

زنهار مکن تکیه برافتادن سرکش
افتادن سرکش بود افتادن آتش

ریزش = سخاوت و بخشش (۷۳/٤)

بریزش زیربارخود درآور ساده لوحان را
بیفشان سیم وزر چندان که بردارند دامان را

رنگ ریختن = طرح عمارت انگندن (۱) (ص ۵۸/۵)

شکست ازهردرودیوارمي بارد مگر گردون
زرنگ چهره ماریخت رنگ خانه مارا

شاید = بصورت ادات تردید وشك استعمال شده است ونه بصورت فعل ازمصدر شایستن چنانکه نزد قدماء معمول بوده است (ص ۵۹/٦)

غني ساغربکف جمشید پیش مي فروش آمد
که شاید دربهای باده گیرد ملك دنیا را
بپای یارافتادم که شاید
بدست زلف پیغامي فرستد ۱/۱٦٦

غازه = گلگونه ایست که زنان برروی مالند (ص ۱٤۱/۸)

ریاض حسنش ازخون دل من تازه میگردد
زرویم میپرد رنگ وبرویش غازه میگردد
هرمردکه بازنان بخواهش بنشست
برعارض خویش غازه خواری بست ۷/۲۳۰

---

(۱) دیوان غني چاپ نولکشور ص ۷ حاشیه ۵ ایضا رجوع شود به شعرالعجم ج ٤ ترجمه فخرداعی ص ۱٦٦

گل = بمعني قطعه و پاره استعمال شده است در " گل ابر" و نیز بمعني آبله ای که از چشم برمیآید و موجب نابینائي شود بکار رفته است

دختر رز از نگاه گرم افتد در حجاب
کاش افتادی گل ابری بچشم آفتاب 91 / 11

افتاد گل ز دیده یعقوب همچو اشك
دانم نسیم مصر بکنعان وزیده است 13/96

گلگون = لعل سرخ (ص 10/104)

دایم براه شوق جلو ریز میرود
گلگون اشك را مژه ام تازیانه ایست

مگر = از ادات شك و تردید بمعني " شاید" (در اصطلاح حالیه) بکار رفته است

حمائل کرد شیرین دست خود در گردن خسرو
مگر میل حنابندی ز خون کوهکن دارد (ص 3/137)

مي پرتگال = پرتگال " نزد بعضي بالفتح و تای فوقاني موقوف عربي نام ملکي و قومي از فرنگ که پرتکیش مبدل آنست و نوعي از شراب که بعد از هفت بار جوشیدن حاصل شود و بقول شارح این کتاب پرتگال نام شهریست که شراب آنجا شهرت دارد" (1)

ساقي بجام ریز مي پرتگال را
ماه تمام ساز بیك شب هلال را 10/70

نزاکت = که صیغه ایست مجعول از " نازك" فارسي بقیاس عربي ساخته شده است و درین بیت آمده

اگر از لب سخن گوئي فرو بندیم جا دارد
که نبود از نزاکت تاب بستن معني مارا 4/59

راشدن = بمعني های مختلف آمده مانند

---

(1) دیوان غني چاپ نولکشور ص 16 حاشیه 13

گره بند قبایت نشد از دستم وا

بند انگشت شد آخر گره بند قبا ۱۲/۷۳

آید مرا ز خنده گل این سخن بگوش

وا شد دل کسي که سر کیسه باز کرد ۱/۱۳۵

گر اثر دارد نسیم آه گلچینان فصل

غنچه‌ی گوی گریبان تو وا خواهد شدن ۲/۲۱۱

واکردن = در ۱٤ مورد در دیوان غني استعمال شده است (۱) برای نمونه بیتي چند در اینجا مینگاریم

چاره کار بدست من و من بیچاره

بند انگشت بناخن نتوان کردن وا ٤/۷٤

در دلدار واکردم رقیبم شد دچار آنجا

زدم نقبي برون آمد بجای گنج مار آنجا ۸/۸٤

واگشتن =

در فیض سخن هرگز بدست سعي نگشاید

بدندان وا نمیگردد گره چون برزبان افتد ۸/۱٤۲

نباشد از تغافل گر بما گویا نمیگردد

لب او بسکه شیرین است از هم وا نمیگردد ۲/۱٤۸

زشرم پیش لب یار وا نمیگردد

دهان تنگ بتان گشت غنچه تصویر ۸/۱٦۷

۲- از صفات جدید وبدیع که در دیوان غني آمده است میتوان صفات زیررا شمرد.

باده سر بمهر

زان لب میگون غني را باده ده سر بمهر

کز سرش بیرون رود باد همه پندارها ۱۱/۷۱

---

(۱) برای موارد دیگر ملاحظه شود ص ۱۰/۱۰۸ و ۸/۱۲۰ و ۲/۱۸٦ و ۸/۱۹۵ و ۲/۲۰۳ و ۷/۲۰٦ و ۹/۲۰۷ و ۱۰ و ٤/۲۲۸ و ٤/۲۳۵ و ٦/۱٤٤

پای بخواب رفته

تابوت مرده‌ٔ دوش هشیار کرد ما را
پای بخواب رفته بیدار کرد ما را ۳/۸۵

چرخ سیاه (سیه) کاسه

تا برنیامدست زکامم زبان غني
چرخ سیاه کاسه چوکلکم نداد آب ۸/۹۱
تا زبان چون قلم از کام نیامد بیرون
یکدم این چرخ سیه کاسه نداد آب مرا (۱) ۱۲/۶۶

چشم ناوك انداز

زچشم ناوك انداز تو دارد وعده زخمي
باین امید آهو خون خود را مشك میسازد ۴/۱۵۸

خم زنده بگور

با مرده دلان چند نشیني بمساجد
خمخانه نشین باش که خم زنده بگوراست (۲) ۸/۱۰۴

سخن پوست کنده

از مالدار کیسه خالیست یادگار
گوید بگوشم این سخن پوست کنده مار ۱۳/۱۶۹

سخن زیرلبي

امشب نفسي زمزمه داشت مغني
ني کرد بلند این سخن زیرلبي را ۷/۸۸

(۱) "بیان جفای فلکي است ومشابهت سیاه کاسه برعایت معنوی با دوات ومثال زبان بقلم که از کام بیرون میباشد" دیوان غني چاپ لکهنو ص ۱۵ حاشیه ۱۶

(۲) "یعني در زندگي خود را مرده وار ساز واز زمره مردان مرتوا قبل ان تموتوا باش واز اینکه خم را بخاك فرو میبرند نسبت زنده درگور بودن باو نمود" دیوان غني نولکشور ص ۳۸ حاشیه ۱۱

سینه صد چاك

هیچگه از سینه صد چاك ما یادی نکرد
گرچه بستم رشته برانگشت سوزن بارها ۷/۷۱

شراب نیمرس (۱)

عقل گر داری مکن کسب کمال از ناقصان
کي رسد آخر دماغت از شراب نیمرس ۱۰/۱۷٤

مرغ رشته برپا

ندارد ره بگردون روح تا باشد نفس درتن
رسائي نیست در پروازمرغ رشته برپا را ۶/۵۸

مصرع ریخته (۲)

بي چراغست اگر بزم خیالم غم نیست
مصرع ریخته شمعي است که درمحفل نیست ۵/۱۱۸

مي دوآتشه

بمجلسي که بود باده از لب دلدار
مي دوآتشه باشد بجای آب خمار ۷/۱۷۰

نگاه گرم (۳)

دخترزاز نگاه گرم افتد درحجاب
کاش افتادی گل ابری بچشم آفتاب ۱۱/۹۱

---

(۱) " شراب خام ناتمام که بمراد خود نرسیده باشد دررسیدن دماغ سرخوش بودن و صاحب نشئه شدن " دیوان غني ـ لکهنو ص ۸۵ حاشیه ۵

(۲) " مصرع ریخته مصرع بي تکلف که بي محنت و فکر طبع موزون شود ـ طغراگوید
داریم خیال تا آنکه روی دهد چون مصرع شمع مصرع ریخته
بدانکه لفظ ریخته مناسب شمع است زیراکه شمع ریختن بمعني ساختن وتیارکردن شمع است " دیوان غني لکهنو ص ٤١ حاشیه ٤ (بقیه حاشیه درصفحه بعد)

۳ـ مصطلحات وکنایات : برخي اصطلاحات در اشعار غني مي بینیم که خاص او واقران و امثالش میباشد واز آنجمله است:

آب سیاه (۱)

نوت { معني مصطلحات وکنایات که در پا ورقي نوشته میشود از حواشي دیوان غني چاپ نولکشور لکهنو ـ ۱۹۳۱ نقل شده است وشماره صفحه وحاشیه در پا ورقي از آن دیوان است }

ازبسکه گریستم بشبهای فراق
گردید سواد دیده ام آب سیاه ۸/۲٤۲

آب گردش (۲)

دارد ببزم مستان جام شراب گردش
زاهد نیاید آنجا ازبیم آب گردش ۱/۱۷٦

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

(۳) "نگاه گرم نگاه تیز ونگاه محبت ـــ گل ابر یعني قطعه ابر . صائب راست:

تازه میگردد ز چشم اشکباری جان ما گلشن مارا گل ابری گلستان میکند

گل بمعني داغ سینه بسیار مي آید و گل چشم آنچه بصورت آبله از چشم برآید وموجب نابینائي گردد ـ یعني دختر رز از نگاه گرم محجوب و مستور میشود کاش قطعه ابر پیدا شود که چشم آفتاب را گل شود ای نابینا سازد یعني آفتاب درابر پوشیده گردد که باده نوشي در ابرو باران میسرآید" دیوان غني ـ لکهنوـ ص ۳۰ حاشیه ۳

(۱) آب سیاه نام مرضي که چشم را نابینا کند. سعید اشرف گوید

گر برم آب سیاه از دیده میگردد سفید
کي توان کردن بلای تیره روزان را علاج

وحقیقت آنست که آب سیاه خصوصیت بچشم ندارد و نیز در کلام اساتذه دیده میشود و آن مشهور است این مرض باسپان میشود که در هند "رس" گویند بفتح رای وسین مهمله" ص ۱۲۸ ج ۱

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

آهوی آهوگیر (۱)

غزالان را بدام آرد ز مژگانهای برگشته
مگر آهوی آهوگیر باشد چشم جادو سیش ۱۱/۱۷۵

تنحته بندی دکان (۲)

مرا جرتخته بندیهاد کانداری نمیباشد
شکست افتاد تا از سستي طالع ببازارم ۴/۱۸۷

خط جام (۳)

اشك گلگون شراب گلفام است
بنحیه آستین خط جام است ۱/۱۰۴

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

(۲) "آب گردش یعني زبوني آب و هوا و .... تغیر اب و هوا که بیمار را از جای بجای دیگر برند برای اصلاح آب و هوا ــ تاثیرگوید ــ" غم برنت از دل می بیغش بفریادم رسید ؛ چاره آخر بگردش بود بیمار مرا " ص ۸۶ ج ۷ و صاحب مصطلحات الشعراء این شعر غني را سند آورده است ولي مصرع اول آنرا اینطور مینویسد ــ" در محفلي که دارد جام شراب گردش ". مصطلحات الشعراء تالیف امام قلي رازی وارسته ــــ نولکشور کانپور ۱۳۱۶ هجری ص ٤

---

(۱) " آهوی آهوگیر آنست که آهوی آموخته را در چراگاه آهوان صیاد سر دهد که آنرا بهمراهي خود نزدیك دام صیاد آرد و باین حیله صید آهوان نماید و نیز شنیده شد که چون آهوان رم خورند آهو آموخته آنها را برگردانیده باز طرف دام می آرد" ص ۷٦ ج ٦

(۲) " چون عضو شکسته را از چوب بسته درست مینماید و تنحته بندی دکان بمعنی بستن دکان است مناسبات آن بالطافت معني ظاهر ص ۹۳/ج ٦

(۳) خط جام نقشي که از پر شدن جام بر دور نمودار باشد چون برای باك ساختن

(بقیه درصفحه بعد)

سالگره (۱)

گشت چون رشته عمرم کوتاه
معني سالگره نهميدم ۳/۲۰۲

شانه بيني (۲)

خاطرش چون از غبار لشکر خط جمع نيست
هردم آن زلف پريشان شانه بيني ميکند ۴/۱۳۵

فتيله داغ (۳)

چون غنچه نحشك گشت غني مغز درسرم
زيبد اگر فتيله داغ جنون شود ۱۱/۱۳۸
تاآن غزال گرم ز پيشم گذشته است
موبرتنم فتيله داغست چون پلنگ (۴) ۱/۱۸٤

قند مکرر (۵)

ديده چون آن دو لب شيرين ديد
معنى قند مکرر نهميد ۳/۱٤۳

(بقيه حاشيه از صفحه قبل)
اشك آستين بر روى وچشم ميگذارند ميگويد که اشك چشم شراب رنگين من است وآستين که بصورت اربجام مينمايد بخيه اش خط جام است ــ حاصل که شراب من اشك و جام من آستين و بخيه آستين بمنزله خط جام در حق من است" ص ۳۸ ج ٤

---

(۱) رشته سالگره رشته ايست که براى تعين سال باشد براى توضيح رجوع شود به قسمت اين رساله " تاثرات غني از محيط هند وکشمير"
(۲) شانه بيني فال ديدن وآن معروفست که فالگيران برشانه گوسپند ازاحوال گزشته وآينده خبر ميدهند ص ۵۹ ج ۱
(بقيه حاشيه درصفحه بعد)

کدوی باده

آتش می تیز سازد شعله آواز را
برکدوی باده باید بست تار ساز را ۳/۸٤

و

تاتو رفتی می ندارد کار با مینای ما
ازکدوی سبز فرقی نیست تامینای ما ۵/۸٤

گره برباد = یعنی گره زود گسل

تکیه تا چند کنی بر نفسی همچو حباب
چشم بگشای که هستی گرهی برباد است ۸/۱۰۵

گنج روان

چرا دوزد غنی چشم طمع بر نعمت
که از نقد سخن گنج روان درهر زمین دارد ۷/ ١٤

مقری تسبیح (۱)

بگوشم این صدا ازمقری تسبیح می آید
که صد دل مضطرب گردد چویك دل یابد آرامی ۵ / ۲۲۱

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

(۳) فتیله داغ عبارت از پنبه مرهم که برسرداغ گذارند ـ ص ٦١ حاشیه ٦

(٤) داغ پلنگ همان نقوش سیاه که بصورت داغ برپوست او باشند یعنی ازگرم و شتاب ری از موبرتن من فتیله داغ شده است مانند پلنگ که موی او فتیله داغ اوست ـ ص ۹۲ حاشیه ٦

(۵) مراد ازقند بسیار صاف زیرا که چون اورا مکرر القوام آرند لطیف میباشد. ص ٦٤ حاشیه ۵

---

(۱) مقری بضم میم و سکون قاف امام سبحه و دانه کلانی که واسطة العقد تسبیح باشد از آنجا که امام تسبیح درشمار نمی آید و چون مهره های تسبیح گردش نیارد ومشابه یك دل آرام گرفته است. ص ۱۱۷ حاشیه ۳

گذشته از اینها کنایات و مصطلحاتی دیگر بصورت نعل در دیوان غنی دیده میشود که آنها را با ذکر معانی نقل میکنیم

اصطلاحات	معانی	شماره صفحه وسطر دیوان غنی چاپ لکهنو که اصطلاح درآن درج است.
آتش زیرپا داشتن	کنایه از اضطراب	۱۲/۲۰ و ۱۱/۵۳
	ناراحتی و بیقراری	و ۷/۵۸ و ۵/۵۹
آفتاب دادن	آفتاب کنایه از شراب و آفتاب دادن چیزی یعنی انداختن آن به آفتاب که خشك یا گرم شود	۷/۲۹
از دیده افتادن	حقیر و خوار شدن	۱۵/۳۳
از جا بردن	بی صبر و بی حوصله کردن	۱/۵۶
از جا رفتن	بیقرار و بی صبر شدن	۱۸/۱۰۵
افتادن آتش	در گرفتن آتش	۱۷/۵۵
الف کشیدن	شرمنده شدن	۵/۹۷
انگشت بلب زدن	کنایه از استدعای سخن کردن	۱/۶۰
انگشت بخون آلوده در دهن داشتن	کنایه به خونخواری	۳/۶۰
بجان رنجانیدن	بکمال رنجانیدن	
بچشم کم دیدن	حقیر وکوچك انگاشتن	۳/۲۹
بخواب ندیدن	کنایه از کمال نایابی	۱۶/۳۳
برآب رفتن	کنایه از کرامت اولیاء است	۸/۶۸
برروی آب رفتن	ایضا	۱۰۹/آخر و ۲/۱۳۹

بردر پستي زدن	کنایه از تواضع وخاکساری	۳/ ۹۷
بزبان افتادن	مشهور شدن	۱/ ۱۷
برسرکشیدن جام	تمام نوشیدن	٦/ ۸۳
بر طاق نهادن	ترك کردن	٤/ ۷
بوکردن	سراغ چیزی یافتن وکنایه	
	ببوسه زدن	٦/ ۷۳
پا قایم کردن	توقف کردن و دریك جا	
	ایستادن	۹/ ۲۷
پای بزمین نرسیدن	کنایه از غایت شادی	۳/ ۱۸
پر بودن دل	کنایه از ملال خاطر و گله	
	مند بودن	۵/ ۳٦
پشم درکلاه نداشتن	عزت واعتبار نداشتن	٤/ ۱۱۵
پهلو بچیزی زدن	برابری به آن کردن	۳/٦۸ و ۱٦/۱۰۵
پهلو تهي کردن	کناره گرفتن	٤/ ۸
پهلودزدیدن	خودرا بیك جانب کشیدن	٦/ ۳۳ و ۱۱/۱۲۱
جاخالي کردن	از جای خود تعظیما ایستادن	
	و تواضع کردن	۲/۷ و ۱۱٦ / ۱۵
چار چشم شدن	کنایه از غایت اشتیاق	٦/ ۲۷ و ۹/۸۱
خار از پهلو روئیدن	کنایه از بیقراری بسیار	۱۰/۱۱
خواب بستن	کنایه از بیداری	۸/ ۱۵
دامن برآتش زدن	افزوني وترقي دادن آتش	۱/ ۷۷
دامن بمیان برزدن	مستعد شدن بکاری	۱۷/ ۱۹
دانه گره گردیدن	آسوده نبودن	٤/ ۸۲
دریك پیرهن بردن	کنایه از کمال اختلاط	۵/ ٦۰
درآستین داشتن	موجود و حاضر داشتن	۵/ ٦۳

در پرواز داشتن	معروف و مشهور بودن در هرجا	٣/٧
دست بر چیزی انشاندن	ترک کردن	٤/١٣
دست در بغل کشیدن	کنایه از بیکاری و مفلسي	١٥/٩٤
دل برداشتن	غم و غصه بدل خوردن	٧/١٤
دل دادن	استمالت کردن	٤/٢٣
رشته برانگشت بستن (یا پیچیدن)	اصطلاح آنکه چون از کسي وعده گیرند رشته ای برانگشتش پیچند که آنرا دیده وعده یاد بیاورد	١٢/١٦
رو بآفتاب رفتن	کنایه از اینکه هرکسي رو بآفتاب رود چشمهایش خیره شود و چیزی نبیند	٨/٢٩
رو ساختن	شرمنده شدن	١/٣٩
روی دل دیدن	التفات و توجه از کسي یافتن	٢/٢٨
زبان در دهان کسي کردن	آموزانیدن و تعلیم کلام نمودن وبحرف آوردن	١٥/٥٥
زر به سپر دادن	زر بکثرت دادن	٧/٢٢
سرکردن	ظهور نمودن	١٣/٥٣
سفید کردن چشم	کنایه از بسیار گریستن	٧/١٠٢
شانه در آب داشتن	کنایه از مهیای آرایش بودن	٦/٤٤
شهید کردن معني	عبارت از معني رسا و مضمون عالي است که در قالب عبارات سقیمه بندند که از پایه بلاغت و فصاحت افتد	١٩/١٣٦

سینه صاف	کنایه از نداشتن پستان	۱۰/۸۳
صورت دادن	تصویر کشیدن	۱۱/ ۸
طرف بستن	فایده حاصل کردن	۳/۱۰
طشت ازبام افتادن	رسوا شدن	۵/ ٤۲
کدو برساز بستن	کنایه از درست نمودن ساز نغمه وآهنگ ساز	۳/ ۷۱
گره بر گلوزدن	کنایه از خاموش بودن	۸/ ۸۷
گل بچشم افتادن	نا بینا شدن	۲/ ٤٤
گل شدن چراغ	خاموش شدن چراغ	۱۱/ ۷۸
مسطرازشانه‌کشیدن	کنایه بدندان شانه که بصورت مسطربرابرباشند	۱٦/۱۹
ناخن بدل زدن	مرغوب واقع شدن	۸/۱۰۸ و ۲/۲۰
نان بروغن افتادن	خاطرخواه واقع شدن	۱۱/ ٤۰
نقش نشستن	خاطرخواه برآمدن	۱۵ / ۹۳
ورق گردانیدن	تغییر ارضاع راطوارنمودن	۱۷/ ۱۹

---

٤ ـــ ترکیبات با انواع مختلف آن مانند ترکیبات بوسیله پسوند رپیشوند یا ترکیبات اسم رفاعل واسم رمفعول مرخم رغیره در اشعار غني بسیار آمده است رقسمتي از آنها را ذیلا مینگاریم.

آبله دار (۱)

معذور بود زاهد اگر جام نگیرد
کز دانه تسبیح کفش آبله دار است ٤/٤۱

---

(۱) شماره صفحه بیت مربوط به دیوان غني چاپ نولکشور لکهنو میباشد

آتش خانه

میکند هرکس که گردد ساکن این سرد سیر
نور پوش از شوق آتشخانه را همچو کمان 19/139

آشیان بندی

جمع کردم مشت خاشاکي که سوزم خویش را
گل گمان دارد که بندم آشیان در گلستان 12/105

آیینه خانه و پرینخانه

هرکس که دید روی تو دیوانه میشود
آیینه خانه از تو پرینخانه میشود 9/ 70

اهل دل

اهل دل از ترك خواب سیر فلك میکند
عیسي وقت خود است هرکه شبي زنده‌است 2/41

بال نشان

پیش صیاد روم بال فشان از سر شوق
گر بدانم غرضش بال من است 13/ 42

برگشته بخت

نصیبي نیست از اهل کرم برگشته بختان را
که هرگز پر نسازد کاسه گرداب را دریا 2/14

بیدماغ

نباشد بي سر زلفت سر بوئیدن مشکم
که بوی نافه باشد موی بیني بیدماغان را 5/10

تر دامن

نور حسن از دیده تر دامنان پنهان بود
بي نصیب از پر تو شمع است فانوس حباب 5/30

تنك ظرف

غني راز تنکظرفان نهان آخر نمیماند
اگر چون شیشه ساعت نفس درسینه میزدند ۲/۷۲

جبه سائي

جز ابروئي نمانده در جبینش
زبس مه بردرش درجبه سائي است ۱۸/۳۲

چشم آشنائي

مگر باسرمه ات چشم آشنائي است
که کار چشم خوبان سرمه سائیست ۱۰/۳۲

خاك نشين

عمریست که از شوق خدنگ تو بهر سو
دردشت هوس خاك نشینند نشانها ۵/۱۷

خود نما

کند گر خود نما چون مه سواد صفحه را روشن
بگردون میرساند دعوی صاحب کمالي را ۸/۲۵

دريا بار

طفل اشکم گر ببازی روبصحرا آورد
کاغذ بادی شمارد ابر دریا بار را ۱/۹

دو زباني

هر که کرد از دو زباني دل مردم افگار
عاقبت دهر کند در دهنش خاك چو مار ۱/۸۱

روزنامه و سياهه

حساب روز و شب هجر را چه میپرسي
که روزنامه ما چون سیاهه شب بود ٤/۷۵

زنبور خانه

هر زخم نی زنغمه شیرین لبالب است
زنبور خانه ایست که از انگبین پراست ۷/۳۴

زهر چشم

زهر چشم توچنان کرد سرایت در من
که مرا پوست بتن سبزچو بادام تراست ۴/۳۳

زهرخند

تلخ است عیش پسته زرشك دهان یار
این زهر خند را نبود هیچ اعتبار ۱۱/۸۲

سبز خط

ساغر زدن سبز خطان بی مزه‌ای نیست
صهباکشی ریش سفیدان نمکین است ۵/۳۲

سپند آسا

سپند آسا اگر پیش خودم در آتش اندازد
ازان بهتر که دور از خویش چون چشم بدم سازد ۴/۷۱

سرنامه وسررشته

سرنامه مکتوب تو سررشته کین است
سطریکه در این نامه بودچین جبین است ۱۳/۳۱

سیر چشمی

درجهان نتوان نشان از سیر چشمی یافتن
چشمه خورشید هم محتاج آب شبنم است ۱۵/۳۵

سیه بهار

فیض سیه بهار شبم بود آرزو
بوی گل چراغ مرا بیدماغ کرد ۵/۷۴

سیه مست

سرمه افتاده ز چشم تو و رسوا گردید
چون سیه مست که در روزن میخانه فتد ۳/۶۲

شکرآب

شد شکرآب ز شرم سخن شیرینم
گر میان من و طوطي شکرآبست بجاست ۴۱/۳٤

صاحب نفس

زبان ني بآواز بلند این حرف میگوید
که میسازد بیکدم چوب را صاحب نفس گویا ۳/۱٤

طاق بندی

گردون ز طاق بندی قوس قزح گذشت
تا خانه کمان ترا ریختند رنگ ۶/۹۲

ظلمت آباد

دل منور کي شود در ظلمت آباد بدن
شمع را روشن نمیسازند تا در قالب است ۳/۳۹

کاغذگیر

یار از چشم تهان گشته چوشد دیده سفید
مانع پرتو خورشید شد این کاغذ گیر ۵/۸٤

گرانجان

گرانجان کي بقطع راه تجرید آشنا گردد
که خواهد زاد ره گر گرد نمود چون آسیا گردد ۲/۶۱

گرسنه چشم

فیض چون گرسنه چشمان نبرد کس ز کریم
آب دریا همگي صرف بگرداب شود ۳/۵۲

میگون

زان لب میگون غني را باده ده سر بمهر
کز سرش بیرون رود باد همه پندارها 15/16

نمك چشي

چشم سفید هست نمکدان خوان عشق
بي ما نمك چشي نکند مهمان عشق 15/90

نیستان

تنش از تیر جفای تو نیستان گردید
علم شیر دلي هرکه بعالم افراشت 12/37

ني سوار

از تنزل پست نطرت را نباشد هیچ باك
بیم افتادن نباشد هرکه باشد ني سوار 12/81

هرزه گرد

معني آرام را هرگز نفهمید م که چیست
هرزه گرم چون قلم باآنکه پایم درگل است 8/42

---

(11) تاثرات ازمحیط هندوکشمیر (1)

حیات و نشائت غني در سرزمین کشمیر و مسافرتهای او بهند سبب گردید که مانند بسیاری از شعرای مقارن و معاصرش (اعم از هندی یا مهاجربهند) تحت تاثیر

---

(1) در تهیه این قسمت نویسنده از مقاله دانشمند گرامي جناب آقای شمس الدین احمد دانشیار دانشگاه کشمیر بعنوان " غني کي شاعری مین مقامي رنگ" که چند سال پیش از رادیوسرینگر به زبان اردو منتشر گردیده نیز استفاده کرده است و بدینوسیله ازآن دوست ارجمند اظهار امتنان مینماید.

آن محیط قرار گیرد و بسي از لغات و مصطلحات، آن دیار در کلامش راه یابد مثلا در این بیت

خال رویش زیر برقع صید دلها میکند
در زمین حسن نتوان دانهٔ بیدام دید ۵/۱۵۹

از دام اشاره ایست به برقعي مشبك که شبکه هایش چون شبکهای دام است و زنان هندی بر روی افگنند. و درین بیت

هیچگه از سینه صد چاك ما یادی نکرد
گرچه بستم رشته برانگشت سوزن بارها ۷/ ۷۱

و

برانگشتش بپیچم رشتهٔ باریکتر از مو
دهد تا آن تغافل پیشه را یاد از تن زارم ۳/۱۸۷

اشاره ایست به رسم و طریق کهنه برای بیاد آوردن موضوعي .رشته ای را بدور انگشت سبابه مي پیچیدند تا هرگاه نگاهي بانگشت بیافتد آن مطلب بیاد آید و نیز چون از کسي وعده گیرند رشته بر انگشتش پیچند که آنرا دیده وعده بیاد آورد و این رسم دیرینه هنوز هم میان پیرزنهای دهکده مرسوم است.

کشمیر بطوریکه میدانیم سرزمیني است کوهستاني وزمستانهای آنجا بسیار شدید است و مردم برای حفظ وجلوگیری از سرما لباسهای گرم وگشاد میپوشند. یکي از لباسها مانند خرقه ایست که از پارچه دستباف پشمي ساخته میشود و آنرا بزبان کشمیری " پهرن" گویند آستینهای پهرن و همچنین پهنا و قدش خیلي بلند و گشاد است تا پوشنده بتواند هنگام نشستن خود را در آن خوب بپیچاند واحساس سردی نکند. این لباس چون زیاد گشاد هست هنگام پوشیدن چین برمیدارد وشاعر ما از این لباس وچین های آن نیز الهام میگرد وبرای اظهار مطالب ازان استفاده میکند چنانکه گوید —

چون آستین همیشه جبینم زچین پر است
یعني دلم زدست توای نازنین پر است ۷/۹۹

یکی از عادات کشمیریان این است که چون نان از دکان نانوا بخرند آنرا زیر

پسران پنهان کرده بخانه بیارند. غني باین امر اشاره کرده میگوید—

اگر از فاقه بندیم بر شکم سنگی

گمان برند که داریم در بغل نان را ۹/۶۵

در فصل زمستان موقعیکه برف همه جا را پوشانده است وسرمای شدید مجال رفت وآمد بخانه ها ویا بمحل اجتماع عمومي بمردم نمیدهد گزراندن شبهای تاریك و طولاني مسئله مهمي را تشکیل میدهد. مردم ازاینکه شب وروز در خانه بمانند کسل وکم حوصله میشوند وبرای رفع این وضع یکنواختگي گاه گاهي یکي از قصه گویاني را که بازار آنان فقط دراین فصل رونق میپذیرد بخانه خود دعوت مي کنند تااو باگفتن داستانهای شیرین باعث سرگرمی ونشاط افراد خانه شود. دراین هنگام صاحب خانه باچای مخصوص ومطبوع کشمیر ونقل وشیریني پذیرائي میکند. غني نیزکه پرورده این محیط بود وازاین داستانها بسیار شنیده بود ذکراین افسانه سرائي را بدینگونه در شعرخود جا داده است:

بجواني بطرب کوش که این موی سیاه

شب تاراست وبافسانه بسر باید کرد ۸/۱۵۹

موضوع دیگری که سرمای شدید کشمیر در فکر شاعر ما تاثیر گزارده عبارتست از یخ بستن آب. در زمستان هر جائیکه برف زیاد میبارد آب جوی ها ودریاچه ها یخ میبندد وچون تنها وسیله آب دراین دیار همین نهرها ودریاچه ها بوده است مردم برای گرفتن آب یخ را با بیل مي شکستند تا زودآب شود. غني این موضوع را برائي ایهام شاعرانه بکار میبرد چنانکه گوید—

ازربان تیشه یخ را سرزنشها میکنند

گر نبودی سخت رو ازشرم میگردید آب ۵/۲۵٤

همچنین راه رفتن در زمستان که تمام کوچه وخیابان ازبرف پراست موجبات ناراحتي مردم بزرگسال ولي درعین حال اسباب بازی اطفال را فراهم میآورد. پیرمردها برای جلوگیری ازلغزیدن برروی یخ زیرنعلین میخ میزنند واین نعلین را مخصوصا در این ایام میپوشند تاازخوردن بزمین درامان باشند—

هیچ رو راه گریزان نیست از دست شکست

تخته نعلین ازان بستند درپا شیخ وشاب ۵/۲۵۵

ولي بچه های مدرسه ازآنچه که پیران گریزانند بدان سوی راه روان

چون طفلان تدم سوی مکتب زنند

براوراق یخ مشق مرکب زنند ۲/۲۴۸

یکي از عادات ورسوم تدیم زنان سالخورده ودرس ناخوانده کشمیر آنست که برای حساب سن وسال افراد خانواده رشته های مختلف الالوان درگوشه ای از خانه آویزان کنند و همینکه سالي اززندگي فرد خانواده میگزردگره ای بآن رشته میزنند وبدین طریق حساب دقیق وصحیح سن وسال هر فرد خانواده دراختیارآنان هست وچون گره ها بررشته افزوده شودکوتاه ترگردد وغني بدین رسم دیرینه کشمیر اشاره کرده معني لطیفي را که از استعمال کلمات "گره" و"رشته" و "کوتاه" ایجادشده بیان میکند ودرسي بما میدهد چنانکه گوید ــ

گشت چون رشته عمرم کوتاه

معني سالگره نفهمیدم ۳/۲۰۲

غیرازین واژه ها واصطلاحات دیگر نیز در اشعار غني مشهود است که برخي از آنها را ذیلا یاد میکنیم

پان = برگي است سبز که مردم هند اعم از مرد وزن پیر وجوان اعیان و نقیر آنرا میجوند و بعضي ها معتاد به آنند. درمحافل جشن و همچنین در جلسات تعزیت وسوگواری از طرف مهماندار برای پذیراعي مهمانان تعارف میشود وخوردن آن لبها را سرخ میکند چنانکه غني بآن اشارت کرده است ــ

شده از خوردن پانش زبان لعل

لبش لعل ودهن سوراخ آن لعل ۱/۱۸۵

استعمال پان در کشمیر زیاد رواج نداشته وندارد واز همینجاست که غني پان را نقط به دلربان وگلرخان هند تخصیص میدهد ــ

هست میل خوردن پان گلرخان هند را

عاشقان گوئي که ازخون خورش دادند آب

همچنین در هند رسم برآنست که در مواقع اعیاد مردم "پان" را بعنوان شگون

سرسبزی و خرمي بدوستان و آشنایان و بزرگان هدیه میفرستند. غني درین رباعي از دوستان خود که " پان" برای او هدیه فرستاده اظهار امتنان میکند (۱)

زین کاغذ سبز داد عشرت دادم
گل گل بشگفت خاطر ناشادم
ممنونم از آن نخل برومند که کرد
بعد از عمری ببرگ سبزی یادم ۶/۲۳۹

ودر این شعر اشاره ای به صندل سرخ میکند.

چو سر بپای تو سودم ز درد سر رستم
حنای پای توام کرد کار صندل سرخ ۳/۱۲۵

" وصندل چوبي است معروف که سپید آن خوشبو بود و سرخ آن بوی ندارد. واین ظاهرا معرب چندل است و چندن به نون مشترك است در هندی و فارسي" (۲) و مشهور است برای رفع درد سر چوب صندل را در آب سائیده به پیشاني مالند.

ودرین بیت غني یکي از عطریات هند را نام میبرد

گر برود لحظه ای نرگس مستش بخواب
عشوه برویش زند از عرق فتنه آب ۶/۹۳

عرق فتنه بقول محشي دیوان غني " نوعي از عطریات مرضوع هندوستان و آن شهرت دارد "

---

(۱) پان" برگي است معروف در هند که با فوفل و کات و نوره خورند و تمام سال سبز ماند و چون آنرا در برگي دیگر برسم معهود به پیچند بیره (بوزن خیره) خوانند و هردو لفظ در اشعار امیرخسرو و بعضي متاخرین آمده صائب:- بوی گلزار شهادت هرکرا بیتاب کرد: چون لب پان خورده میبرسد دهان شمشیر را" (فرهنگ آنند راج تالیف محمد شاه باهتمام دبیرسیاقي - تهران) مرحوم دهخدا در ذیل ماده پان آورده است" اسم هندی تنبول است تامبول - تامول - تنبون - تنبل.

(بقیه حاشیه درصفحه بعد)

و در مصرع دوم این بیت

توشه راهي بمنزل پیشتر از خود فرست

هرکجا موری به بیني دانه‌ٔ برخاک ریز ۳/۱۷۳

اشاره ایست برسم هندوان که برای حصول ثواب عصرها آرد یا شکر یا حبوبات در دست گرفته خارج از شهر روند و در میدانهای وسیع هرجائیکه نشاني از مورچه بینند آن غذا را بزمین ریزند و این کار را وسیله گشایش رزق و توشه برای سفر اخروی پندارند.

غني از نظر دیگران

اکنون که با احوال زندگي ـ افکار و عقاید و سبك شعر غني کشمیری آشنا شدیم شایسته است ببینیم شاعر ما درمیان معاصرین و متاخرین خود چه نفوذ و تاثیری داشته و آنان چگونه از او استقبال کرده اند و درباره او چه نظر داده اند. تذکره نویسان و شاعران معاصر غني و نویسندگان خلف او تا روزگار ما از او به نیکي و بزرگي یاد کرده اند و او را بسیار ستوده اند. اینك بنقل منتصری از سخنان آنان میپردازیم.

۱ـ محمد طاهر نصرآبادی در تذکره معروف خود از غني چنین یاد میکند (۱)

"حقا که درست سلیقه و غریب نمیال بود ـ اشعارش همگي لطیف است"

۲ـ محمد افضل سرخوش در تذکره موسوم به کلمات الشعراء چنین نوشته است (۲)

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

شاه حسیني (دمشقي) و آن برگي باشد از قسمي فلفل که آنرا در هندوستان با آهك و نوفل خایند تا لبها را سرخ گرداند (برهان) مخلوطي از تانبول و فوفل و توتون که هندوان در دهان گیرند و آب آن بیرون کنند. معجوني از برگ تانبول و آهك و فوفل که هندوان همیشه در دهان دارند و آب ان بیرون کنند" (لغتنامه)

(۲) فرهنگ آنند راج

---

(۱) تذکره نصرآبادی ص ٤٤٥ (۲) کلمات الشعرا ٔ ص ۸۳ ـ ۸۵

" صاحب طبع عالي برده پایه سخنوری را بدرجه کمال رسانده. ازخطه کشمیر بلکه تمام اقلیم هند همچو او سخنوری خوش خیال نازك بند معني یاب برنخاسته ...... گویند صائبا بریك بیت اورشك آنقدر میبرد که میگفت ای کاش آنچه درین عمر گفته ام باین کشمیری میدادند واین بیت او بمن میدادند —

غني = حسن سبزی بخط سبز مرا کرد اسیر
دام همرنگ زمین بود گرفتار شدم

حیم صاحب ازروی این شعر معني پیدا کرد و فقیرنیز — هر در نوشته میشود —

حکیم = خط سبز آفت جان بود نمیدانستم
دام در سبزه نهان بود نمیدانستم

سرخوش = خوردم زخط فریب جمال عذار او
همرنگ سبزه بود لباس شکار او

۳ — امیر شیر سیخان لودی مولف مراة الخیال اورا بدینگونه مي ستاید (۱)

" اشعارش مانند گلهای کشمیر همواره باطراوت معني و طرز کلامش چون کلام خوبان پیوسته باحلارت واردات او را معني خاص بسیار است و مضامین تازه بي قیاس ..... آنچه از طبع و تادش سرزده بود امروز درایران و توران و سواد هندوستان برافواه والسنه جاری است ."

٤ — مولف سفینه خوشگو درباره غني چنین اظهار نظر میکند (۲)

" صاحب سخن پرکار استاد فن جادونگار است. چنانچه شاه جواد درویش اکثر میفرمود که کلامش دون کلام خالق و فرق کلام مخلوق است. آنقدر پایه او بلند افتاد جائیکه بعرصه گفتگو میآید مثل میرزا صائب استادان قدیم فهمیده میگذارند .... براین بیت ملا غني خانصاحب آرزو حاشیه نوشته اند — شعر

---

(۱) مراة الخیال ص ۱۶۱

(۲) سفینه خوشگو نسخه خطي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ذکرغني کشمیری

حمایل کرد شیرین دست خود درگردن خسرو
مگر میل حنا بستن بخون کوهکن دارد

و در پیش نقیر آرزو این بیت ملا غني عدیم الجواب است. عجب معني و عجب اندازی دارد گویا مافوق طاقت بشری است. نزدیك بدین شفائي گفته هرچند باین رتبه نیست چنانچه گوید ـــ

" حرمان نگر که دست حنا میکنم خیال
آن خون بیگناه که در گردن کسي است"

و در ضمن ذکر شاعری بنام گربخش حضوری گوید

" طرزش به صنعت ایهام بسیار مایل است چنانچه درجواب هربیت استاد مولانا غني که سرخیل ایهام بندان است، در این ایام ده هزار بیت مشق کرده" (۱)

۵ ـــ خواجه محمد اعظم دیده مری در واقعات کشمیر درباره سخنوری غني چنین مینویسد (۲)

" صاحب طبع عالي بود. پایه سخنوری را بدرجه کمال رسانده هرچند شاگرد ملا محسن فاني بود اما اتفاق ارباب سخن است که از خطه کشمیر بلکه در تمام اقلیم هند دران عهد همچو او خوشخیال و نازك بندی برنخاسته"

۶ ـــ میرحسین دوست سنبهلي درتذکره حسیني ازاو چنین یاد میکند (۳)

" شاعرماهریك فني محمد طاهرغني آب ورنگ گلستان سخنداني است"

۷ ـــ درتذکره ریاض الشعراء تالیف واله داغستاني این کلمات درباره غني بچشم میخورد (٤)

" درستي زبان وروانی الفاظ ولطافت معني او مقبول همه بوده والحق ازخطه کشمیر مثل اوکسي برنخاسته"

---

(۱) سفینه خوشگو مرتبه عطاء الرحمن کاکوی چاپ پاتنا ۱۹۵۹ ص ۳٤۸

(۲) واقعات کشمیر ص ۱۷۱

(۳) تذکره حسیني ص ۲۲۸

(٤) ریاض الشعراء نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران جلد ٤ ص ۳۲۲

۸ - میر غلام علي آزاد بلگرامي در مآثرالکرام از او بدین کلمات قدرداني میکند (۱)
" بغواصي بحر سخن افتاد و جواهری که بنقد جان توان خرید بیرون آورد "

۹ - میر شیر علي قانع تتوی مولف تذکره " مقالات الشعراء " ضمن ذکر شیخ محمد محفوظ سرخوش مي نویسد (۲)
" ..... و هم هنگامي این مصرع غني، معزی الیة (میان غلام علي) پیش نقیر خواند - مصرع - سر همچو تار سبحه زصد جا کشنده ایم
و مصرع ثاني خواست - گفتم

سر همچو تار سبحه زصد جا کشیده ام
مادر مقام اصلي خود آرمیده ام

چون بیت غني دیدم بر این نسق برد

" سر همچو تار سبحه زصد جا کشیده ام
آخر بخود رسیده ام و آرمیده ام "

و جای دیگر اشعاری از غزل که بجواب غني گفته است نقل میکند و آن اینست

" چشمش میان طاق دو ابرو نماز کرد
بیمار بود زان باشارت نماز کرد
پیداست فرق عام و خواص حضور دوست
زاهد نماز کرد و عاشق نیاز کرد
قانع نوای تازه بیا موختت از غني
باید زرشته سخنم تار ساز کرد "

و سپس در پاورقي غزل غني که با مطلع

چشمت درسخن چو به بادام باز کرد
با او زبان طعنه زمژگان دراز کرد

شروع میشود نقل شده است

---

(۱) مقالات الشعراء میر شیر علي قانع تتوی چاپ سندهـ ادبي بورد کراچي ۱۹۵۷ ص ۶ ۲۹
(۲) ایضا ص ۶۲۳

۱۰ — علي ابراهيم خليل در صحف ابراهيم در باره شاعر ما چنین اظهار نظر میکند (۱)

" از مشاهیر شعرای افاضل خطه کشمیر جنت نظیر و معاصر میرزا صائب و شاگرد شیخ محسن فانی است ...... توصیف کلامش در خور زبان قلم نیست اینقدر بس که نواب وحیدالزماني اشعارش بسیار میپسندید و میرزا (صائبا) به هرکه از هندوستان وارد ایران میشد میفرمود که برای ما تحفه از هند آوردهٔ و آن عبارت از اشعار غني بود ...... دیوانش قریب چهار هزار بیت متضمن مضامین لطیفه و الفاظ ایهامیه متداول ."

۱۱ — احمد علیخان هاشمی مولف مخزن الغرایب چنین یاد میکند (۲)

"صیت سخنش بگوش عالمیان رسید. اشعار نهایت نازك و همواردلچسپ واقع شده. وی باتفقه شعرای ایران مثل میرزا صائب و کلیم و محمد جان قدسي صحبتها داشته "

۱۲ — مولانا قدرت الله گوپا موي در تذکره نتایج الافکار از غني بدین نحو تجلیل میکند (۳)

" رنگ بخش گلشن دلپذیری ملا محمد طاهر غني کشمیری که گل وجودش بعد بهمرساني رنگ و بوی رشد و تمیز در بهارستان درس ملا محسن فاني کشمیری درآمد و در مدت قلیل بطبع سلیم چمن چمن استعداد بهمرسانید ودامن دامن گلهای لیاقت بایسته فراچنگ گردانید و در مراتب نظم بفکر رنگین شاني عظیم پیداکرد واز معدن طبع متین جواهر نازك خیالي بکف آورد. کلامش در تمثیل گوئي بینظیر است واشعار آبدارش یکسر دلپذیر .... دیوان فصاحت ترجمانش دراکناف عالم متداول است."

۱۳ — نواب محمد صدیق حسن خان در تذکره شمع انجمن نظر صاحب ماترالکرام را تائید میکند و میگوید — (۴)

"چون طبع بلند داشت در کمتر روزگار حیثیت شایسته بهمرسانید و

---

(۱) صحف ابراهیم ذکر غني (۲) مخزن الغرایب ص ۲۸۶ (۳) تذکره نتایج الافکار ص ۵۱۲ (۴) شمع انجمن ۳۳۹

آخر بغواصی بحر سخن افتاد و جواهری که بنقد جان توان خرید بیرون آورد ."

۱٤ ــ حسین تلیخان عظیم آبادی درتذکره نشتر عشق درباره غني چنین اظهار مینماید(۱)

" غني اگرچه ازتنعم دنیوی بي نصیب برد اما از خزاین معنوی از بس غني ــ مثل او شاعری معني یاب و محاوره دان از خطه کشمیر برنخاسته و باین خوبي و فصاحت تکلم نساخته ــ کلام او في الحقیقت بهار کشمیر است .... از رنگیني فکر رنگینش چهره گلرویان در غازه خوبي واز سواد مشکبارش طره مرغوله مویان در مشکبوئي "

۱٥ ــ وصاحب تذکره فانوس خیال بدین کلمات از غني یاد میکند (۲)

" وی (غني) و شیخ ناصرعلي (سرهندی) ازمردم هندوستان ازجمله آنها اند که بشعر و شاعری ایشان توان فخرکرد و مضمون ومعنی بستن را از اینان باید آموخت ."

۱٦ ــ مرلانا عبدالغني مولف تذکرة الشعراء از او چنین ذکرمیکند (۳)

" درستي زبان ورواني الفاظ ولطافت معاني او مقبول همه ــ از خطه کشمیر مثل اوکسي برنخاسته ."

۱۷ ــ مولانا شبلي نعماني در شعرالعجم غني را یکي از بانیان صنعت تمثیل میشمارد و میگوید (٤)

" مثالیه ــ یعني ادعائي کردن و برای اثبات مدعا دلیل شاعرانه پیش کشیدن . باني این طرز کلیم ــ علي قلي سلیم ــ میرزا صائب و غني هستند"

وسپس ضمن ذکر ابو طالب کلیم چون مینویسد (۵)

---

(۱) نشتر عشق ورق ۱۲۹۹ .

(۲) تذکره فانوس خیال ص ٦۳ نسخه خطي کتابخانه آزاد علیگر .

(۳) تذکرة الشعراء مولانا عبدالغني علي گر ۱۹۱٦ ص ۹٦ .

(٤) شعرالعجم مولانا شبلي نعماني ترجمه فخرداعي جلد سوم ص ۱۷

(۵) ایضا ص ۱۸۲

" مضامين مثاليه ابتدا هم معدود انگشت شمار يافت ميشد ..... .ليكن كليم و ميرزا صائب و غني آنرا گوئي يك فن خاص قرار دادند رچون اين سه شاعر مدتها در كشمير همدم و همقلم ميزيستند وباهم مشاعره ميكردند ظن غالب اين است كه اثر همصحبتي اين طرز را جولانگاه مشترك گردانيده است."

۱۸ ــ اما درين ضمن نبايد از كسانيكه اشعار و سبك غني را مورد انتقاد قرارداده اند چشم پوشيد وآنها را ناديده گرفت. درين زمره نخست به لطف علي بيگ آذر مولف آتشكده برميخوريم او بمانند ديگر كسانيكه پير و مكتب بازگشت بودند نه تنها از غني تمجيد وتوصيف نكرده بلكه از طرز بيان او چنين برميآمده كه اشعار غني مورد پسند وي واقع نشده است وبا بي اعتنائي از او ذكركرده وگويد ــ (۱)

" غني ــ صاحب ديوان است اما از تمام كليات او اين شعر ملاحظه و نوشته شد بد نگفته ــ شعر

تا صد چه احتياج كه طومار روزگار

چون بازشد رسد بدرازاى كوى او"

۱۹ ــ وهمچنين مولانا شبلی نعماني دركتاب شعرالعجم از استيلا و غلبه معني سازى و خيالبافي شعراى سبك هندى تنقيدكرده چنين خاطرنشان ميسازد (۲)

" درآن زمان استيلا و غلبه معني سازى وخيالبافي شعرا رااززبان يعني الفاظ و محاوره بندى غافل كرده بود چنانكه ناصرعلي رغني وبيدل در اين دايره افتاده ازلطف زبان بيگانه شده بودند."

۲۰ ــ مولوى اكرام الحق دركتاب شعرالعجم في الهند كه بزبان اردو نگاشته است نظريه مولانا شبلي نعماني را رد ميكند و اظهار ميدارد (۳)

---

(۱) آتشكده آذر لطف علي بيگ بمبئي (۲) شعرالعجم جلد سوم ص ۱۸۸

(۳) شعرالعجم في الهند شيخ اكرام الحق ص ۹٤

" در دیوان غني اشعاری بسیار میتوان یافت که بر محاوره بندی و استعمال ضرب الامثال و مکالمات روزانه دلالت میکند."

۲۱ ــ از مهمترین نقادان سبك و روش غني خورشیدالاسلام است. او در کتاب موسوم به " غالب" که بزبان اردو نوشته شده ودرآن از نفوذ شعرای فارسي زبان قرنهای ۱۱ و ۱۲ هجری بر شعرای اردو بطور عموم و بر غالب دهلوی بطور خصوص بحث میکند ـ افکار واسلوب غني را مورد انتقاد قرار داده چنین گوید (۱)

" دیوانش از آهنگ احساسات جذبه وشور خالي است و تنها آهنگ الفاظ وکلمات درآن بچشم میخورد. علت آنست که او سعي میکند موضوعات و تجربیات پیش پا افتاده را بوسیله استعمال صنایع لفظي جلوه نو بدهد ..... سبك اشعارش ازاول تاآخر یکنواخت است وافکارش از احساسات قلبي الهام نمیگیرد و یاس و افسردگي بر بیان شاعرانه اش غالب آمده است. تجربیاتي که اوذکر میکند و همچنین طرز بیان آنها ناشي از مطالعه کتب است. اساس عشق مجازی فقط بر کلماتي چون " سبزه خط" و" سرمه چشم" مبتني است. تصور عشق حقیقي در اشعارش فقط بر روایت وحکایت پایه گزاری شده واثری از حقیقت و تجربه شخصي در آن وجود ندارد وکلماتي چون " شوق" فقط دارای معني لغوی است. منظور این است که غزلیات غني از رموز شاعرانه وعارفانه خالي است ..... (غني) بعلت فنا دوستي وزوال پسندی از انسان وزندگي گریزان و بیزاراست وبه تصوف رسمي پناه میبرد. او دارای فلسفه وافکار منظم ومرتب نیست واساس شاعری او فقط بر صنایع لفظي قرار دارد و لذا به اصول و قواعد عروض پای بند است. نظریه غني درباره زندگي از اصطلاحات وترکیباتي چند (که همیشه آنها را تکرار میکند) برخواننده روشن و نمایان میشود."

---

(۱) غالب خورشیدالاسلام علیگر ۱۹۶۰ ص ۸۳ ــ ۸۵

۲۲ــ دراینجا از علي جواد زیدی که بدفاع شاعر ما پرداخته نقل قول میکنیم. او میگوید (۱)

" غني برای ادعا ر دلیل بیشتر اصطلاحات پیش پا افتاده بکار میبرد ...... ولي کمال غني در اینجا است که او با وجود اصطلاحات کهنه معاني دافکار بدیع و بکری بوجود آورده است که خواننده سخن سنج و صاحب نظر بي اختیار قدرت شعری ودقت نظر غني را میستاید .... اشعار غني باوجود وفور استدلال از وضع زمان و ناآرامیهای اجتماعي دوران خود ...... و همچنین از ظلم وبیدادگریهای حکمرانان عهد حکایت میکند (۲) ...... غني به ارزشهای اخلاقي و معنوی ...... و آزادگي وعزت نفس ومناعت طبع وکردار نیك اهمیت بسیار قائل است .... او غزل را وسیله بیان واظهار این مطالب ساخته وبدیهي است شاعر برای مطلوب ساختن غزلیاتي که فاقد ذکر حسن و عشق وشراب وشاهد باشند چاره ای جز این ندارد که بصنایع وبدایع لفظي پناه ببرد .... تا بتواند مضامین خشك اخلاقي را با چاشني صنایع زود فهم چون ایهام وتمثیل برشنونده و خواننده گوارا سازد " (۳)

۲۳ــ سید محمد رضا داعي جواد در تاریخ ادبیات ایران جلد اول ضمن ذکر سبك هندی و شعرای معروف آن سبك نوشته است (٤)

" رونق سبك هندی در این عصر و این طرز شعر وبیان نماینده هنر باریك بیني و دقیقه یابي و لطیفه کاریست که جز فکر ورزیده واندیشه های پخته بدان نرسد واز لطایف ادبیات ایران است. سخنسرایان بنامي همچون محمد علي صائب تبریزی (متوفي ۱۰۸۱) و ابو طالب کلیم کاشاني (متوفي ۱۰۶۱) وسید محمد عرفي شیرازی (متوفي ۹۹۹)

---

(۱) مقدمه دیوان غني چاپ سرینگر ص ۳۷ (۲) ایضا ص ۳۹ (۳) ایضا ص ٤۰

(٤) تاریخ ادبیات ایران جلد اول تالیف سید محمد رضا داعي جواد اصفهان - ۱۳۹۹ ص ۲۶۷-۲۶۸

و فیضي دکني (متوفي ۱۰۴۰) و محمد طاهر غني کشمیری (متوفي ۱۰۷۷)
..... در این سبك هنر نمائیها کرده اند —"

و جای دیگر درباره غزلیات دوره سبك هندی چنین اظهار میکند (۱)

" و غزلهائیکه با علي درجه دقت ورقت معاني خود رسیده ودر ادبیات ما بسبك هندی (اصفهاني) معروف شده اند وبه مکتب سمبولیسم نزدیك میشوند مانند غزلیات صائب تبریزی غني کشمیری و......"

و همچنین در ذکر خصوصیات سبك هندی اشعاری از غني را بعنوان شاهد آورده است. مثلا در مورد " ابتکار مضامین" مینویسد (۲)

" ایندسته از شاعران بنازکي خیال ودقت فکر و وسعت نظر وساختن مضامین بکر و بدیع و آوردن معاني عجیب ممتازند— غني کشمیری گوید—

در هر نماز دست بزانو چرا زند
زاهد اگر زکرده پشیمان نگشته است

.... ودوم ابتکار در تشبیهات واستعارات وکنایات — غني گوید (۳)

چاك پیراهن یوسف نبود بي معني
خنده بر پاکي دامان زلیخا دارد

سوم شیوع فن ارسال المثل و فراواني تمثیل — غني گوید (۴)

نیست شهرت طلب آنکس که کمالي دارد
هرگز انگشت نما بدر نباشد چو هلال"

۲۴ — استاد محترم جناب آقای دکتر ذبیح الله صفا در گنج سخن جلد سوم آورده اند (۵)

" غني از مشاهیر شاعران و فاضلان کشمیر معاصر صائب وشاگرد محسن فاني است. ناقدان معاصر وی اورا بنازکي خیال ستوده اند"

---

(۱) تاریخ ادبیات ایران جلد اول تالیف سید محمد رضا داعي جواد- اصفهان - ۱۳۹۹ ص ۲۶۷-۲۶۸

(۲) ایضا ص ۲۹۵ (۳) ایضا ص ۲۹۷ (۴) ایضا ص ۲۹۸ (۵) گنج سخن دکتر صفا جلد سوم ابن سینا تهران ۱۳۴۰ ص ۱۰۸ — ۱۱۰

سپس قسمتي ازابيات ورباعيات خوب وشيرين غني را دراثر گرانبهاى خود نقل کرده اند.

۲۵ــ دانشمند گرانمايه جناب آقاى استاد سعيد نفيسي مرحوم درمقدمه ديوان محسن فاني چنين اظهار کرده اند (۱)

" درميان شاعران متعددى که درکشمير بزبان فارسي شعر گفته اند دوتن که دريك عصر ميزيسته اند ولي استاد وشاگرد بوده اند بيشتر جلب توجه ميکنند ودر عداد شاعران نامي هندوستان بايد بشمار آيند. نخست ملا محسن فاني کشميرى ..... وسپس ملا محمد طاهر غني ...... ازنظر فني وشعرشناسي اندك تفاوتي هم درميان شعر فاني وغني هست وآن اين است که شعرفاني ..... بيشتر داراى جنبهٔ رياليسم است وشعر غني ..... بروش امپرسيونيسم گفته شده است "

۲۶ــ گذشته ازاين شمارهٔ کسانيکه اشعار غني را در بياضها وجنگها وسفاين خود ضبط نموده اند اندك نيست ونگاهي بفهرست کتب خطي کتابخانه هاى معروف دنيا اين موضوع را براى ما روشن ميسازد. بطور مثال ايوانف در فهرست کتب خطي فارسي انجمن آسيائي بنگال عده يي بياضها را بعنوان " مجموعه اشعار" که داراى ابيات غني نيز ميباشند تحت شماره هاى ۹۲٤ و ۹۳٤ و ۹٤٤ و ۹٤٥ و ۹۵۲ ذکر کرده است (۲). همچنين آقاى علي جواد زيدى از چهار بياض ديگر در مقدمه ديوان غني نام برده اند (۳). علاوه براين ميتوان ازگلستان مسرت نيز نامبرد (٤). مـــا

---

(۱) ديوان محسن فاني دکتر تيکو ص الف

(۲) Concise Descriptive Catelogue of the Persian Mss in the Collection of the Asiatic Society of Bengal by W.Ivanow p.351

(۳) ديوان غني سرينگر ص ۵۲ (٤) گلستان مسرت تاليف عبدالرحمن شاکر بن حاج محمد روشن خان لاهور ۱۳۲۱

اینجا از بیاض آقای محمود فرخ که از سخن سنجان و ادب دوستان بنام مشهد میباشند ذکر میکنیم. نامبرده عده ای از اشعار غني را انتخاب ودر" سفینه فرخ" که حاوی اشعار منتخب شعرای بنام فارسي است جای داده اند.

یکي از ابیات مندرج درسفینه مذکور این است

با سایه ترا نمي پسندم

عشق است وهزار بد گماني (۱)

سپس اشعاری چند بنام " غني هندی " نوشته اند که منظور همان غني کشمیری شاعر ماست.

۲۷ — چون از نویسندگان تذکره ها و تواریخ ادب و نقادان سخن و مولفین سفا ین بگذریم مي بینیم که فرهنگ نویسان نیزاز اشعار غني استفاده کرده اند و آنها رابعنوان شواهد لغات و مصطلاحات شعری بکار برده اند. در این ضمن میتوان از"مصطلحات الشعراء" تالیف امام قلي رازی وارسته نامبرد. مولف این کتاب بسیاری ازاشعار غني را بعنوان شاهد آورده است (۲)

۲۸ — بطوریکه میدانیم اشعار غني از همان موقع ترتیب دیوان مورد تقدیر وتمجید سخندانان قرار گرفته بود وحتي برای کسانیکه میخواستند تحصیلات در زبان و ادبیات فارسي بنمایند دیوان غني جزوکتب درسي آنان محسوب میشد. در این امر بقول آقای دکتر سید علیرضا نقوی استناد میکنیم. وی درکتاب" تذکره نویسي فارسي در هند و پاکستان" درذکر تذکره صبح وطن وضمن شرح حال مولف میگوید (۳)

---

(۱) سفینه فرخ — محمود فرخ — چاپخانه نبردما مشهد ۱۳۳۰ رجوع کنید به صفحه ۷۰۲ و ۷۱۰ و ۷۱۲ و ۷۶۵ ولي بیتیکه که در فوق نوشته شده در هیچکدام از دیوانهای چاپي غني کشمیری موجود نیست.

(۲) مصطلحات الشعراء تالیف امام قلي رازی وارسته طبع چاپخانه نولکشور کانپور ۱۳۲۶ — رك به صفحه ٤ و ٦١ و حاشیه ص ۱۹ و ٤٥ و حاشیه ص ٦۹ و ص ۸٥ و ۹۱ و ۱٥۱ و ۱۸۰ و ۱۸۹ و ۲٤٥ و ۳۲۲ و ص ۳٤۸.

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

" نواب اعظم در پنج سالگي بمکتب رفت و نزد حافظ محمد مکي و حافظ عبدالوالي قرائت قرآن را تمام کرد و از مختصرات فارسي تا اخلاق محسني پیش غلام محي الدین خوشنویس و انشای خلیفه و زلیخا و گلشن سعادت و رساله عبدالواسع هانسوی و سکندر نامه و اخلاق جلالي و دیوان غني (کشمیری) و دیوان ناصر علي سرهندی و دیوان جلال اسیر را خواند ....."

۲۹ ـ شماره شعرای هندی که تحت تاثیر سبك وافکار غني قرار گرفتند و بطرز و روش او بفارسي یا اردو شعر سروده اند بسیار است . شعرای دیگر معاصر غني و آنانیکه مدتي بعد از او میزیسته اند چون شوکت بخاری و مرزا جلال اسیر و ناصر علي سرهندی و استاد سخن مرزا عبدالقادر بیدل بر شعرای زبان اردو که در آن زمان مراحل ابتدائي را میپیمود بسیار نفوذ داشته اند . همچنین شعرای فارسي زبان نیز تحت تاثیر این سبك قرار گرفتند و ما پیش ازین نام برخي شعراء را که بجواب و تقلید غني شعر سروده اند بیان کردیم . اینك از دو شاعر بنام شبه قاره هند یاد مي کنیم که یکي از آنان مرزا اسدالله خان غالب و دیگری علامه محمد اقبال است . بقول خورشید الاسلام نفوذ و تاثیر شعرای قرن یازدهم و دوازدهم هجری مانند غني و ناصر علي و بیدل در افکار میرزا غالب تا بیست و پنج سال اول زندگي او بسیار نمایان و واضح است و غالب بسبك و طرز آنان شعر میسروده است . اما علامه محمد اقبال غني را از گوشه دیگری مینگریست . غني برای او مظهر پاکي و صفا و آزادگي و عزت نفس است . وی در جاوید نامه از زبان مولانای روم شاعر ما را چنین میستاید و از او بدین کلمات توصیف میکند (۱)

(بقیه حاشیه صفحه پیش)

(۳) تذکره نویسي فارسي در هند و پاکستان نگارش دکتر سید علي رضا نقوی چاپ موسسه مطبوعاتي علمي تهران ص ۵۴۶

---

(۱) کلیات اقبال ـ جاوید نامه با مقدمه احمد سروش ـ تهران ۱۳۴۳ ص ۳۵۸

شاعر رنگین نوا طاهر غنی
نقر او باطن غنی ظاهر غنی

علامه محمد اقبال بعضی اشعار غنی را در منظومه های فارسی (۱) و اردو(۲) تضمین کرده و معنی و جلوه نو بآن بخشیده است . علاوه براین اوازبان غنی شاعرهموطن "مرد فقیر بظاهر و باطن غنی" درسهای باارزش و سخنان پر مغز برای ملت هند که درآنزمان زیر یوغ اسارت اجانب بدترین اوقات حیات خودرا بسر میبرد بیان میکند و باقتضای حب وطن برای آزادی و استقلال هند بمساعی کشمیریان چشم دوخته است چنانکه در جاوید نامه اززبان غنی اظهار میدارد (۳)

هند را این ذوق آزادی که داد
صید را سودای صیادی که داد
آن برهمن زادگان زنده دل
لاله ای احمر ز روی شان خجل
تیز بین و پخته کار و سخت کوش
از نگاه شان فرنگ اندر خروش
اصل شان ازخاك دامنگیر ماست
مطلع این اختران کشمیر ماست
خاك ما را بي شرر داني اگر
بر درون خود یکي بگشا نظر
این همه سوزی که داری ازکجاست
این دم باد بهاری از کجاست ؟

---

(۱) کلیات اقبال ــ جاوید نامه با مقدمه احودسروش ـ تهران ۱۳۴۳ ص ۳۵۸
(۲) بانگ درا ـ لاهور ـ ۱۹۳۰ ص ۱۹۸ ـ ۱۹۹ منظومه ای بزبان اردو بعنوان "خطاب به جوانان اسلام
(۳) جاوید نامه ص ۳۶۲

این همه باد است کز تا ثیر او
کوهسار ما بگیرد رنگ و بو

اقبال نه تنها از افکار او متاثر شده است بلکه افعال و اصول زندگي و استغنا ومناعت طبع غني را نمونه و سرمشق میدانست واز اشعاراو وافکار او الهام میگرفت . اینك قطعه ای را که اقبال برای تجلیل شاعر ما سروده بعنوان حسن ختام در زیر نقل میکنیم[1]

غني آن سخنگوی بلبل صفیر
نوا سنج کشمیر مینو نظیر
چو اندر سرا بود در بسته داشت
چو رفت از سرا تخته را وا گذاشت
یکي گفتش ای شاعر دل رسي
عجب دارد از کار تو هرکسي
بپاسخ چه خوش گفت مرد فقیر
فقیر و با قلیم معني امیر
زمن آنچه دیدند یاران رواست
در این خانه جز من متاعی کجاست
غني تا نشیند به کاشانه اش
متاعي گران است درخانه اش
چو آن محفل افروز درخانه نیست
تهي تر ازین هیچ کاشانه نیست

درود بر روح و روان پاك آن " مرد فقیر بظاهر و باطن غني " و " با قلیم معني امیر " که اکنون " محفل افروز " کاشانه سخنداني نیست و درخاك کشمیر مینو نظیر بخواب ابدی فرورفته است درود فراوان میفرستیم ودرهمینجا این رساله را بپایان می رسانیم تا چه قبول افتد و چه در نظر آید

---

(۱) کلیات اقبال – جاوید نامه ص ۲۴۰

"فهرست منابع"

کتب تذکره

۱ ـ تذکرة الشعراء	دولت شاه سمرقندی
۲ ـ تذکرة الشعراء	مولانا عبدالغني
۳ ـ تذکره خوشنویسان	مولانا غلام محمد هفت قلم
٤ ـ تذکره نصرآبادی	محمد طاهر نصرآبادی
۵ ـ تذکره حسیني	میر حسین دوست سنبهلي
٦ ـ تذکره نتایج الافکار	مولانا قدرت الله گوپاموی
۷ ـ تذکره نانوس خیال	نسخه خطي کتابخانه آزاد علیگر
۸ ـ تذکره نویسي در هند و پاکستان	دکتر سید علیرضا نقوی
۹ ـ تذکره شمع انجمن	نواب صدیق حسن خان
۱۰ ـ تذکره نشتر عشق	حسین قلي خان عظیم آبادی ـــ نسخه خطي کتابخانه خدا بخش بانکي پور پاتنا
۱۱ ـ تذکره ریاض الشعراء	واله داغستاني
۱۲ ـ تذکره سفینه خوشگو	بندرابن داس خوشگو ـ نسخه خطي کتابخانه مرکزی دانشگاتهران
۱۳ ـ ایضا	مرتبه عطاء الرحمن کاکوی چاپ پاتنا
۱٤ ـ تذکره صحف ابراهیم	علي ابراهیم خان خلیل نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

۱۵ـ کلمات الشعراء	محمد افضل سرخوش
۱۶ ـ ماثر الکرام	غلام علي آزاد بلگرامي
۱۷ ـ مخزن الغرایب	احمد علیخان هاشمي نسخه خطي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
۱۸ ـ مراة الخیال	امیر شیر علیخان لودی
۱۹ ـ تذکره خزانه عامره	غلام علي آزاد بلگرامي
۲۰ ـ تذکره مقالات الشعراء	میر شیر علي قانع تتوی
۲۱ ـ واقعات کشمیر	خواجه محمد اعظم دیده مری
۲۲ ـ تذکره خلاصة الکلام	علي ابراهیم خان خلیل ـ نسخه عکسي کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
۲۳ ـ پارسي سرایان کشمیر	دکترگ ل تیکو
۲۴ ـ تذکره آتشکده	لطفعلي بیگ آزاد
۲۵ ـ تذکره اسرار الابرار	بابا داود مشکواتي
۲۶ ـ تذکره بستان بي خزان	

دواوین وکلیات شعراء وسفاین

۲۷ ـ دیوان اثیرالدین اخسیکتي	مصحح رکن الدین همایونفرخ
۲۸ ـ « حافظ	« محمد قزویني و دکتر قاسم غني
۲۹ ـ « خواجو کرماني	« سهیلي خوانساری
۳۰ ـ « عطار	« سعید نفیسي
۳۱ ـ « غني کشمیری	چاپ نولکشور لکهنو ۱۹۳۱ میلادی
۳۲ ـ .. ایضا	چاپ سری نگر با مقدمه علي جواد زیدی ۱۹٦٤ میلادی
۳۳ ـ « فاني (شیخ محسن)	گردآورنده دکترگ ل تیکو

٣٤ - دیوان فرخي سیستاني	مصحح دبیر سیاقي
٣٥ - » قاآني	» محمد جعفر محجوب
٣٦ - » معزی	» عباس اقبال
٣٧ - » منوچهری	» دبیر سیاقي
٣٨ - کلیات اقبال	با مقدمه احمد سروش
٣٩ - بانگ درا	علامه محمد اقبال
٤٠ - کلیات صائب تبریزی	با مقدمه امیر فیروز کوهي
٤١ - گلستان مسرت	عبد الرحمن تاکر بن حاج محمد روشن خان
٤٢ - سفینه فرخ	محمود فرخ
٤٣ - رباعیات سرمد شهید	با مقدمه مولانا ابوالکلام آزاد

سایرکتب

٤٤ - اپانیشاد یا سراکبر	باهتمام دکتر تارا چند و سید محمدرضا جلالي نائیني
٤٥ - آثار الصنادید	سرسید احمد خان
٤٦ - احوال واشعار رودکي	سعید نفیسي
٤٧ - ارمغان پاك	اکرام
٤٨ - الذریعه الي تصانیف الشیعه	العلامة الشیخ آقا بزرگ الطهراني
٤٩ - المعجم في معاییر اشعارالعجم	شمس الدین محمد قیس رازی بتصحیح مدرس رضوی
٥٠ - امثال و حکم	علي اکبر دهخدا
٥١ - بزم تیموریه	سید صباح الدین عبدالرحمن
٥٢ - تاریخ اقوام کشمیر	منشي محمد دین فوق
٥٣ - تاریخ ادبیات ایران	سید رضا دائي جواد

٥٤ ـ تاریخ حسن چهار جلد	پیر غلام حسن شاه کویهامي
٥٥ ـ تاریخ عالم آرای عباسي	اسکندر بیگ
٥٦ ـ تحول شعر پارسي	زین العابدین مرتمن
٥٧ ـ تزك جهانگیری	جهانگیر شاه
٥٨ ـ چهار مقاله	مصحح دکتر محمد معین
٥٩ ـ حدائق الحقائق	رامي تبریزی
٦٠ ـ دبستان مذاهب	چاپ نولکشور کانپور
٦١ ـ دره نجفي	نجفعلي میرزاآقا سردار
٦٢ ـ دقائق الشعر	
٦٣ ـ رساله در فن شالبافي	حاجي مختار حسن اشائي
٦٤ ـ رود کوثر	شیخ محمد اکرام
٦٥ ـ شعرای فارسي زبان کشمیر	پایان نامه دکتری آقای گل تیکو
٦٦ ـ شعرالعجم چهار جلد	مولانا شبلي نعماني ترجمه فخر داعي گیلاني
٦٧ ـ شعرالعجم في الهند	شیخ اکرام الحق (بزبان اردو)
٦٨ ـ شعر و ادب فارسي	زین العابدین مرتمن
٦٩ ـ غالب	خورشید الاسلام
٧٠ ـ فرهنگ آنند راج	محمد پادشاه باهتمام دبیر سیاقي
٧١ ـ فرهنگ انجمن آرای ناصری	رضا قلي خان هدایت
٧٢ ـ « برهان قاطع	مصحح دکتر محمد معین
٧٣ ـ « علوم عقلي	دکتر سید جعفر سجادی
٧٤ ـ فهرست کتابهای چاپي فارسي ج ١	خان بابا مشار
٨٥ ـ گنج سخن جلد سوم	دکتر ذبیح الله صفا

۷۶ـ لسان القلم في شــرح الفاظ العجم — عبدالقهار بن اسحق شريف مصحح اديب هروی

۷۷ـ لغتنامه دهخدا

۷۸ ـ معجم البلدان — یاقوت حموی

۷۹ ـ مراصد الاطلاع علي اسماء الامكنة والبقاع — صفي الدين عبدالمومن بغدادی

۸۰ ـ مجله ماه نو — بزبان اردو چاپ كراچي

۸۱ ـ منتخب التواريخ — ملا عبدالقادر بدايوني

۸۲ ـ مجمع البحرين — شاهزاده دارا شكوه نسخه خطي كتابخانه مجلس شورای ملي ايران تهران

۸۳ ـ مجله هلال مرداد ۱۳۳٤ر ژوئن ۱۹٦۳ — چاپ كراچي

۸٤ـ مآثرالامراء — نواب صمصام الدوله شاهنوازخان چاپ دهلي (بزبان اردو)

۸۵ ـ مجله آهنگ سپتامبر۱۹۵۹

۸٦ ـ مثنوی معنوی — مصحح رينولد ـ ـ نيكلسون

۸۷ ـ مصطلحات الشعراء — امام قلي رازی وارسته

۸۸ ـ نزهة القلوب — حمد الله مستوفي طبع دبيرسياقي

۸۹ ـ نقش پارسي براحجارهند — علي اصغر حكمت

كتب انگليسي

90. Ain 'Akbari, English translation by Col.H.S.Jarrett

91. A History of India — J.C.Powell Price

92. Bibliotheque Nationale, Catalogue des Manuscrits Persans Bibliothecaire a laBibliotheque Nationale, Tome Troisieme, Nos,1161-2017,Paris — E. Blochet

93. The Cambridge History of India — Col.Sir Wolesly Haig & Sir Richard Burn.

94 The Cultural Heritage of India — The Rama Krishna Mission Institute of Culture, Calcutta.

95. A Concise Descriptive Catalogue of the Persian Mss in the collection of the Asiatic Society of Bengal. — Waldimer Ivanow

96. Dabistan -e- Mazahib — Translated by Shea and Troyer

97. Descriptive Catalogue of Arabic, Persian & Urdu manuscripts in the Library of the University of Bombay — K.B.Shaikh Abdul Qadir Sarfaraz.

98. The Encyclopaedia Britanica, 14th edition

99. The Glimpses of Medieval India — Yusuf Hosain

100. The Historians History of the World — The Times

101. History of Shah Jahan of Delhi — Banarsi Pershad

102. India since 1526 — V.D.Mahajan & R.R.Sethi.

103. Indian Paintings Under the Mughals — Percy Brown

104. Journey from Bengal to England through the Northern Part of India, Kashmir, Afghanistan & Persia and into Russia by the Caspian sea. — Forstar George

105. Kashmir Under the Sultans — Mohibbol Hasan

106. Kashir 2 vols — Ghulam Mohiuddin Sufi.

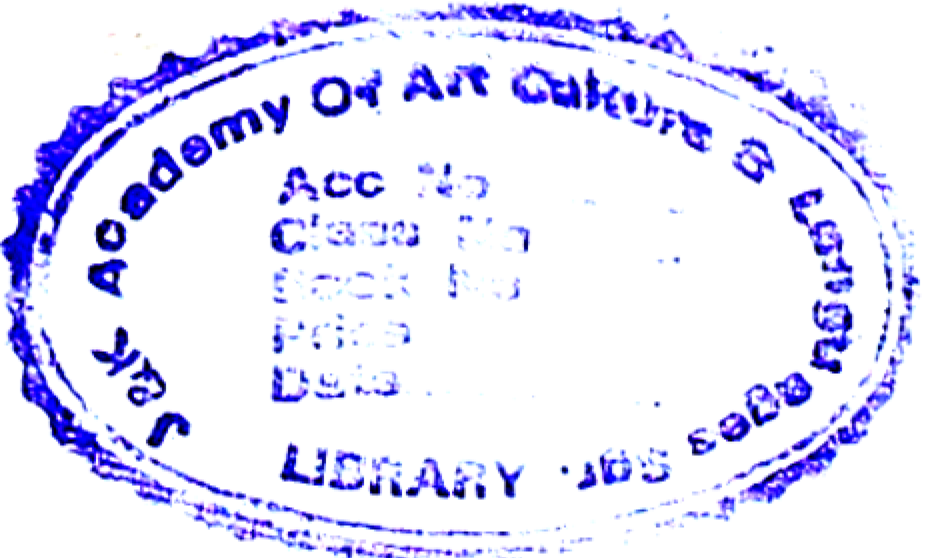
107. Kashmir Cesus Report Pt.I — Matinuzzeman

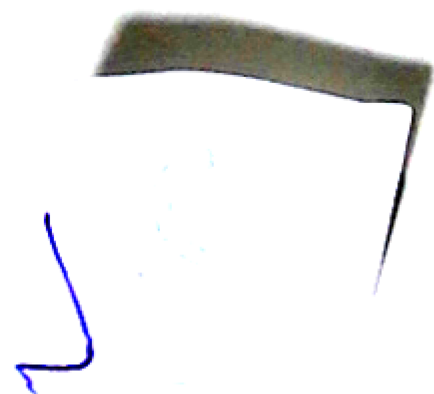
108. The Life and Times of Mahmood of Ghazna — M.Nazim

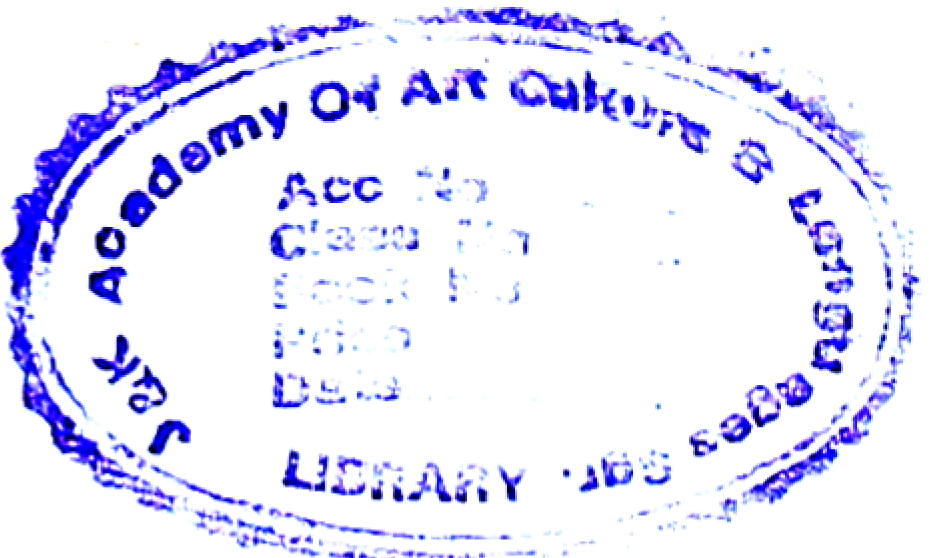
109 The Muslim World — Hartford Seminar Foundation.

110. The Memoirs of Jehangir translated by Rogers & Beveridge
111. A Short History of Aurangzeb J.N.Sarkar
112. Travels in the Mughal Empire Dr. Francis Bernier
113. The Valley of Kashmir Walter.R.Lawrence.

J AND K ACADEMY OF ART culture AND Lang.






J&K Academy Of Art Culture & Languages
Acc No
Class No
LIBRARY